

میراث سیاسی شاهنامه

نوشته: پروفسور نیکو غایوس آدونتس (N. Adonts)

ترجمه: ادیک باغداساریان

منبع: ایران نامه، شماره ۱، سال دوم

در باره نویسنده:

پروفسور ن. آدونتس (۱۹۴۲-۱۸۷۱) نامدارترین تاریخنگار ارمنی سده بیستم است. او عالم فقه اللغه، باستانشناس، ویراستار و چهره سیاسی-اجتماعی بود. به مفهوم تخصصی او کارشناس بیزانس و یکی از سرشناس ترین چهره های بیزانس شناسی دنیا محسوب می شد.

تحصیلاتش را در مدرسه تاتو، گئوکیان اجمیادزین، دانشگاه پتربورگ (دانشکده های زبانها های شرقی، تاریخ و فقه اللغه- با کسب مدال طلا) گذرانده در فاصله سالهای ۱۹۰۱-۱۸۹۹ در لندن، پاریس، ونیز و مونیخ در بیزانس شناسی تعمق کرده به چند زبان قدیم و جدید، میخی، سانسکریت، پهلوی، یونانی قدیم، لاتین، فرانسه، انگلیسی، آلمانی، عربی، ترکی، فارسی جدید، روسی، گرجی و غیره تسلط یافت، او در هنگام فعالیت های علمی در پتربورگ (۱۹۲۰-۱۹۰۳) به عنوان استاد دانشگاه شهرت فراوانی به دست آورد. نبوغ علمی او در دو اثر بزرگ متجلی شد: «ارمنستان در دوران ژوستینیان» (روسی، سن پتربورگ ۱۹۰۸) و «دیونیوس برآکیایی و مفسران ارمنی او» (روسی، سن پتربورگ ۱۹۱۵). او با همین دو اثر تبدیل به چهره سرشناس بیزانس شناسی در روسیه و جهان شد.

آدونتس در سال ۱۹۲۰ به لندن، آنگاه به پاریس منتقل شد و به ارمنی شناسی، و فعالیت های ملی، اجتماعی و ادبی پرداخت. در سال ۱۹۳۰ از سوی دانشگاه آزاد بروکسل برای ریاست کرسی ارمنی شناسی تازه تأسیس دعوت گردید. او در این دوران (۱۹۴۰-۱۹۳۰) پژوهش های خود را در نشریات علمی مهم اروپا بچاپ رساند که برخی از آنان را می توان چنین برشمرد: «ماشتوتس و شاگردانش»، «جهان بینی ارمنیان باستان»، «زندگی روستایی ارمنیان باستان»، «جریان های سیاسی در ارمنستان باستان»، «گریگور پارتو و یزینیک»، «گریگور روشنگر و آناک پارتی»، «شکوه باگراتونی»، «اردوان اشکانی»، «شاهدخت مامیکنیا بر تخت و تاج بیزانس»، «وارت مامیکنیا»، «ارمنیان در علوم بیزانس»، «واسیل هایکازن»، «آشوت دوم یرکات»، «نمای خاندان روبینیان» و غیره.

پروفسور آدونتس در سالهای پایانی عمرش در صدد نگارش تاریخ چهار جلدی ارمنستان به زبان فرانسه برآمد اما متأسفانه فرصت نگارش جلد اول را بیشتر نیافت («سر آغاز تاریخ ارمنستان: سده های ۶-۱۰ پ.م.» به زبان فرانسه، پاریس ۱۹۴۶).

ن. آدونتس در اکثر پژوهش های خود با مسایل ایرانشناسی نیز برخورد می کند. بویژه در اثر «ارمنستان در دوران ژوستینیان». مطالب بسیاری در آثار منتشر نشده او وجود دارد و در آرشیو وی در بیروت نگهداری می شوند. تنها برخی از آنان را بر می شماریم: «ارتباط زبان ارمنی با زبانهای ایرانی و یافتی»، (فرانسسه - ۲۰ صفحه)، «مادها» (روسی، ۲۸ صفحه)، «درجات کلیسایی مسیحی آشوری- پارسی» (روسی، ۱۸ صفحه)، «مناسبات پارس- بیزانس در سده های ۵-۶ و سرنوشت ارمنستان» (روسی، ۱۷۶ صفحه). چنانکه دیده می شود ایرانشناسی برای پروفیسور آدونتس به عنوان موضوع جدی پژوهش در مرکز توجه قرار داشت و شاسیته است میراث ایرانشناسی او معرفی گردد. در اینجا مقاله او تحت عنوان «میراث سیاسی شاهنامه» را ارائه می کنیم که پیشتر در سال ۱۹۳۵ به مناسبت هزارمین سال تولد فردوسی در روزنامه «هوسابر» چاپ قاهره منتشر شده است.

پتروس هوانیسیان، دکتر تاریخ

* * *

تولد فردوسی به مثابه تولد شاهنامه است و تنها یک جشن ادبی محسوب نمی شود. افتخار یادگار تمدن بزرگی در آن زمان است که ایران می خواست سرانجام شکوه و عظمت پیشین خود را باز یابد. آثاری هستند که با غوغا و هیاهو زاده می شوند و در اوج شهرت زندگی می کنند اما در نهایت به باد فراموشی سپرده می شوند. تعداد کمی از آنها موفق شده اند در برابر خودگامگی های زمان ایستادگی کنند و به عنوان اثری جاودانه باقی بمانند. اثر شاعر نامی پارسی یکی از این جاودانگی ها است. گرچه به عنوان تاریخ کمی سست، و به عنوان ادبیات یکنواخت است اما یک هزار سال است که جذابیت و عظمت خود را نگه داشته است. اثر فردوسی بزرگ، پر محتوا، رنگارنگ است، تاریخ و افسانه، واقعیت و خیالات، جریان دلنشین شعری، اندیشه های ژرف و غم انگیز، قطعات مستقل حماسی و بالاخره زبان شیرین و مأنوس مادری، گنجینه ای است پایان ناپذیر که با هر سن و سلیقه ای هماهنگی دارد. شاهنامه در عین اینکه حاوی شکوه و عظمت ایران پیش از اسلام است اما روح رستاخیزی خود را حفظ نموده است.

سلطه عرب ریسمان زندگی حکومتی ایران را موقتاً قطع نمود. پارسیان معتقد بودند که یوغ عرب نباید به درازا بکشد، نه بیشتر از چهار صد سال. زمان در نیمه های سده ۱۱م. به سر می رسد. گفته شده که ایران چند دهه پس از مرگ فردوسی باید به رستاخیز سیاسی می رسید. شاهنامه آنقدر هم نتیجه خواست و الهام شخصی نبود بلکه زایش آگاهی و آرزوی عمومی برای آزادی در آینده ای نزدیک بود و کلاً اسکلت ساختمان حکومتی بود که باید بر پا می شد.

چشم داشت های آزادیخواهی رویاهای پوچ نبودند. در نقاط مختلف کشور بوته های آزمایش سیاسی وجود داشتند و سلطه تازیان دیگر هولناک نمی نمود. تنها حرکتی تند لازم بود تا آزادی حاصل شود. لیکن یک مطلب پیشینی نشده بود، و آن لشکر کشی تورانیان به همت سلحوقیان بود که همه امیدها را نقش بر آب کرد. فردوسی افراسیاب را به کشتن داده بود و گفته بود خطری از سوی توران تهدید نمی کند. برای ضحاک شیطان صفت منشاء عربی قایل شده بود و از شانه هایش اژدها روییده با مغز انسانی تغذیه می کرد. به هر حال در عصر فردوسی باور رستاخیز ایران زنده بود. او سخنگوی آزادی آتی گردید و گذشته را در خدمت آینده احیاء نمود. شاعر شجاعانه فریاد می کشد «من عیسی هستم»، زیرا لازاروس باعث حیات مجدد ایران شد. البته فردوسی گذشته را نه با نکته سنجی باستانشناسی بلکه برای حفظ خاطرات مردمی معرفی می کند. خیلی چیزها فراموش شده اند کافی است یادآور شویم که دوران هخامنشی و تاحدی اشکانی نادیده گرفته شده اند. اما نکته جالب این است که روح تاریخ بویژه در قبال دو دوره یاد شده به طور مأنوس و صمیمی تشریح می شود. ایرج یعنی ایران دو برادر داشت، سلم و تور. که هر دو نیز دشمن ایرج بودند و وی قربانی حیل گری آنان گردید. نسل او به همت منوچهرها و رستم ها جنگ های سختی در برابر وارثان سلم و تور انجام داد. سلم و تور اشتقاق نام هایی از نام قبیله های سرمتی و تورانی هستند (شکل قدیم سلم به صورت سرم بود). برآستی در زمان

هخامنشیان، طوایف سرمتیان، اما در عصر پارتیان و پس از آنها طوایف تورانی تهدید هولناکی برای حکومت پارس محسوب می شدند. این خوشبختی تاریخی ایران بود که تمدن های بزرگ میانرودان را به ارث برد و نه تنها ستاده خود را نگهدارای و توسعه داد بلکه قرن ها برای حفظ تمدن و آرامش آسیای مقدم در برابر اقوام وحشی خاور دور به کار برد. هر ارزشی که تازیان داشته باشند، خود مسئول هستند، که با براندازی حکومت پارسی نتوانستند نقش محافظ از شرق متمدن را در برابر وحشیگری های تورانیان ایفا نمایند. آن گرگ مرموز یا حیوان درنده خوی گرگ مانند که بنابه اعتقاداتشان اقوام ترک را هدایت می کرد، قرن ها بر سر مرزهای ایران زوزه می کشید و بادهان گرسنه و تشنه به خون حاضر بود سرزمین های آباد را بکام خویش بکشد، لیکن جرأت نمی کرد از سد نیزه های پارسی عبور کند. بدیهی است که اگر حکومت مرکزی ایران در برابر لشکر کشی عرب از میان نمی رفت، قادر می بود سیل سلجوق، مغول و تاتار را به سرزمین های دور دست شمال براند چنانکه در زمان خود این کار را انجام داد و لشکرکشی های مخرب هون ها را مهار کرد.

فردوسی بر این نقش ایران واقف است، می داند که توران در طی قرون مهار شده است و لذا خطر تاتارها تهدید نمی کرد. به همین علت است که غرب را به سلم می دهد و ضحاک و یا آزدهاک مشهور را به عرب تغییر شکل می دهد. لیکن نماینده غرب یا تجسم حکومت بزرگ غربی همانا اسکندر بود. مطابق فردوسی او مسیحی است یعنی تجلی حکومت مسیحی بیزانس می باشد. تعجب آور است که فرزند ایران و زاده روحانی اسلام، نسبت به دشمن دیرینه ایران احساس دشمنی ندارد بلکه برعکس، نسبت به آن تمایل هم دارد. آیا این امر بدین علت نیست که بیزانس دشمن تازیان منفور بود. شاید چنین باشد. اما به نظر می رسد که این نگرش تاحدی انعکاس سنت قدیمی ایران یعنی غرب گرایی پارتیان بوده باشد. دولت پارتی بر اساس و زمینه تمدن هلنیستی قرار داشت. با جنگ در برابر رم، آنها از فرهنگ هلنیستی پرهیز نمی کردند و گاهی از القاب یونانی دوستی احساس احترام می کردند. از این نقطه نظر، سلسله پارتی نسبت به هخامنشیان و ساسانیان پیشرفته تر، روشنفکرتر و انساندوست تر به شمار می رفت.

علاقه به غرب مسیحی به مفهوم غلبه بر تعصب مذهبی قرن بود. فردوسی مذهب خود را دوست داشت اما متعصب و افراطی نبود و به همه ادیان احترام می گذاشت زیرا نگرش تاریخی دارد. شاهنامه اثر بسیار بزرگی است و در همه جای آن هماهنگی عقیدتی محفوظ است. شاعر، چون شاعر است، اسیر اوضاع و احوال خویش است و اغلب تموجات احساسی حرکت می کند گاهی به بلند پرواز می کند و گاهی نیز در دشتستان های مفاهیم کلی و تجربیات زمان گردشی می نماید.



ن. آدونتس در سالهای دانشجویی

مجموعه خاطرات مختلف مربوط به زمانهای متفاوت در دسترس شاعر بوده است. اثر شاعر اضداد را بر طرف نکرده بود. بلند پروازی هایی که باعث بالارفتن سطح او نسبت به اوضاع فکری قرن شدند، ضعف های او را بسی

رنگ کردند. اینگونه انعطاف مذهبی از برتری های چشمگیر فردوسی محسوب می شود: «پادشاه باید معتقد باشد، اما تفاوت مذهبی اتباع اصلاً» بد نیست». اینگونه طرز فکر در عصری که زنجیرهای سنگینی پای وجدان و اندیشه را بسته بودند، بی شک عامل بزرگی و عظمت شاعر بشمار می رود. احترام به مذهب به معنی احترام به ملیت است زیرا در آن زمان مذهب پرچمدار ملیت و ارزش های ملی، علوم، هنر و غنای معنوی بود.

این جهان بینی آزاد اندیشانه نیز از نظر معنوی فردوسی را به دوران پارتی متصل می کند. در زمان پارتیان بود که خدایان ایرانی و هلنیستی برابر شمرده می شدند و به طور مساوی پرستش می گردیدند. احترام به تمدن و ترقی غرب و احترام به اصول ملی : دو حقیقت محض، که مشرق زمین تشنه آن است و شاعر بزرگ آن را برای شرق به ارث گذاشته است و متضمن پیشرفت و همکاری مسالمت آمیز ملل می باشد. تنها همین امر کافی است تا ملل شرق که در زیر آسمان آسیای مقدم زندگی کرده اند در برابر آرامگاه هزارساله سر تعظیم فرود آورند با ایمانی استوار مبتنی بر این که ایران و کشورهای همسایه باید بر این اصول رستخیز خود را بنا نهند.

این یک پدیده اتفاقی نیست که یاد فردوسی امروز گرامی داشته می شود. جشن فردوسی با قلب و روح ارمنیان نزدیکی دارد. ما نیز دوست نه تنها ایران بلکه سایر کشورهای آسیای مقدم هستیم. قرن ها تحت ظلم و ستم و تعقیب استبداد سیه فکر قرار داشتیم زیرا چهره های خود را به سوی غرب نورانی گرفته بودیم. اکنون زمان آن رسیده است که تاریکی و ظلمت شرق رخت بر بندد. پیروزی مبارزه و شهادت ما در همین امر نهفته است. جشن فردوسی نخستین پرتو آن حقیقت نورانی است که در زندان تاریک زندگانی خود خواب می دیدیم و آن باید مردمان شرق را بر اساس استقلال ملی و همکاری مشترک و به نام تمدن به یکدیگر پیوند دهد.

Շահնամեի քաղաքական ավանդը

ՄՇԻ ԲՈՅ ԽԵՆ Զ Ի ԲՈՅ

Զ ՄԻ ԲՈՅ Ի ԲՈՅ

Հոդվածում ներկայացվում են Ն. Ադոնցի տեսակետները Ֆիրդուսու Շահնամեի քաղաքական մոտեցումների մասին: Շահնամեն կրում է Իրանի նախաիսլամական Իրանի փառքը, հոշոտած, բայց հարության շունչը պահած: Ֆիրդուսի դարում Իրանի վերածնության հավատը կենդանի էր: Նա գաղափարախոս եղավ գալիք ազատության և վերակենդանացրեց անցյալը ի սպաս ապագայի:

Շահնամեն խիստ խոշոր գործ է, որպեսզի գաղափարական ներդաշնակություն պահպանած լինի անեն ուր:

Political heritage of Shahnameh

N. Adonts

Summary

The article is dedicated to the role of Shahnameh, the most important work of Iranian literature, in the political life of Iran. It contains the glory of Iran in the pre-islamic era. The idea of political resurrection of motherland still continued to exist in the days of Firdowsi. He was the ideologist of future liberation and caused the past to revive for a glorious future.

Shahnameh is a masterpiece to keep ideological adaptation and harmony every where during the time.

ارمنستان، همپیمان مادها و تابع هخامنشیان

نوشته: آکادمیسین ها کوپ ماناندیان
ترجمه: کارو سارکسیان

در باره نویسنده

استاد ها کوپ ماناندیان (۱۹۵۲-۱۸۷۳م) یکی از بنیانگذاران رشته تاریخ در ارمنستان است. او در دانشگاه‌های ینسا، لایپزیک و استراسبورگ در رشته‌های فلسفه، خاورشناسی و زبانشناسی به تحصیل پرداخت و در سال ۱۸۹۷م درجه دکترای فلسفه از دانشگاه ینسا دریافت نمود. در سال ۱۸۹۸م در دانشکده زبان‌های شرقی دانشگاه پترزبورگ در رشته زبان و ادبیات ارمنی و نارسسی به تئووشش پرداخت. او از بنیانگذاران دانشگاه دولتی ایروان (۱۹۲۱م) بود و از آغاز بنیانگذاری این دانشگاه ریاست آن را بر عهده گرفت. سال‌ها رئیس بخش تاریخ ارمنی این دانشگاه بود. در ۱۹۳۹م به عضویت آکادمی علوم اتحاد شوروی در آمد و پس از چندی در سال ۱۹۴۳م عضو آکادمی علوم ارمنستان گردید.

آکادمیسین ماناندیان دارای بیش از یکصد اثر علمی به زبان‌های ارمنی، روسی و آلمانی است. آثار او بیشتر مربوط به تاریخ و ادبیات ارمنی، نظام‌های اجتماعی و اقتصادی ارمنستان باستان و جغرافیای ماوراء قفقاز است. برخی از آثار او عبارتند از: ((در باره داد و ستد و شهرهای ارمنستان))، ((فئودالیسم ارمنستان باستان))، ((تئوگران دوم و روم)) و اثر سه جلدی ((نقدی بر تاریخ قوم ارمن)). آکادمیسین ها کوپ ماناندیان به نظر بسیاری از دانشمندان تاریخ و زبان سهم به سزایی در پیشبرد و گسترش علم تاریخ در اتحاد شوروی و ارمنستان دارد.

تاریخ ارمنیان از هنگام ورود قوم هند و اروپایی آرمن به ارمنستان، این میهن نوین خود، در سده‌های ۷ یا ۶ پ.م. آغاز می‌گردد. دوران بسیار دور تاریخ ارمنیان هنوز ناروشن و ناشناخته مانده است.

پژوهش‌های علمی کنونی نشان می‌دهند که تاریخ دیرین ارمنیان که به دست موسس خورناتسی نوشته و از منبعی به نام مارآباس برگرفته شده است، در واقع روایت افسانه آمیزی است که در دوره مسیحیت نگاشته شده است. بنابراین تنها منبع معتبر برای تاریخ آن روزگار همان آگاهی‌های ناچیز و پراکنده‌ای است که از آثار هرودوت و گزنفون و سنگنوشته‌های میخی پارسی به دست آمده است.

در سده ۷ پ.م. در پی هجوم کیمرها و سکاها، دگرگونی‌های بسیاری در زندگی سیاسی آسیای غربی پدید آمد. جای دولت‌های فرو پاشیده و ناتوان باستان را دولت‌های نوینی گرفتند و به موازات آن جابجایی و مهاجرت اقوام گوناگون و ادغام آنها در یکدیگر آغاز گشت.

همزمان با این رویدادهای بزرگ بود که دولت نیرومند ماد به تدریج در سده ۷ پ.م. سازمان یافت و نیرو گرفت. سنگنوشته‌های میخی آشور از آغاز سده ۹ پ.م. از قبایل ماد که در شمال غرب فلات ایران می‌زیستند یاد کرده‌اند.

هرودوت می‌گوید که آن قبایل کوچک و پراکنده در آغاز سده ۷ پ.م. به دست دیاکو دور هم گرد آمدند و اتحادیه نیرومند قبایل ماد را تشکیل دادند. شهر اکباتان، همدان امروزی، مرکز این اتحادیه گردید.

ماد در ربع پایانی سده ۷ ث.م. در روزگار فرمانروایی هووخشتر به چنان قدرتی دست یافت که هم‌اورد سرسختی برای آشور نیرومند گردید. هووخشتر در سال ۶۰۵ پ.م. به یاری بابل توانست دولت آشور را براندازد و بخش غربی آن را تصرف کند و آخرین سنگر آنها، یعنی شهر گاوکمیش را بگشاید. شهر نینوا، پایتخت آشور، نیز پیشتر در سال ۶۱۲ پ.م. به دست سپاهیان متحد [ماد و بابل] از بن و بیخ کنده و با خاک یکسان شده بود. مادها پس از آن که آشور را تصرف کردند، در آغاز سده ۶ پ.م. بر اورارتو تاختند و پایتخت آن توشیا (توسپ= وان) را ویران کردند و این دولت را نیز فرمانبردار خود ساختند. آنها در حدود سال ۵۹۰ پ.م. توانستند پای به آسیای صغیر بگذارند و بر آن بودند که سراسر آسیای صغیر را تسخیر کنند. اما دولت نیرومند لیدی، که در غرب رود هالیس شکل گرفته و در سده ۷ ث.م. بسیار نیرومند شده بود، سرسختانه به رویارویی برخاست. جنگ بزرگ میان این دو کشور در نزدیکی رود هالیس در گرفت، اما به سبب کسوف خورشید (۲۸ مه ۵۸۵ ث.م.) جنگ نیمه‌کاره ماند و با میانجیگری پادشاهان کیلیکیه و بابل صلحی برقرار گشت که بر اساس آن رود هالیس مرز میان ماد و لیدی تعیین شد.

همان گونه که می‌بینیم، دولت ماد در نیمه نخست سده ۶ پ.م. دولتی بزرگ و پهناور گشته بود. بخش بزرگ ایران به همراه پارس، آشور، اورارتو و نواحی شرق آسیای صغیر تا رود هالیس در قلمرو و حوزه نفوذ آن قرار داشت. دولت ماد دولتی متمرکز و یکپارچه نبود. آن اتحادیه‌ای بود از اقوام و کشورهای زیردست و تابع که ناگزیر به فرمانروایان جدید خود خراج می‌دادند و در جنگها نیز سپاه می‌فرستادند. اقوام و کشورهای تابع ماد آیین، زبان، باور و سازمان مستقل خود را نگاه داشته بودند.

گویا به هنگامی که هووخشتر، پادشاه ماد، سرگرم تاخت و تاز بر اورارتو و تصرف بخش‌های شرقی آسیای صغیر بود، آرم‌های هند و اروپایی می‌بایست از هایلک کوچک و کاپادوکیه گذشته به جلگه‌های رود آرازانی و دجله رسیده باشند. گزنفون از آرم‌ها به عنوان همسایگان خالدها و اورارتویی‌ها و قومی فرمانبردار و همپیمان دولت ماد در نیمه نخست سده ۶ پ.م. یاد می‌کند. اما این آگاهی‌ها، چیزی نیست که از آثار تاریخی و جغرافیایی گزنفون به دست آمده باشد، بلکه منبع آن رمان سیاسی ((کوروپدیا)) (کوروش نامه) است که چهره کوروش را به عنوان فرمانروایی دادگر و نیک نشان داده است.

برخی از تاریخ‌شناسان برای داستان ((کوروپدیا)) به عنوان منبعی تاریخی ارزش چندانی قایل نیستند. اما این نیز انکارناپذیر است که آئه در این کتاب از آرم‌ها گفته شده است، نمی‌تواند خیالپردازی یا داستانی ساختگی باشد و تا اندازه‌ای دربرگیرنده واقعیت‌های تاریخی است.

آگاهی‌هایی که در این اثر گزنفون در باره آرم‌ها به دست می‌آید، مربوط به دوره‌ای است که دولت ماد سلطه کوروش، پادشاه انشان (۵۵۰-۵۵۸ ث.م.)، را که پیشتر زیردست مادها بود، پذیرفته بود. گزنفون در داستان خود چنین می‌نویسد که آژیدهاک، پادشاه ماد، به مرگی طبیعی درگذشت و پسرش هووخشتر دوم جای او را گرفت، اما پس از نندی کوروش هخامنشی گویا به شیوه‌ای صلح آمیز دولت ماد را تصاحب نمود. این مطلب همانگونه که می‌دانیم درست نیست. از یک سنگنوشته بابلی روشن می‌گردد که کوروش با آژیدهاک جنگیده و به سبب شورش سپاهیان ماد او را شکست داده بود. آنها آژیدهاک را دستگیر و تسلیم کوروش نمودند (۵۵۰ ث.م.). پس از آن، مادها داوطلبانه وارد اتحادیه جدید پارس‌ها و مادها شدند و به همراه پارس‌ها تبدیل به قومی فرمانروا گشتند.

گزنفون در داستان کوروپدیا چنین نقل می‌کند که آرم‌ها در روزگار هووخشتر دوم و کوروش بزرگ دولت کوچک و مجزایی بود که همپیمان ماد و پارس شمرده می‌شد. او حتی نام دو پسر پادشاه آرم‌ها، یعنی تیگران و ساباریس (شوارش) را نیز ذکر می‌کند. گزنفون می‌نویسد که آژیدهاک، پدر هووخشتر، با آرم‌ها جنگید و پادشاه آنها را شکست داد و او را واداشت که خراج و سپاه بفرستد و هیچ دژی نسازد. به گفته گزنفون، نیروی نظامی پادشاه آرم‌ها شامل نهل هزار سرباز پیاده و هشت هزار سواره بود. بنا به روایت گزنفون، پادشاه آرم‌ها چون شنید که میان ماد و بابل جنگ در گرفته است، خود نیز آماده جنگ با مادها گردید و با شکستن پیمان خود از دادن خراج و نیروی کمکی به پادشاه ماد خودداری کرد. پس از آن، فرمانده کل سپاهیان هووخشتر که کوروش نام داشت و دوست نزدیک تیگران پسر پادشاه آرم‌ها بود و با او به شکار می‌رفت، به همراه سپاهی سواره و پیاده به آرم‌ها فرستاده شد، تا آن کشور شورشی را به فرمانبرداری وادارد و از آرم‌ها سپاه و خراج بگیرد.

گزنفون به شیوه خاص داستانسرایان و با جزئیات بسیار شرح می‌دهد که چگونه کوروش وارد آرمینا شده خانواده پادشاه را اسیر و آنها را وادار به تسلیم می‌کند. اما بنا به خواهش تیگران شاهزاده، بار دیگر با پادشاه آرمینا پیمان دوستی می‌بندد و نیمی از سپاه او، یعنی هزار سوار و بیست هزار پیاده را برمی‌گیرد و به جنگ می‌رود. نیم دیگر سپاه را در کشور باقی می‌گذارد، زیرا آرمینا پیوسته با خالدهای همسایه، که در داستان کوروپدیا به صورت خالدها آمده است، در جنگ بودند.

اطلاعات به دست آمده از داستان کوروپدیا تنها آگاهی‌های معتبر و منحصر به فردی است که از گذشته دور آرمینا در نیمه نخست سده ۶ پ.م. خبر می‌دهد. از آهنگ و محتوای این داستان چنین برمی‌آید که در نگارش این بخش از داستان از روایات و خاطره‌های مردم بومی نیز استفاده شده است. گزنفون در بازگشت مشهور خود به همراه لشکریان یونانی (۴۰۰-۴۰۱ پ.م.) از سرزمین آرمینا گذشته و گویا در آنجا با این روایات آشنا شده است.

هر اندازه هم نسبت به درستی جزئیات رویدادهای بالا بدگمان باشیم، باز هم می‌توان این موضوع را درست و دارای ارزش تاریخی دانست که آرمینا در آغاز سده ۶ پ.م. زمانی که همپیمان و زیردست مادها بودند، از رود فرات گذشته و به بخش‌های جنوب غربی ارمنستان باستان آمده‌اند. همچنین می‌توان چنین پنداشت که آرمینا در آن هنگام متحد شده و رئیس و زمامدار خود را داشته‌اند، و آن کسی است که گزنفون او را پادشاه (واسیلیوس) می‌نامد.

همچنین می‌توان روایت گزنفون در باره روابط اقتصادی میان آبادی‌های مناطق هموار و چراگاه‌های کوهستانی کشور نوین آرمینا را دارای ارزش تاریخی و بسیار جالب توجه شمرد. گزنفون می‌گوید آرمینایی‌ها که در دشت‌ها می‌زیستند تمایل بسیار داشتند که خالدها به آنها اجازه استفاده از چراگاه‌های کوهستانی را بدهند. همچنین خالدهای تپی دست و بدون زمین که در کوه‌ها می‌زیستند، به زمین‌های دست نخورده و بارور دشت‌ها که در تصرف آرمینا بود نیاز داشتند.

از روایت گزنفون چنین پیداست که مادها و پارس‌ها با استفاده از اختلافات داخلی آن کشور بدون دشواری چندان توانسته بودند حاکمیت خود را برقرار کنند و پس از آن زندگی صلح آمیزی برای ساکنان پیشین و نوآمدگان فراهم آوردند. گزنفون می‌نویسد که آنها [خالدها و آرمینا] با یکدیگر پیمان بستند و توافق کردند که دختران خویش را به همسری یکدیگر درآورند و خویشاوند هم باشند، زمین‌های یکدیگر را کشت کنند و از چراگاه‌های یکدیگر استفاده کنند و چنانچه یکی از آنها در خطر افتد با نیروی همبسته در برابر دشمنان پشتیبان هم باشند.

اطلاعاتی که گزنفون از زندگی و دوستی آرمیناها و خالدهای همسایه ارایه می‌دهد، چنان جالب و ارزشمندند که من بهتر دیدم ترجمه این بخش را بطور کامل بیاورم.

گزنفون، ((کوروپدیا))، کتاب ۳، بخش ۲، ص ۲۴-۱۷:

((خالدها آمدند و از کوروش خواهش کردند که با آنها پیمان صلح ببندد. کوروش از آنها پرسید: ای خالدها! صلحی که اینک خواهان آن هستید، آیا برای آن نیست که می‌پندارید در صلح با امنیت بیشتری می‌توان زندگی کرد و نه در جنگ؟ زیرا بلندی‌ها در دست ما است)). خالدها پاسخ دادند، آری. او گفت: ((حال اگر در پی صلح از نعمت‌های دیگر بهره مند شوید چه؟)). گفتند: ((بیشتر شادمان خواهیم شد)). کوروش گفت: ((آیا آن گونه که خود می‌دانید، چنین نیست که شما تنگدست هستید و نیاز به زمینی حاصلخیز دارید؟)). گفتند: آری. کوروش گفت: ((آیا نمی‌خواهید همچون آرمیناها دیگر خراج پردازید و اجازه یابید که هر اندازه بخواهید زمین آرمیناها را کشت کنید؟)). خالدها گفتند: ((آری. اما در صورتی که مطمئن باشیم که آنها ما را آزار نخواهند داد)).

کوروش گفت: ((اما شما، ای پادشاه آرمینا! آیا نمی‌خواهی که زمین‌های دست نخورده تو [کشت شوند و] بار بدهند و کشتکاران نیز بپذیرند که باج آن را به تو پردازند؟)). پادشاه آرمیناها گفت: ((این بسیار خوب خواهد بود، زیرا درآمد ما نیز افزون خواهد شد)). کوروش گفت: ((اما شما ای خالدها! شما که کوهستانی نیکو دارید، آیا اجازه نخواهید داد که آرمیناها از آنها برای چراگاه استفاده کنند و به ازای آن نیز به تو باجی درخور پردازند؟)). خالدها گفتند: ((سود بسیار بدست می‌آوریم بی آن که کار کنیم)). کوروش گفت: ((اما تو ای شاه آرمینا! آیا نمی‌خواهی از این چراگاه‌ها استفاده کنی، چنانچه به خالدها اندکی سود برسانی و تو سودی بیش از آن ببری؟)). پادشاه آرمیناها گفت: ((آری، می‌خواهم، اما در صورتی که بدانم می‌توانم بدون خطر از آن چراگاه‌ها استفاده کنم)). کوروش گفت: ((اگر [ساکنان] بلندی‌ها همپیمان شما باشند شما می‌توانید بدون خطر از چراگاه‌ها استفاده کنید)). پادشاه آرمیناها گفت: ((آری، چنین است)). خالدها گفتند: ((خداوند گواه است که ما نخواهیم توانست زمین‌های آنها و ما را کشت

کنیم، اگر که بلندی‌ها از آن ایشان باشد)). کوروش گفت: ((اما اگر بلندی‌ها در دست همپیمانان شما باشد چه؟)). آن‌ها گفتند: ((اگر چنین باشد، برای ما خوب خواهد بود)). پادشاه آرم‌ها گفت: ((خداوند گواه است که برای ما خوب نخواهد بود، اگر که اینان دگر بار بلندی‌ها را بدست آورند، بویژه که دژ نیز داشته باشند)). کوروش گفت: ((پس من چنین می‌کنم. بلندی‌ها را به هیچیک از شما نخواهم داد، بلکه آن را در دست خود نگاه خواهم داشت و اگر یکی از شما ستمی به دیگری روا دارد ما پشتیبان ستمکش خواهیم بود)).

چون هر دو [خالدها و آرم‌ها] این را شنیدند، پذیرفتند و گفتند که تنها از این راه می‌توان صلح را برقرار کرد. پس از آن، عهد کردند و همدستان شدند که هر دو نیز از آزادی خود در برابر دیگری نگاهداری کنند. آنها اجازه یافتند تا به یکدیگر دختر دهند و از زمین و چراگاه هم استفاده کنند و چنان چه بر یکی از ایشان ستمی رود با نیرویی همسته پشتیبان هم باشند. آنها پذیرفتند و تا امروز نیز پیمان میان فرمانروایان خالدها و آرم‌ها پا برجاست. پس از بستن این پیمان، دو سو نیز به ساختن دژی مشترک پرداختند و آذوقه را بی‌درنگ به آنجا آوردند)).

نتیجه همزیستی صلح آمیز آرم‌ها و خالدها آن شد که خالدها و دیگر اقوام بومی آنجا رفته رفته در آرم‌های نوآمده ادغام شدند و قوم ارمنی کنونی در سده‌های پس از آن پدیدار گردید.

آرم‌های همسایه مادها و خالدها در نیمه نخست سده ۶ ث.م. نقش موثری به عنوان همپیمان پادشاهی ماد ایفاء کرده‌اند. در این جا ضروری است تا مرزهای سرزمینی را که آرم‌ها تصرف کردند و گزنفون آن را آرم‌نیا می‌نامد مشخص نمود. نقل قول‌هایی که استرابون از کیرسیلیوس و مدیوس آورده است نشان می‌دهند که جایگاه دیرین مهاجرت آرم‌ها در ارمنستان باستان در غرب و جنوب غرب فلات ارمنستان، یعنی آکیلیسنه و سیسپیرییدیس-شوبریا واقع است، که در آلزینیک باستان [آغزینیک] جای دارد. همان گونه که در ((تاریخ)) هرودوت و ((آناکسیس)) یا ((بازگشت ده هزار)) گزنفون خواهیم دید، جای کشور آرم‌ها در سوفن باستان [تسوپک]، آلزینیک و جنوب دریاچه وان نشان داده شده است.

نیز دیگری که در کتاب ((کوروپدیا)) جالب توجه می‌نماید آن است که پسران پادشاه آرم‌ها، یعنی تیگران و ساباریس (شاوارش) دارای نام ایرانی هستند. مگردیچ امین با تکیه بر این واقعیت و با اشاره به این که نام‌های پسران تیگران هایکازن و جانشینان او در تاریخ موسس خورناتسی اکثرآ پارسی هستند، چنین می‌پندارد که سراسر این دودمان متعلق به پارسیان بوده است و نه آرم‌ها.

این گمان به نظر من درست نیست، زیرا گزنفون که کتاب خود را در سده ۴ پ.م. نگاشته است، به گونه‌ای روشن می‌گوید که تیگران، ساباریس و پدر آنها از قوم آرم‌ها می‌باشند.

علت وجود نام‌های ایرانی تیگران و ساباریس (شاوارش) را می‌توان به گونه‌ای دیگر توضیح داد. چنان که از منابع باستان پیداست، گرد آمدن اقوام و ملت‌ها پیرامون دولت ماد بیشتر از راه همپیمانی و خویشاوندی صورت می‌گرفت. پس احتمال بسیار دارد که دودمان‌های پادشاهی ماد و پارس برای پیوند بیشتر با آرم‌ها کوشیده‌اند از راه خویشاوندی و ازدواج‌های متقابل با آنها همبستگی خود را استوارتر سازند. نه تنها هرودوت و گزنفون، بلکه خورناتسی نیز از این گونه پیوندها سخن گفته و به ازدواج تیگرانوهی، خواهر تیگران پرواندونی با آژیده‌هاک، پادشاه ماد، اشاره کرده است. اگر گواهی گزنفون در ((کوروپدیا)) را، که دارای ارزش تاریخی است، بپذیریم، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در نیمه نخست سده ۶ پ.م. آرم‌ها که دوست و خویشاوند مادها بوده‌اند تا اندازه‌ای راه تاثیرپذیری از فرهنگ و شیوه زندگی ایرانیان رادر پیش گرفته بودند.

سلطه مادها بر آسیای غربی چندان دوام نیاورد. در سال ۵۵۰ پ.م. پس از سه سال جنگ، کوروش پارسی توانست اکباتان، پایتخت ماد، را تصرف کند و پس از آن کشورهای تابع ماد، از جمله آرم‌نیا، سلطه کوروش (۵۲۹-۵۵۰ پ.م.) را پذیرفتند. از نوشته‌های ((کوروپدیا)) می‌توان چنین نتیجه گرفت که پادشاهی آرم‌ها در آن زمان همپیمان و وابسته کوروش بزرگ شده بود و می‌بایست به او خراج و سپاه بدهد.

کوروش با ادامه سیاست هوشتر بزودی خود نیز دولت پارسی - مادی را بی‌اندازه گسترش داد. او در سال ۵۴۶ ث.م. کراسوس، پادشاه لیدی، را به سختی شکست داد و آسیای صغیر را تا دریای اژه گشود. در سال ۵۳۹ پ.م. شهر بابل را گرفت و خاک بابل‌ها را تصرف کرد. گزنفون در ((کوروپدیا)) نقل می‌کند که لشکریان سواره و پیاده آرم‌ها به رهبری تیگران و یمباس در این جنگ بزرگ شرکت داشتند.

پس از کوروش پسرش کمبوجیه (۵۲۲-۵۲۹ ق.م.) جانشین او شد و مصر را گشود. در غیاب او در سال ۵۲۲ پ.م.، گنومات مغ خود را پادشاه ایران نامید و اعلام کرد که همان بردیا پسر کوروش است. در همان سال، کمبوجیه در راه بازگشت از مصر درگذشت و داریوش هخامنشی به یاری چند تن از بزرگان دودمان‌های پارسی، گنومات را برانداخت و کشت.

پس از این پیشامدهای پر آشوب، و در همان نخستین سال پادشاهی داریوش اول، پادشاه جدید پارسی (۴۸۶-۵۲۲ ق.م.)، شوش و بابل و پس از آن ماد، آرمینیا و کشورهای دیگر بر ضد داریوش دست به شورش زدند. جزئیات کامل شورش آرمیناها در سال‌های ۵۲۰-۵۲۱ ق.م. در صخره بلند بهیستون (بیستون در نزدیکی کرمانشاه) در سنگنوشته میخی داریوش اول به سه زبان پارسی باستان، ایلامی و بابلی شرح داده شده است. در این سنگنوشته از کشور آرمینیا به صورت ((آرمینا)) و از قوم آرمین به صورت ((آرمینیا)) یاد شده است.

هم از کورویدیای گزنفون و هم از این سنگنوشته چنین پیداست که آرمیناها مردمانی جنگاور و جویای آزادی و استقلال بوده‌اند و با استفاده از موقعیت‌های به دست آمده سر به شورش می‌نهادند و می‌کوشیدند تا یوغ بیگانگان را برانازند. در این رابطه گفتگوی کوروش با پادشاه آرمیناها که در کتاب کورویدیا آمده است جالب توجه می‌باشد.

گزنفون، ((کورویدیا))، کتاب ۳، بخش ۱، صفحه ۱۰:

((کوروش پرسید: ((به من بگو که آیا پیشتر از این با پدر بزرگ من آستواکس و دیگر مادها جنگیده بودی؟)). گفت: ((آری!)). گفت: ((وقتی از او شکست یافتی، آیا پذیرفتی که خراج پردازی و هر جا که او فرمان دهد به همراه او به جنگ بروی و هیچ دژی نسازی؟)). گفت: ((چنین است)). ((پس چرا نه خراج پرداختی و نه سپاه فرستادی و دژ نیز ساختی؟)). گفت: ((زیرا من خواهان آزادی بودم. من چنین می‌اندیشیدم که نه خوب خواهد بود اگر من آزاد باشم و برای پسران خود نیز آزادی را به ارث گذارم)).

یکی دیگر از نمونه‌های جنگندگی و سلحشوری آرمیناها این است که سرداران داریوش اول تنها پس از پنج جنگ بزرگ در سال‌های ۵۲۰-۵۲۱ پ.م. سرانجام توانستند شورش آنها را فرو نشانند.

بخش مربوط به آرمیناها در سنگنوشته‌های بیستون یکی از ارزشمندترین منابع تاریخ باستان ارمنیان است. متن کامل آن چنین است:

((داریوش شاه می‌گوید: به هنگامی که در بابل بودم، کشورهای پارس، شوش، ماد، آسورستان، مصر، آرمینیا، پارت، مارگینا، ساتاگوس (پنجاب) و سکستان بر من شوریدند)).

((داریوش شاه می‌گوید: وقتی یک آرمین به نام دادارشیش را که بنده من بود به آرمینیا فرستادم، به او چنین فرمودم: ((برو و آن لشکر شورش را که نافرمانی می‌کند شکست ده)). دادارشیش برای تصرف آرمینیا رفت. چون به آرمینیا آمد، شورشیان به رویارویی برخاستند تا با او بجنگند. دادارشیش تن به جنگ داد. در آرمینیا جایی هست به نام زوزا. جنگ در آنجا درگرفت. اهورامزدا مرا یاری داد. به لطف اهورامزدا سناه من بسیاری از مردان سپاه دشمن را کشت. در هشتم ماه توراواها بود که جنگ روی داد)).

[هشتم ماه توراواها به نظر یوستی برابر است با ۱۹ آوریل ۵۲۱ ق.م. و به نظر گیونیک برابر است با ۲۱ مه ۵۲۱ پ.م.]

((داریوش شاه می‌گوید: شورشیان دومین بار نیروی خود را گرد آوردند و دوباره به جنگ دادارشیش آمدند. در آرمینیا دژی هست به نام تیگرا. جنگ در آنجا درگرفت. اهورامزدا مرا یاری داد. به لطف اهورامزدا سپاه من سپاه دشمن را پراکنده کرد. در هجدهم ماه توراواها بود که جنگ روی داد)).

[هجدهم ماه توراواها به نظر یوستی برابر است با ۲۹ آوریل ۵۲۱ پ.م. و به نظر گیونیک برابر است با ۳۱ مه ۵۲۱ پ.م.]

[در متن بابلی این سنگنوشته به تعداد کشته شدگان آرمین اشاره شده است. در آنجا چنین آمده است: ((دشمن تعداد ۵۴۶ کشته در میدان جنگ بر جای گذاشت و دادارشیش ۵۲۰ تن را اسیر گرفت)).]

((داریوش شاه می‌گوید: شورشیان سومین بار گرد آمدند و به جنگ دادارشیش آمدند. در آرمینیا دژی هست به نام اوھیاما. جنگ در آنجا درگرفت. اهورامزدا مرا یاری داد. به لطف اهورامزدا سپاه من بسیاری از مردان سپاه دشمن را کشت. در نهم ماه تایگراچی بود که جنگ روی داد. شش دادارشیش بنا به فرمان من در آرمینیا ماند، تا زمانی که من تیر خود را به سوی ماد نشانه رفتم)).

[نهم ماه تايگراچی به نظر يوستی برابر است با ۲۰ مه ۵۲۱ ث.م. و به نظر گيونیک برابر است با ۲۱ ژوئن ۵۲۱ پ.م.].

((داریوش شاه ميگويد: پس از آن مردی پارسی از بندگان من که واهوميسا نام داشت به آرمينيا فرستادم و فرمودم: ((برو و آن لشکر شورشى را که نافرومانی می کند سرکوب کن)). واهوميسا برای تصرف آرمينيا رفت. شورشيان گورد آمدند و به جنگ با واهوميسا برخاستند. در آسورستان كشوری هست به نام ايزالا. جنگ در آنجا درگرفت. اهورامزدا مرا ياری داد. به لطف اهورامزدا سپاه من بسياری از مردان سپاه دشمن را کشت. در پانزدهم آناماکا بود که جنگ روی داد)).

[پانزدهم ماه آناماکا به نظر يوستی برابر است با ۱۸ ژانويه ۵۲۰ پ.م. و به نظر گيونیک برابر است با ۳۱ دسامبر ۵۲۲ پ.م.].

[در متن بابلی این سنگنوشته به تعداد کشته شدگان آرمين اشاره شده است. این تعداد ۲۰۲۴ تن بود.]
((داریوش شاه می گوید: شورشيان دومين بار گرد آمدند و به جنگ واهوميسا برخاستند. در آرمينيا شهرستانی هست به نام آتوتيارا. جنگ در آنجا درگرفت. اهورامزدا مرا ياری داد. به لطف اهورامزدا سپاه من بسياری از مردان سپاه دشمن را کشت. در پايان ماه توراواهارا بود که جنگ روی داد. سپس دادارشيش به فرمان من در آرمينيا ماند تا زمانی که من تير خود را به سوی ماد نشانه رفتم)).

[پايان ماه توراواوارا به نظر يوستی برابر است با ۱ ژوئن ۵۲۰ ث.م. و به نظر گيونیک برابر است با ۱۲ ژوئن ۵۲۱ پ.م.].

[در متن بابلی این سنگنوشته به تعداد کشته شدگان آرمينها اشاره شده است: ((از آنها ۲۰۴۵ تن کشته و ۲۵۵۹ تن اسير شدند))].

به گمان مارکوارت، خالاتيان و ديگران، این شورش آرمينها می توانست با شورش بابلیها در ارتباط بوده باشد. در بابل مردی آرمين به نام آراخا پسر هالدیتا خود را وارث تخت پادشاهی بابل می دانست. آن بخش از سنگنوشته بیستون را که مربوط به آن است در این جا می آوریم.

((داریوش شاه می گوید: به هنگامی که من در پارس و ماد بودم، بابلیها دومين بار بر من شوریدند. مردی آرمين به نام آراخا پسر هالدیتا شورش کرد. در بابل كشوری هست به نام دوبالا. در آنجا شورش کردند. او به دروغ چنین گفت: ((من نبوکدنصر، پسر نبونید هستم)). بابلیها بر من شوریدند و از آين آراخا پشتیبانی کردند. او بابل را گرفت و پادشاه بابل گشت)).

((داریوش شاه می گوید: تس سپاهی به بابل فرستادم و یکی از بندگان من، مردی مادی به نام ويندافرا را به فرماندهی آن گماردم. به او چنین فرمودم: ((به بابل برو و آن سپاه شورشى را که مرا نمی شناسد شکست ده)). ويندافرا به همراه سپاه به بابل رفت. اهورامزدا مرا ياری داد. به لطف اهورامزدا ويندافرا بابلیها را سرکوب کرد و اسير گرفت)).

بخشی از سنگنوشته نیز که در متن پارسی خرد شده و قابل خواندن نیست در متن ایلامی و بابلی بر جای مانده است که چنین است: ((روز بیست و دوم ماه مارکازانا بود که این آراخا که گفته بود ((من نبوکدنصر هستم)) به همراه همدستانش دستگیر شد. آنها را پیش من آوردند. پس از آن من فرمودم که آراخا و همکاران اصلی او در بابل به تيرک کشیده شوند. و این چنین مردند)).

[بیست و دوم ماه مارکازانا به نظر کيونیک برابر است با ۲ نوامبر ۵۲۱ پ.م.].

در این سنگنوشته، چنان که می بینیم، از پیروزیهای پياپی سرداران داریوش سخن رفته است. اما این چندان پذیرفتنی و قانع کننده نیست. پیش از هر تيز باید توجه داشت که برای شکست شورشيان به ننج جنگ و بیش از یک سال زمان نیاز بوده است. همچنین، از متن سنگنوشته چنین نتیجه نمی شود که دادارشيش در سه جنگ نخست بر آرمينها پیروز شده باشد. بر عکس، گویا پیروزی با آرمينها بوده است. به سبب همین موفقیتها بود که داریوش به ناچار سرداری دیگر و سپاهی تازه به جنگ آرمينها که تا آسورستان پیش آمده بودند فرستاد.

تاریخ شناسان فرض بر این دارند که آرمينهای تشنه آزادی تا اندازه ای با بابلیها، و شاید مادها، به توافقاتی دست یافته بودند. به هر حال، هیچ یک از کشورهای شورشى نتوانست از زیر سلطه هخامنشيان بیرون آید. پیروزی نهایی از آن داریوش بود.

در سنگنوشته بیستون آنچه از اهمیت بسیار برخوردار است ذکر نام مناطقی است که جنگ‌های بالا در آنجا روی داده است.

آن گونه که دیدیم، سه جنگ نخست آرمن‌ها با پارس‌ها در مرزهای آرمینا، یعنی قصبه زوزا و دژهای تیگرا و اوهیاما در گرفته است. جنگ چهارم در بیرون از مرزهای آرمینا، در ناحیه ایزالا در آسورستان و جنگ پنجم بار دگر در شهرستان آئوتیارا یا اوتیارا واقع شده است.

با تعیین محل این پنج مکان تاریخی روشن خواهد شد که میهن جدید آرمن‌های شورشی که در سنگنوشته داریوش اول به صورت ((آرمینا)) آمده است در کجا قرار داشته است.

فردریخ یوستی دانشمند آلمانی در کتاب خود به نام ((تاریخ ایران)) نام زوزا را با نام زوزانی کردها یکی می‌داند. دو تیگرا نیز با دژ تیل کنونی در کرانه دجله یکی دانسته می‌شود. اما شهرستان آئوتیارا را همان ناحیه تیاری کردستان کنونی واقع در جلگه زاب فرازین، میان جولامرگ و رواندوز می‌داند. این فرضیات یوستی پذیرفتنی است و در دیگر پژوهش‌های تاریخی نیز از آن استفاده می‌شود.

توضیحات مارکوارت و سندلیچیان در باره ایزالا و آئوتیارا نیز جالب توجه هستند. به نظر مارکوارت نام کشور ایزالا برگرفته از نام کوه‌های ایزلا می‌باشد. اما نام شهرستان آئوتیارا با نام شهرستان آیتوانک که در ((جهان‌نما)) آورده شده است و در استان کورچایک ارمنستان باستان قرار دارد یکی می‌داند.

به نظر من نمی‌توان برابری و همخوانی نام‌های بالا را چیزی کاملاً درست و پایان یافته دانست. فرضیات بالا هنوز نیاز به مدارک و داده‌های نو و قانع کننده بیشتر دارند. اما به گمان من می‌توان این را کاملاً قطعی دانست که نقاط و کشورهای جغرافیایی زوزا، تیگرا، اوهیاما، ایزالا و آئوتیارا در شمال آسورستان باستان، در آلزنیک و کورچایک ارمنستان باستان یا مناطق پیرامون آن قرار داشته‌اند. همان گونه که دیدیم منابع کهن یونانی و روایات ارمنی جایگاه دیرین مهاجرت نیاکان قوم ارمنی را نشان می‌دهند.

سلطه پارس‌های باستان که از زمان کوروش بزرگ (۵۲۹-۵۵۰ ق.م) در آرمینا برقرار شده بود نزدیک به دویست سال تا سقوط سلسله هخامنشیان در ۳۳۰ پ.م. ادامه یافت.

در زمان داریوش اول (۴۸۶-۵۲۲ پ.م) همه کشورهای تابع ایران هخامنشی، از جمله آرمینا، که پیش از پادشاهی داریوش از استقلال و خودمختاری بیشتری برخوردار بودند، وارد تقسیمات کشوری و اداری شدند. داریوش اول پس از شورش‌های سال‌های ۵۲۰-۵۲۲ ق.م. دریافت که ایران گسسته و نامتمرکز را باید به حکومتی متمرکز و سخت پیوسته به یکدیگر تبدیل نمود. پس بنا به گفته هرودوت، او سراسر ایران را به بیست بخش بزرگ تقسیم کرد و اداره آنها را به مقام‌های ویژه‌ای که ساتراپ خوانده می‌شدند شرد. ساتراپ‌ها مستقیماً وابسته به دربار عالی داریوش بودند. آنها در سرزمین‌های خود اختیارات اداری و قضایی داشتند و جمع‌آوری خراج نیز از وظایف مهم آنها بود.

از منابع چنین پیداست که در بسیاری جاها، از جمله آرمینا، فرمانروایان پیشین بومی گرچه زیردست ساتراپ‌ها بودند، اما برخی امتیازات پیشین خود و همچنین تماس با مردم خود را نگاه داشته بودند. داریوش مقام‌های نظامی را به فرماندهانی داده بود که مستقل از ساتراپ‌ها بودند و سپاهی از سربازان پارسی، بومی و مزدور به زیر فرمان داشتند.

سلطه ایران هخامنشی در آسیای غربی در پژوهش‌های نوین اقتصادی به صورت دوره اقتصادی ایستا و بی‌حرکتی نمایانده شده است. اما این نظر، همان گونه که در کتاب ((در باره داد و ستد و راه‌های ارمنستان)) خاطر نشان ساخته‌ام، بی‌گمان اشتباه است.

از آگاهی‌های منابع تاریخی به روشنی دیده می‌شود که همبستگی کشورهای بزرگ شرقی جدا از هم و دشمن یکدیگر، هم‌نوع آسورستان، بابل، لیدی و مصر به رشد بازرگانی و اقتصاد پولی کمک بسیار نموده است.

در زمان هخامنشیان تجارت زمینی و دریایی با هندوستان برقرار شده بود. به فرمان داریوش اول برای پیوستن رود نیل به دریای سرخ، آن آبراه قدیمی که بدست فرعون‌های مصر ساخته شده بود نوسازی شد.

اصلاحات پولی داریوش اول و بهسازی وزن و کیفیت سکه‌ها به اندازه‌ای زیاد به رشد مبادلات و داد و ستد و تجارت کمک نمود. در زمان داریوش اول راه‌های ارتباطی زمینی مورد توجه خاص قرار گرفت و بهبود یافت و امنیت راه‌ها تامین شد.

نباید پیشرفت اقتصادی ایران هخامنشی را، که برای مراکز تجاری و صنعتی بابل و کشورهای متمدن باستان بسیار مهم بود، برای همگان پربها دانست. زیرا اکثر کشورهای [تابع] هنوز گسسته از نظام بودند و از این پیشرفت اقتصادی بهره‌ای نمی‌بردند. لذا نظام اقتصادی ایران هخامنشی را می‌توان اقتصادی متعادل دانست.

در باره گذشته تاریخی آرمینیا و آرم‌ها در روزگار داریوش اول و جانشینان او مطالب بارزشی از سوی پدر تاریخ، هرودوت (۴۲۵-۴۸۴ پ.م.) و گزنفون (۳۵۴-۴۳۰ پ.م. حدود) ارایه می‌شود.

شورش آرم‌ها آن گونه که دیدیم سرانجام در ۵۲۰ پ.م. فرو نشاند. آرمینیا پس از آن تبدیل به یک ساتراپ نشین ایرانی گردید و اداره آن به نجیب‌بلند پایه ایرانی یا خویشاوندان نزدیک پادشاه سپرده شد.

هرودوت در کتاب ۳، بخش ۹۳ از سرزمین‌های خراج گزار ایران نام می‌برد و آرمینیا را بخشی از ساتراپ نشین سیزدهم ایران می‌نامد. او می‌نویسد: ((از پاکتویکه، آرم‌ها و همسایگان آنها تا دریای اکسینیان، مقدار ۴۰۰ تالانت خراج [دریافت می‌شد] و این ناحیه سیزدهم بود)).

این خراج با احتساب وزن هر تالانت پارسی که نزدیک به ۳۲ کیلوگرم و ۶۴۰ گرم نقره بود برابر با ۱۳۰۵۶ کیلوگرم سکه نقره خواهد بود. این خراج را به گفته هرودوت آرم‌ها به تنهایی نمی‌پرداختند، بلکه کشور پاکتویکه و دیگر همسایگان آرم‌ها نیز در پرداخت آن سهم داشتند.

آرم‌ها غیر از پول می‌بایست سالانه بیست هزار کره اسب نیز به دربار ایران می‌فرستادند. استرابون در کتاب ۱۰، بخش ۹، صفحه ۱۴ می‌نویسد: ((این کشور [آرمینیا] چراگاه‌های بسیار دارد و اسبان آنها بدتر از [اسب‌های] ماد نیستند. اسب‌هایی که در دربار ایران به کار گرفته می‌شد در اینجا نیز پرورش می‌یافتند و ساتراپ آرم‌ها سالانه بیست هزار کره اسب برای جشن میترا برای پادشاه ایران می‌فرستاد)).

آرم‌ها در زمان داریوش اول و پیشتر از آن، پس از سال ۵۱۹ پ.م. نیز به ایران نیروی پیاده و سواره می‌دادند. سپاه کمکی آرم‌ها آن گونه که از شواهد تاریخی می‌توان نتیجه گرفت می‌بایست در همه جنگ‌های داریوش اول و جانشینان او با سکاها و یونانی‌ها و مصری‌ها شرکت کرده باشند. برای مثال از آرم‌ها در صفوف لشکریان خشایارشا که به یونان حمله کرده بود (۴۸۰ پ.م.) یاد شده است. هرودوت در کتاب ۷، بخش ۷۳ می‌نویسد آرم‌هایی که در حمله شرکت داشتند مانند سربازان فریگیه‌ای مسلح شده بودند و به همراه ایشان زیر فرمان آرتوکه‌اوس، داماد داریوش، قرار داشتند. آنها دارای کلاهخودهایی بافته شده، سپرهای کوچک، نیزه‌های کوتاه، تیر، شمشیر و کفش‌های ساقه بلند بودند.

اشاره هرودوت کاملاً با نتیجه گیری‌های ما در بالا مبنی بر این که جایگاه نخستین آرمینیا یا آرمینا در هابک کوچک، بویژه سوفن و آلزینیک بود همخوانی دارد. از روایات هرودوت چنین پیداست که آرم‌ها در زمان او تنها بخش‌های جنوبی و جنوب غربی فلات ارمنستان را در تصرف داشتند، اما در دشت آرارات در آن زمان ساسپیرها و اورارتویی‌ها می‌زیستند. هرودوت اورارتویی‌ها را آلا رود می‌نامد. او در کتاب ۳، بخش ۹۶ می‌نویسد: ((ماتینه‌ها، ساسپیرها و آلا رودها مقدار ۲۰۰ تالانت خراج می‌دادند. آنها ساتراپ نشینی هجدهم را تشکیل می‌دادند)).

این گفته به درستی بیانگر آن است که بخش‌هایی که در شمال ارمنستان باستان قرار داشتند، یعنی اسپر و آرارات و آترپاتاکان، در سده ۵ پ.م. در بیرون از قلمرو آرمینیا بودند و ساتراپ نشینی جداگانه‌ای تشکیل می‌دادند.

نوشته با ارزش هرودوت در باره محل کشور آرم‌ها که برای جغرافیای ارمنستان باستان اهمیت بی‌اندازه دارد در زیر می‌آوریم:

۱- هرودوت، ((تاریخ))، کتاب ۱، بخش ۷۲:

((مرز بین دولت‌های ماد و لیدی رود هالیس بود، که از کوه‌های آرم‌ها و زمین‌های کیلیکیه جاری می‌شد)).

۲- همان جا، کتاب ۱، بخش ۱۸۰:

((رودخانه بزرگ و عمیق و تندی از میان [شهر بابل] می‌گذشت که فرات نام داشت. آن از [زمین‌های] پیرامون

آرم‌ها جاری می‌شود و به دریای اریوتره می‌ریزد)).

۳- همان جا، کتاب ۵، بخش ۴۹:

((کاپادوکیه‌ای‌ها که آنها را سوریه‌ای می‌نامیم همسایه فریگیه‌ای‌ها هستند، و مردمان کیلیکیه‌ای‌ها با این‌ها

همسایه هستند ... آرم‌ها هم مرز با کیلیکیه‌ای‌ها هستند و این‌ها از نظر داشتن احشام غنی هستند، و ماتینه‌ها همسایه آرم‌ها هستند)).

۴- همان جا، کتاب ۵، بخش ۵۲:

((مرز میان کیلیکیه و آرمینیا را رودی قابل کشتیرانی تشکیل می‌دهد که فرات نام دارد. در آرمینیا ۱۵ ایستگاه با جای‌هایی برای استراحت در مسافتی به طول ۵۶٫۵ فرسخ وجود دارد. یک دژ هم در آنجا وجود دارد. با گذشت از آرمینیا به ماتیینه، در اینجا نیز ۳۴ ایستگاه در مسافتی به درازای ۱۳۷ فرسخ وجود دارد)).
نقل قول نخست که می‌گوید رود هالیس از کوه‌های آرمینیا جاری می‌شود، مربوط به هایک کوچک است. اما نقل قول‌های سوم و چهارم به روشنی نشان می‌دهند که مرزهای آرمینیا در شرق رود فرات قرار دارد.
هرودوت بخش‌های شرقی کاپادوکیه باستان یعنی ملیتیینه (ملطیه کنونی) را بخشی از کیلیکیه می‌شمارد. رود فرات مرز آن با بخش‌های جنوب غربی آرمینیا است. از نقل قول چهارم نین پیدا است که حدود ۵۶٫۵ فرسخ (نزدیک به ۳۰۰ تا ۳۵۰ کیلومتر) از جاده بزرگ ((شاهنشاهی)) که از سارد به شوش کشیده شده است، از نزدیکی این رود و از میان آرمینیا می‌گذرد، که امتداد آن را باید از ملطیه کنونی به دشت خاربرد و به سوی رود دجله در نزدیکی آمید (دیاربکر) و از آنجا به جزیره کنونی که احتمالاً در سرزمین ماتیینه قرار دارد دانست.
ثان که دیدیم هرودوت نیز جای آرمینیا را در شرق فرات، در نواحی آرازانی فرودین، و دجله فرازین، یعنی سوفن باستان و آلزینک نشان می‌دهد.

کتاب ((آناباسیس)) اثر گزنفون تنها منبع مهم و باارزش در باره آرمینیا و کشور آنها در روزگار هخامنشیان است، که به شرح بازگشت گزنفون و ده هزار سرباز یونانی از نزدیکی بابل و از طریق آرمینیا و طرابزون به یونان (۴۰۰-۴۰۱ م.ث) می‌پردازد. لشکر یونانی برای کمک به کوروش کوچک رفته بود، که بر برادرش اردشیر دوم شوریده بود. آنها پس از جنگی ناموفق در نزدیکی گوناکسا، در حال بازگشت به میهن خود بودند. اطلاعاتی که گزنفون در باره آرمینیا ارائه می‌دهد، کاملاً موثق و معتبر می‌باشد، زیرا خود شخصاً در آرمینیا بوده و این کشور را به چشم دیده است.

این اطلاعات مربوط به آن بخش از آرمینیا است که یونانی‌ها از آن گذشته‌اند. پس ضروری است تا پیش از هر نیز مسیر بازگشت گزنفون و لشکر یونانی‌ها از آرمینیا را مشخص نمود.
مسیر دقیق حرکت گزنفون در آرمینیا متأسفانه هنوز مورد بحث می‌باشد و کاملاً روشن نشده است. در آثار تاریخی و جغرافیایی باستانی و نوین اطلاعات گوناگون و گاه اشتباه و متضادی ارائه می‌شود و این موضوع مهم هنوز نیاز به پژوهش‌های تازه و جدی‌تری دارد.

**Արմենիան իբրև դաշնակից մեդացիների ,
Աքեմենյան Պարսկաստանի տիրապետության տակ**
2 Ĩ 3 1 » Ū Ć ĩ á ä Ę 3 Ĩ á μ Ø 3 Ý 3 Ý 1 ſ ß Ý
2 Ū ÷ á ÷ á ð Ū

Հողվածում Հ. Մանանդյանը փոճում է պատկերացումներ տակ հայերի, մարրերի և Աքեմենյան պարսիկների հարաբերությունների մասին: Արմենները որպես Մարրերի հարևաններ և դաշնակիցներ մ.թ.ա. 6-րդ. մեծ դեր են ունեցել տարածաշրջանում: Սակայն նրանք Աքեմենյան շրջանում դառնում են նրանց հպատակ ազգերից մեկը, և որպես այդպիսին հարկադրված են լինում տարեկան հարկեր վճարել նրանց և Աքեմենյան արշավանքների ժամանակ զինվորներ տրամադրել պարսից զորքին:

**Armenia as confederate of Medes
but under the rule of
Achemænian Persia**

Academician H. Manandian
Summary

H. Manandian gives the history of Armenia- Medes- Persia relations. Armenians as the confederates of Medians played a great role in the region. Armenia became dependant to Persia under the rule of Achaemenian dynasty, so it had to pay annual taxes and help persian army with armenian soldiers during the military operations and invasions.

ساختار تشکیلات محلی جلفای نو

خانم دکتر شکوه السادات اعرابی هاشمی

فصل یکم- حدود و اختیارات تشکیلات جلفا
جلفا، در اصل جزء املاک خالصه سلطنتی به شمار می رفت، و در تیول مادر شاه بود(۱). طبق گفته مینورسکی:

«خالصه یعنی اراضی متعلق به شخص شاه، بعضی از این اراضی برای تأمین مخارج معینی تخصیص داده شده بود و بعضی دیگر تیول اعضای خاصه شریفه و افراد لشکری که شاه نگه می داشت، بود.»(۲)
به دلیل قرار گرفتن جلفا در تیول مادر شاه، جلفائی‌ان از حمایت و پشتیبانی وی بهره مند بودند(۳)، اما این بدان مفهوم نبود که مادر شاه، مالک و صاحب حقیقی جلفا بشمار رود، چنانچه همین امر باعث سردرگمی بعضی از سیاحان اروپائی و گزارش کار ملیتها شده است(۴) در ازای حمایت ملکه مادر شاه، ارامنه از امتیازات ویژه ای بهره مند می شدند. مثلاً "تجار جلفا با پشتیبانی وی، توانستند در میدان بزرگ قیصریه، کاروانسرائی داشته باشند(۵).

و یا هر زمان با مشکلی مواجه می شدند، از طریق واسطه قرار دادن مادر شاه عرایض خود را به گوش شاه می رساند.

شاردن، به نمونه ذیل اشاره می کند:

«بعد از دادخواهی زنان ارامنه بر کاخ شاه سلیمان، مقارن همان احوال، مردان ارامنه بوسیله خواجه مادر شاه، شکایت خویش را به عرض ملکه مادر رساندند و گفتند چون جلفا، مسکن ارامنه، در تیول اوست باید از متظلمان حمایت کند و او چون دریافت که حق به جانب آنان است، وعده های نیکو داد و همین که شاه از گردش به حرمسرا بازگشت، به او گفت: پاس امتیازاتی را که پدر و نیاکان وی به ارامنه جلفا داده اند، نگه دارد، و بفرماید آنان را از تحمیلاتی که اخیراً" بر آنان روا داشته اند، معاف کنند. شاه سخن ملکه مادر را به سمع رضا قبول کرد و...»(۶)

اگر چه اداره جلفا، مرتبط با تشکیلات خاصه بود، اما امتیاز آزادی مذهبی شاه عباس برای اهالی جلفا، منجر به تشکیلات اداری مستقلی گردید، این امر نه تنها در باره ارامنه صدق می کرد، بلکه به گفته پیترو دلاواله:

«در ایران تمام اقوام خارجی اعم از اینکه از کشور یا مذهب دیگری باشند، طبق قوانین خاص خودشان زندگی می کنند و بالنتیجه برای هر قومی، محل سکونت علیحده ای در نظر گرفته شده است، هر قومی در مورد امور مدنی و جزائی نوعی قضاوتی مخصوص به خود دارد که قضاوت شاه در آن دخالتی نمی کند.» (۷)

بعضی از سیاحان اروپایی تا بدان حد پیش رفته اند، که می گویند:

«این شهر جلفا، مانند کشوری جمهوری بود که میان یک ملت بیگانه ایجاد شده باشد. هیچ فرد مسلمان حق نداشت در آنجا ساکن شود و شدت قانون مجازات حتی بسیاری از ایرانیها را واداشت که به اهالی آنجا احترام بگذارند. ارمنیهای جلفا که بر اثر حمایت لازم، تشویق شده بودند، سالها در رفاه زیستند...» (۸)

مورخین ارمنی هم به این نکته اذعان کرده اند:

«طبق دستوری که شاه عباس برای اداره جلفا داده بود، این شهرک به صورت جمهوری کوچک خود مختاری در آمده بود، سر گردگان جلفا که سرپرستی آنجا را بعهده داشتند، برای هر محل سرپرستی تعیین کرده بودند، که بواسطه آنها از وضع ارمنیان آگاه می شدند.» (۹)

فصل دوم- تشکیلات اداری

الف) کلانتر

در رأس تشکیلات اداری جلفا، کلانتر (۱۰) قرار داشت. منصب کلانتر، مقامی مهم و دوگانه بود، از یکسو چنین می نماید که رابط بین اهالی مملکت و حکومت بوده و با آن چیزهایی که تقریباً "علائق مردم را تحت تأثیر قرار می داد، نظیر مالیات و نظم عمومی سر و کار داشتند. در زمان صفویان که مرکزگرایی به اوج خود رسیده بود، کلانتر اصفهان، البته نه جای دیگر، تقریباً "با سلسله مراتب رسمی کشور ارتباط داشت." (۱۱)

مع الوصف رافائل دومان در حدود سال ۱۶۶۰م. / ۱۰۷۱ه. می نویسد:

«زمانی که وزیر به مردم اذیت و آزار می نمود، این وظیفه کلانتر بود که از حق آنها دفاع کرده، و آن را حفظ نماید.» (۱۲)

چگونگی انتصاب کلانتر هم بر ابهام عملکرد وی می افزاید. محققین معاصر اظهار می دارند، کلانتر جلفا را مردم انتخاب می کردند.

نصراله فلسفی می نویسد: «کلانتر یا حکمران جلفا را خود ارامنه انتخاب می کردند و با موافقت شاه بکار حکومت مشغول می شد.» (۱۳)

«جلفای نو از حق خودمختاری برخوردار بود و بدون دخالت مقامات ایرانی حق انتخاب شهردار خود را داشت، گابریل دشینون، سیاح فرانسوی که در اواسط قرن ۱۷م. از جلفای نو دیدن کرده است، می گوید: «شاه اداره این جمهوری کوچک را به خواجه صفر و سپس به برادرش خواجه نظر پدر حاکم فعلی سپرد.» (۱۴)

سر جان ملکم نیز در باره انتصاب کلانتر جلفا می نویسد:

«ارامنه جلفا در عهد شاه عباس بزرگ مورد اقسام عواطف و عنایات پادشاهی بودند، از آن جمله اینکه شاه عباس، ایشان را از خدمت معاف داشت و کلانتری از خود این طایفه بر سر ایشان مقرر کرد و فرمود تا اهالی دربار نیز با وی به تعظیم و توقیر سلوک کنند.» (۱۵)

سیوری نیز می نویسد: «شاه با تفویض حق نمایندگی ارامنه به یک کلانتر، شهردار، از ملیت خودشان، تقریباً آنان را به صورت جامعه ای خودگردان در آورد.» (۱۶)

حال نظریات سیاحان اروپایی ق ۱۷م. در باره انتصاب کلانتر جلفا را بررسی می نمائیم:

تونو "Thevenot"، سیاح فرانسوی که در سال ۱۶۶۴م. / ۱۰۷۵ه. از اصفهان دیدن کرده، می نویسد: «... حاکم ارمنی که او را کلانتر می نامند، گفته می شود بالاترین مقام جلفاست که از سوی شاه منصوب می شود.» (۱۷)

«شاه از میان ارامنه هر کس را میل داشته باشد، به ریاست آنها برمی گمارد که در تحت قدرت شاهانه بر آنها حکومت نماید و این حاکم را کلانتر می نامند.» (۱۸)

«حکومت ظاهری ارامنه جلفا با شخص شاه است، گنهکاران بشدت تنبیه می شوند. از جانب شاه شخصی به نام کلانتر، از خود ارامنه برای رسیدگی به دعاوی و شکایات ساکنین جلفا انتخاب می شود. (۱۹) شاردن، کانتر را از جمله مقامات ارشد می داند که از میان ارامنه، در برابر داروغه که مسلمان بود، انتخاب می کرد و بی موافقت او حکمران و وزیر هیچکدام مجاز به انجام دادن کاری نبودند. (۲۰) هانوی می گوید که شاه عباس ارمنیانی را که در جلفای جدید در خارج از اصفهان اسکان داده بود، مورد تفقد مخصوص قرار می داد و بخاطر حفظ آنها از حسادت و دسیسه مأموران دولتی، کلانتری از خود آنان انتخاب می کرد و برای او جایگاه ویژه ای در مواقع اعیاد رسمی تعبیه می نمود.» (۲۱) طبق نظر سیاحان اروپائی، کلانتر جلفا توسط شاه و از میان تجار معروف جلفا انتخاب می شد، چنانکه در تذکره الملوک آمده: «احتمال قوی می رود که کلانتر و نقیب معاون یا نایب کلانتر، از میان سرشناسان محل انتخاب می گردیدند ولی هیچ قرینه ای از نحوه انتخاب آنان در دست نداریم.» (۲۲) مع الوصف، شغل کلانتر درباری نبوده به دلیل آنکه مواجب کلانتر در تذکره الملوک ذکر نشده است و این نظریه را ثابت می کند که بعد از تصدی مقام، ارتباطش با حکومت، زیاد مورد توجه نبود و مثلاً «وی همانند وزیر یا داروغه، خدمتکار و مستخدم دولت بشمار نمی رفت» (۲۳) و مستمری وی از وجوهی که از اصناف و کسبه اصفهان تحصیل می گردید، تأمین می شد. (۲۴)

وظیفه کلانتر با لقب عالیحضرت به تفصیل در تذکره الملوک آمده است:

«تعیین کدخدایان محلات و ریش سفیدان با مشارالیه است به این نحو که سکنه هر محله و هر صنف و هر قریه، هر که را امین و معتمد دانند، فیما بین خود تعیین و رضانامچه به اسم او نوشته و مواجبی در وجه او تعیین نموده و به مهر نقیب معتبر نموده، بحضور کلانتر آورده، تعلیقه و خلعت از مشارالیه بجهت او بازیافت می نمایند، بعد از آن متوجه رتق و فتق مهمات آنها می گردد و در سه ماه اول هر سال کلانتر و نقیب، کس تعیین و همگی اصناف را جمع نموده، نزد نقیب دارالسلطنه اصفهان می برند و بنیچه هر کس مشخص و نقیب مهر نموده، به سررشته کلانتر می رسانند، بعد از آن به موجب بروات مهر وزیر و کلانتر و مستوفی متوجهات دیوانی هر یک از دفتر حواله و محصص کلانتر موافق بنیچه فیما بین هر صنف توجیه و محصلان دیوانی از آن قرار بازیافت می نمایند و چند نفر از ملازمان دیوانی به تائینی کلانتر مقرر بوده اند که خدمات دیوانی را به تقدیم رسانند، و تمیز و تشخیص گفتگویی که اصناف درباب قدر بینچه و سایر امور متعلق به کسب و کار خود با یکدیگر داشته باشند با کلانتر است که به هر نحو مقرون بحق و حساب و معمول مملکت باشد، از آن قرار بعمل آوردند و از هر کس که به رعیت جبری و تعدی واقع شود، بعد از آنکه به کلانتر شکوه نمایند، بر ذمه اوست که از جانب رعیت مدعی شده اگر خود تواند رفع نمود فیها و الا به و کلا دیوانیان عرض نموده. نگذارد که از اقویا بر ضعفاء جبر و تعدی واقع شده موجب «بد دعائی» گردد. و همیشه باید در مقام اصلاح حال دعایا بوده، دعای خیر به جهت ذات اقدس و وجود مقدس حاصل نماید.» (۲۵)

بر طبق تذکره الملوک، کلانتر کدخدایان را تعیین می کند و در توزیع مبلغ مالیات و سرشکن کردن عوارض بین اصناف نظارت دارد و برآورد مالیات اصناف را، زیر نظر می گیرد و رعیت، کشاورزان یا طبقات فرودست تر اجتماع، را حمایت می کند.» (۲۶)

کمپفر بمانند گفته تذکره الملوک، وظایف کلانتر را چنین برمی شمارد:

«کلانتر کارهای شهرداری را بر عهده دارد و به مشکلات کار مردم شهر رسیدگی می کند و دفاع از حقوق آنان را در برابر حاکم به عهده دارد و مثلاً» در محاکم یا هنگامی که تحمیل زیاد به اهالی بشود، او اقدام می کند، وی می کوشد که زحمات و کارهای مشکل به صورت یکنواخت بین همه مالیات دهندگان تقسیم شود و به بعضی ها اجحاف نشود. از آن گذشته کلانتر می کوشد که عوارض مالیاتها را وصول کند...» (۲۷)

کرنلیوس دی بروین می نویسد:

«هالی جلفا دارای کلانتر (۲۸)، کدخدایان و رؤسای محلات هستند. آنان در دعاوی و شکایات عمومی قضاوت می کنند، اما تصمیم گیری در باره مسائل مهم، مربوط به شاه یا شورای حکومتی است و کلانتر و کدخدایان عاملین اجرائی دستورات شاه می باشند.» (۲۹)

فهرست کلانتران جلفا در عصر صفوی (۳۰)

نام کلانتر (۳۱) و مدت زمان تصدی مقام کلانتری

۱- صفر پسر خاچیک **Safar** (۱۶۱۸-۱۶۰۵ م./ ۱۰۲۹-۱۰۱۴ ه.)

۲- نظر برادر صفر **Nazar** (۱۶۳۶-۱۶۱۸ م./ ۱۰۴۷-۱۰۲۹ ه.)

۳- سرفراز پسر نظر **Sarfraz** (۱۶۵۶-۱۶۳۶ م./ ۱۰۶۷-۱۰۴۷ ه.)

۴- هایکاز، برادر سرفراز **Hay Kaz** (۱۶۶۰-۱۶۵۶ م./ ۱۰۷۱-۱۰۶۷ ه.)

۵- آستوازادور میرتینک **Astuzadur Miritenc** (۱۶۷۱ م./ ۱۰۸۲ ه.)

۶- آقا پیری (مسلمان شد) **Aghapiri** (۱۶۷۱ م./ ۱۰۸۲ ه.)

۷- آبراهام **Abraham** (۱۶۷۳ م./ ۱۰۸۴ ه.)

۸- آوتیس **Avetis** (۱۶۸۳ م./ ۱۰۹۴ ه.)

۹- لوکاس **Lukas** (۱۶۸۷ م./ ۱۰۹۷ ه.)

۱۰- آوت (مسلمان شد) **Avet** (۱۶۹۱ م./ ۱۱۰۲ ه.)

۱۱- لوکاس **Lukas** (۱۷۰۳-۱۶۹۲ م./ ۱۱۱۴-۱۱۰۳ ه.)

۱۲- آوت **Avet** (۱۷۰۵-۱۷۰۳ م./ ۱۱۱۷-۱۱۱۵ ه.)

۱۳- یاروتون پسر گریگور **Yarutiwn** (۱۷۰۷-۱۷۰۵ م./ ۱۱۹۷-۱۱۱۷ ه.)

۱۴- استفانوس موزابکن پسر آقاپیری **Stepanos Musabeken** (۱۷۰۸-۱۷۰۷ م./ ۱۱۲۰-۱۱۱۹ ه.)

۱۵- ذکریا پسر گیراگس **Zakare** (۱۷۱۹-۱۷۰۹ م./ ۱۱۳۱-۱۱۲۱ ه.)

۱۶- خاچیک (بدست افغانها کشته شد) **Xachik** (۱۷۲۲-۱۱۱۹ م./ ۱۱۳۵-۱۱۳۱ ه.)

۱۷- مارکار (۳۲) **Markar** (۱۷۲۷-۱۷۲۲ م./ ۱۱۳۹-۱۱۳۵ ه.)

۱۸- اوھانس **Ohannes** (۱۷۲۷ م./ ۱۱۳۹ ه.)

با توجه به فهرست فوق، منصب کلانتری جلفا، برای بیش از نیم قرن، متعلق به خاندان معروف شافرازیان بود. مؤسس این خاندان، خواجه خاچیک، از تجار معروف جلفای قدیم، همان کسی بود که در اثنای جنگ ایران و عثمانی، به هنگام ورود شاه عباس به جلفا در کاخ خود از وی به مدت سه روز استقبال و پذیرایی کرد. خواجه صفر و خواجه نظر دو پسر خواجه خاچیک بودند که به ترتیب اولین و دومین کلانتر جلفا شدند. روابط شاه عباس با آنان بقدری محترمانه بود که جزء «مشاوران وفادار شاه» (۳۲) محسوب می شدند و در بین تجار جلفا، ملقب به «ملک التجار» بودند (۳۴).

جایگاه خواجه صفر و خواجه نظر در بین ارامنه، بسیار بالاتر از منصب کلانتری بود. به گفته آراکل «خواجه صفر نه تنها سالار و رهبر ارامنه جلفای نو، بلکه بر تمام ارامنه ساکن ایران حکمفرمایی می کرد.» (۳۵) وی اولین کلانتر جلفا و به مدت ۱۳ سال بی وقفه تا آخر عمر در این سمت باقی ماند. بعد از خواجه صفر، برادرش خواجه نظر خانشین شد، او هم بدون اینکه وقفه ای در قدرتش بوجود آید، حاکمیت جلفا را به مدت ۱۸ سال در دست داشت و در نزد ارامنه محبوبیت ویژه ای داشت. از کتیبه سنگ قبر وی که در قبرستان عمومی جلفاست، می توان به مقام وی پی برد:

«ای خواجه بی مانند من، که نیست در جهان مانند تو

تو بودی سردار نیک که در آفاق شهره بودی

همه شاهان مملکت، آقایان، سلطانها، خانها

به گرمی ترا محترم می داشتند، به خصوص شاه عباس...»

تاورنیه در باره خواجه نظر می نویسد:

«خواجه نظر یکی از ارامنه معتبری بود که از جلفا خارج شد، چون در تجارت ترقی کرد، نزد شاه عباس و جانشین او شاه صفی اعتبارات حاصل نمود و او را کلانتر ملت ارامنه کرد، وی به افتخار وطن اصلی خود، جلفای قدیم، دو کاروانسرای بزرگ در آنجا بنا کرد که هنوز در طرفین رودخانه باقی هستند و بیشتر از یکصد هزار اکو در آنجا خرج کرد.» (۳۷)

در فرامین شاهان صفوی، خواجه نظر به «زیده الاشباه» و «عمده المسیحیه» ملقب شده است. شاه عباس در زمان ورود هیئت خارجی به ایران، از وجود «خواجه نظر» جهت استقبال سفرا استفاده می نمود. در (۱۰ آوریل ۱۶۲۷ م. / ۱۰۳۶ ه. ق) به هنگام ورود رابرت شرلی و اعضای هیئت به اصفهان، حاکم اصفهان، خزانه دار و خواجه نظر رئیس ارامنه به استقبال آنان آمدند. (۳۸)

در ۱۵ آوریل، خواجه نظر، پرنس ارامنه، که حکمران جلفا بود، از هیئت فوق در خانه اش پذیرایی ملوکانه بعمل آورد، در این میهمانی خوکی را سرخ کرده بودند و جمیع بطریحا و جامهای شراب از طلای خالص بود (۳۹) و در دیگر سفرنامه های اواخر حکومت شاه عباس نیز خواجه نظر، «شاهزاده ارامنه» (۴۰) ذکر شده است. سفرنامه توماس هربرت آمده:

«و زمانی که هیئت نمایندگی انگلیس در ۱۰ آوریل ۱۶۲۸ م. وارد اصفهان شد، در میان جمعی که به استقبال آنان آمده بودند، غیر از وزیر و ملهم بیگ حاکم اصفهان، خواجه نظر، شاهزاده ارمنی، همراه با چهار هزار نفر سواره نظام و پیاده نظام بی شمار نیز وجود داشتند. چند روز بعد، ۱۵ آوریل، خواجه نظر، سفیر انگلیس را در منزل خود پذیرایی می کند.» (۴۱)

هربرت، این پذیرایی باشکوه را به طرز جالبی توصیف می کند و می نویسد: «فنجانها و کاسه های منزل خواجه نظر از طلای خالص بود.» (۴۲)

بنظر می رسد جهت تصدی مقام کلانتری، رقابت زیادی در میان تجار ارمنی وجود داشته است، چنانکه تاورنیه بعد از ذکر خواجه پطرس یکی از تجار معروف جلفا که به هنگام فوتش ۴۰/۰۰۰ تومان پول مسکوک بجای گذاشته، می نویسد: «ثروت بجای مانده توسط پسرش که به خیال منصب کلانتری افتاده بود، به سبب رشوه و تعارف همه بر باد رفت، بدون اینکه مقصودش حاصل شود و پسر خواجه نظر که اول کلانتری بود که شاه عباس برای ارامنه جلفا برقرار کرده بود، بر پسر خواجه پطرس فایق آمد.» (۴۳)

سومین کلانتر جلفا، خواجه سرفراز، فرزند خواجه نظر می باشد که در میان کلانتران جلفا، بیشترین زمان تصدی مقام کلانتری را داشته است. (۴۴)

گفته می شود، شاه عباس دوم به پاس ضیافت های باشکوهی که خواجه سرفراز برای او ترتیب می داد، او را ملقب به «شه فراز» گردانید. (۴۵)

خواجه سرفراز در طی جشن عظیمی که شاه صفی در روز جمعه ۲۴ صفر ۱۰۴۶ ه. ق در باغ عباس آباد برگزار نمود، به اتفاق صفدر خان ایلچی، خلیل بیگ ایلچی، حاکم بصره و ایلچی فرنگ و سایر مهمانان حضور داشته و از سوی شاه به انعامی سرفراز گردید (۴۶). وی بمانند پدرش، از طرف شاه صفی و شاه عباس دوم مأمور به استقبال از هیئت های خارجی و مهمانپذیر آنها گردید. محمد معصوم خواجگی اصفهانی می نویسد: «خواجه سرفراز را مهماندار ایلچی ولندیس نموده، در خانه او فرود آوردند.» (۴۷)

در روز ۲۸ سپتامبر ۱۶۲۸ م. (۱۰۳۷ ه. ق) سفراس بیگ (۴۸) با استودارت (۴۹) ملاقات کرد و ضیافتی به افتخار او ترتیب داد. (۵۰)

همچنین اولتاریوس که به همراه هیئت آلمانی در سال ۱۶۳۷ م. / ۱۰۴۷ ه. ق به ایران آمد، در یادداشتهای روزانه اش می نویسد:

«روز سوم اوت پس از یک سفر طولانی به پایتخت ایران رسیده... در خارج از دروازه شهر یکی از محترمین و رجال درباری ایران به نام عیسی خان بیگ با دویست سوار به استقبال آمد، دو برادر از بزرگان ارامنه اصفهان، سفراس بیگ و الیاس بیگ که یکی از آنها ریاست ارامنه را بعهدده داشت، نیز در معیت مستقبلین بودند» (۵۱). چند روز بعد به افتخار هیئت نمایندگی و خود سفیر آلمان، کلانتر جلفا میهمانی بسیار باشکوه و در

خور شاهانه ترتیب می دهد. (۵۲) سفیر آلمان نیز به نوبه خود اول اکتبر، مجلس پذیرایی برپا می سازد که سفیر مسکو، رئیس ارامنه و برادران او، سران بازرگانی انگلیس و فرانسه و کشیشهای اسپانیولی و ایتالیائی و جز اینها دعوت داشتند. (۵۳)

در فرامین صادره از سوی شاه عباس ثانی، خواجه سرافراز، با القابی محترمانه چون «عمده‌المسیحیه» و «زبده‌الاشباه» ذکر شده و طی فرمانی مورد شفقت شاه قرار گرفت:

«حکم جهان مطاع شد آنکه عمده‌المسیحیه خواجه سرافراز، کلانتر ارامنه جولاهی ساکن اصفهان به شفقت شاهانه مفتخر و سرافراز گشته، بداند که بنابر ازدیاد توجه اشرف درباره او مکتوب قبا و مکتوب بالاپوش زربفت مصحوب میرزاقلی، غلام خاصه شریفه جریددار فرستاده شد که مبلغ دوازده تومان به مژده جلوس میمنت مأنوس در وجه انعام مشارالیه از مال خود رسانیده، در تحصیل دعای خیر جهت نواب همایون به تقصیر از خود راضی نشود و در عهد داند، و چون رقم به مهر مهرآثار اشرف رسد، اعتماد نماید.»

نوشته سنگ قبر خواجه سرافراز، او را «شاه ارمنیان و حاکم نیرومند و سالار پرجذبه» توصیف می کند (۵۴). جانشین خواجه سرافراز، برادرش، هایکاز، آخرین فرد از دودمان شافرازیان که به منصب کلانتری رسید. بعد از وی، که مانند سه کلانتر قبلی تا آخر عمر در این سمت باقی ماند، کلانتران جلفا از خاندانهای دیگر انتخاب می شدند و گاهی جهت تصدی قدرت، دچار نزاع و جنگ داخلی شدیدی می گردیدند. (۵۵)

نکته مهم دیگر آنکه، دو نفر از کلانتران جلفا، آقا پیری و آوت مسلمان شدند. به گفته شاردن «آقا پیری، دانائی نیمه تمام بود. آثار ابوعلی سینا و فلاسفه غرب و برخی از متکلمان اسلامی را بطور سطحی مطالعه کرده بود و چون نتوانسته بود، عمیقاً علل مخالفت آنان را با مسیحیت دریابد و در ضمیر خویش تجزیه و تحلیل کند، تأثرات و خلجان شدیدی بر افکارش عارض شده بود.» (۵۶)

آقا پیری در حضور شاه سلیمان، وزیر اعظم، شیخ علی خان زنگنه و شیخ الاسلام مسلمان شد و توسط ناظر از سوی شاه یک دست لباس شاهانه از همانگونه جامه هایی که بنا به رسم به والیان می دادند، به او پوشاندند و یک اسب با زین و برگ مرصع به وی دادند. (۵۷)

شاردن می نویسد:

«اکنون آقا پیری، یکی از بزرگترین بازرگانان ایران است، وی افزون بر دو میلیون لیور ثروت دارد، اما نه برادر دارد و نه فرزند.» (۵۸)

کلانتر دیگر جلفا، آوت بود که با انجام عمل سنت به آئین محمدی درآمد و موسوم به محمد حسین شد و در اثر تغییر مذهب، اعتبار زیادی نزد شاه سلیمان یافت (۵۹)، اما روحانیون ارمنی و اسقف جلفا با شدت به مقابله برخاستند و توانستند آوت را برکنار کرده و لوکاس را به جای او قرار دهند. (۶۰)

خواجه خاچیک، کلانتر جلفا در زمان حمله محمود افغان به ایران بود، به گفته گیلاننتر به علت عدم پرداخت مابقی غرامتی که اهالی جلفا می بایست به افغانه بپردازند، محمود افغان دستور دارد، چهار تن از اهالی جلفا، از جمله خواجه خاچیک را گردن زنند. (۶۱)

در باب حوزه اقتدار حقوقی و اداری کلانتر جلفا، نویسندگان معاصر اظهار نظرات مختلفی نموده اند، وارتان گریگوریان، بدون ذکر هیچ منبعی و شاید احتمالاً از آن گفته آراکل مینی بر آنکه خواجه صفر، رهبر کل ارامنه بود، می نویسد:

«کلانتر جلفای نو، اقتدار حقوقی و اداری بر ارامنه بلوکات ارمنی نشین حومه اصفهان داشته، وی کدخدای هر ده را معین می کرد و از سوی شاه مالیات آن مناطق را جمع آوری می نمود.» (۶۲)

غوکاسیان با استناد به سندی، اظهار می دارد که بلوکات ارمنی نشین فریدن و بربروت و احتمالاً دیگر بلوکات ارمنی نشین، کلانتری مخصوص بخود داشتند. (۶۳) گذشته از آن، ارامنه ای هم که در داخل اصفهان زندگی می کردند، تحت حاکمیت کلانتر جلفا نبودند. ایرانیهای مقیم اصفهان، تحت نظارت هاگوپجان (۶۴) ارمنی، نقاش باشی شاه عباس دوم بسر می بردند. (۶۵)

ب) داروغه

غیر از منصب کلانتر، داروغه (۶۶) و وزیر از جمله مقامات اداری جلفا بشمار می رفت؛ طبق گفته تونو Thevenot، «ارامنه جلفا در تمام امور تحت نظارت و کنترل کلانتر بودند، وی سالیانه ۵۰۰ تومان مالیات برای شاه جمع آوری می کرد، اما علاوه بر کلانتر، مقام دیگری به نام داروغه، قاضی امور جنائی وجود داشت» (۶۷)

شاردن مقامات ارشد جلفا را یک داروغه یا حکمران مسلمان، یک وزیر یا تحصیلدار مسلمان و یک کلانتر ذکر می کند. کلانتر از میان ارامنه انتخاب می شد و بی موافقت او داروغه و وزیر هیچکدام مجاز به انجام دادن کاری نبودند. (۶۸)

در توصیف دن گارسیا، از جشن آب پاشان (۶۹) در کنار رودخانه زاینده رود، از افرادی که حضور داشتند، علاوه بر پسر و برادر خواجه جعفر یکی از ثروتمندترین بازرگانان جلفا، از وجود یک ایرانی مسلمان در جلفا که قاضی امور جنائی بود و امور مربوط به شاه را زیر نظر داشت، و نیز از یک ارمنی، برادر خواجه جعفر که قاضی مدنی جلفای جدید بود، سخن می رود. (۷۰)

بنظر می رسد قاضی مسلمان، داروغه و قاضی ارمنی جلفا، وزیر باشد.

در تذکره الملوک به تفصیل در باره شغل داروغه اصفهان سخن رانده شده است (۷۱). مشارالیه زیر نظر دیوان بیگی و وظیفه وی محافظت از داخل و خارج شهر بود و اگر چنانچه شخصی مرتکب جرمی می شد، او را تنبیه و از آن عمل منع و فراخور تقصیر، جریمه از گناهکاران باز یافت می نمود. وی در هر محله، اشخاصی را به نام سردسته جهت حفاظت و محارست شبانه روزی مشخص می نمود تا آنچه در آن محله بوقوع افتاده به عرض داروغه رسانیده تا او تمیز و تشخیص و بازخواست نماید. (۷۲)

به گفته مینورسکی، «داروغه اصفهان رئیس تأمینات محسوب می شد و تا حدودی صلاحیت قضاوت نیز داشت.» (۷۳)

کمپفر نیز مطالب مشابه تذکره الملوک در باره وظایف داروغه پایتخت آورده است: «داروغه اصفهان مسئول حفظ نظم و آرامش پایتخت است. تخطی از قوانین را داروغه مورد تعقیب قرار می دهد.» (۷۴) از گفته های تذکره الملوک و سفرنامه کمپفر چنین بر می آید، داخل و خارج اصفهان یک داروغه داشته است و فقط در مواردی که نیاز به حضور داروغه در جلفا بوده، بدانجا می آمده است. (۷۵)

بنابراین، وجود یک داروغه مخصوص برای جلفای نو، بعید بنظر می رسد.

داروغه برخلاف کلانتر، از میان گرجیان مسلمان شده، انتخاب می گردید، وی دارای مستمری هنگفتی از ۳۰۰ تا ۵۰۰ تومان بود و ارامنه جلفا مبلغ پنجاه تومان که همه ساله به عنوان انعام امیر شکار باشی می بایست به او بپردازند، تقدیم داروغه می نمودند. (۷۷)

در فرمانی از شاه سلیمان در باره رسوم داوغگی ارامنه چنین آمده:

«حکم جهان مطاع شد آنکه کلانتر و کدخدایان ارامنه جواهری ساکن دارالسلطنه اصفهان چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند، مبلغ پنجاه تومان تبریزی بابت رسوم داروغگی تنگوزئیل ارامنه مزبوره که به همه ساله مرحوم امیر شکار باشی مقرر بوده و بعد از فوت مشارالیه ضبط شده، تحویل صاحب جمع خزانة عامره نموده، قبض الواصل باز یافت نمایند...»

فصل سوم - نظام مالیاتی

بر اساس شرع مقدس اسلام، غیر مسلمانان اهل کتاب که تحت حمایت حکومت اسلامی بسر می برند، می بایست سالیانه، جزیه یا مالیات سرانه بدهند. در عصر صفویه، جزیه یکی از منابع مالی شاه محسوب می شد (۷۸) و میزان آن به گفته اولتاریوس، دوتالر (۷۹)، شاردن یک دو کا طلا (۸۰)، کمپفر یک مثقال طلا (۸۱) و رافائل دومان، یک مدیکال (medical) (۸۲) می باشد و فقط شامل مردان می گشت (۸۳). سانسون میزان پرداخت «جزیه» را بر اساس سن متغیر می داند و می نویسد (۸۴):

«آنچه مسیحیان به عنوان جزیه می پردازند، با مالیات ارضی هیچگونه شباهت و ارتباطی ندارد، مسیحیان به تعداد افرادشان باید مبلغی بپردازند، به این ترتیب که افرادی که سنشان به پانزده سالگی رسیده است، هر کدام هفت لیور و ده سل (۸۵) و آنهایی که به بیست سال رسیده اند، هر کدام پانزده لیور (۸۶) سرانه می پردازند.»

اگر چه مالیات سرانه برای هر فرد، میزان مشخصی بود، اما در مورد اهالی جلفا به گونه ای دیگر بود، اولاً مقدار مالیات به نظر و رأی شاه بستگی داشت و در زمانهای مختلف تغییر می نمود، دوم آنکه جزیه اهالی جلفا، فی الواقع، بر اساس سرانه و یکایک افراد نبود، بلکه کلاتر جلفا آن را میان افراد جامعه بر اساس توانائی و مکتت افراد تقسیم می کردند:

«ارامنه جلفا، مالیات را با نهایت عدالت و انسانیت سرشکن و جمع می کنند و می دهند. از تنک مایگان فقط چهار فرانک یا صد سو و از توانگران هشتاد تا صد آکو می گیرند. به سخن دیگر مالیات را به نسبت درآمد بازرگانی و استطاعت مادی افراد معین می کنند.» (۸۷)

مالیات حاصل از جلفا، به مادر شاه تعلق داشت، شاردن می نویسد: «مالیات جلفا برای کفش مادر شاه اختصاص یافته بود و در مشرق زمین هر مالیاتی در جهت خاصی مصرف می شود.» (۸۸)

«در زمان شاه عباس مالیاتی که مسیحیان به عنوان مالیات شاهی می پرداختند، بقدری اندک بود که باعث خشنودی مسیحیان شده بود.» (۸۹) پیتر و دلاواله اگر چه مستقیماً ذکر از مالیات جلفا نمی کند، اما می نویسد که شاه عباس دستور داد بجای پرداخت هدایا از طرف ارامنه، آنان، سیصد تومان پول نقد بپردازند. (۹۰)

فرمانی از سوی شاه عباس در سال ۱۰۳۰ه. صادر شد. مبنی بر آنکه «میزان جزیه سنواتی ارامنه بالغ بر ۱۲۳۷ تومان می باشد.»

در دوره شاه صفی به گفته شاردن مبلغ مالیات جلفا ۱۳/۰۰۰ فرانک [۲۸۹ تومان] و اندک اندک به ۲۰۰۰ پیستول [۵۳۳ تومان] رسید (۹۱).

اولتاریوس که در سال (۱۶۳۷م. / ۱۰۴۸ه.)، ایام حکومت شاه صفی، به ایران آمد، میزان مالیات جلفا را ۲۰۰ تومان برآورد می کند. (۹۲)

بنظر می رسد میزان مالیاتی که اولتاریوس ذکر کرده، مربوط به اوایل حکومت شاه صفی بوده است و آنچنانکه شاردن می گوید، کم کم مقدار آن زیادتیر شده بطوریکه در فرمان شاه عباس ثانی مورخ ۱۰۶۲ه. جزیه و کل رسومات ارامنه در زمان پدرش، شاه صفی را بالغ بر ۵۰۰ تومان ذکر می کند. البته این رقم به جز بهای رسوم داروغگی بوده که ارامنه هر ساله می بایست بپردازند.

فرمان مورخ ۱۰۶۲ه. در جواب ناراضی اهالی جلفا از افزایش مالیات در زمان شاه عباس دوم صادر می شود و نشان دهنده آنست که به اعتراضات و شکایات مالیاتی ارامنه، ترتیب اثر داده می شود، اگر چه صدور فرامین، مستلزم هزینه های گزافی که تأمین مخارج آن بر دوش ارامنه بوده است.

از محتوای فرمان (مورخ ۱۰۶۲ه.) چنین بر می آید که، میزان مالیات سرانه مورد توافق طرفین، حکومت و اهالی جلفا، ۵۰۰ تومان بوده است و پرداخت آن از سوی ارامنه امکان پذیر و اجحاف تلقی نمی شده است.

اما در اواخر حکومت شاه عباس دوم، زمانی که شاردن در اولین سفرش به ایران آمد، مالیات جلفا به حدود ۵/۰۰۰ پیستول [۱۳۳۳ تومان] رسیده بود که قسمتی از این مبلغ به عنوان مالیات و نیمی دیگر به نام تحف و هدایا برای وزیران و مقامات ارشد جلفا گرفته می شد. (۹۳)

در سال ۱۶۶۰م. / ۱۰۷۱ه. تعدادی فتاوی از سوی دیوان صدارت منتشر شد مبنی بر آن که تجار ارمنی مقیم ایران می بایست در سال یکبار جزیه بدهند آن هم، در محلی که اقامت دائم دارند و نه در جاهائی که برای تجارت می روند. علی رغم این امر، تجار، اغلب مجبور می شدند در محلهای مختلف جزیه بپردازند و بعضی برای آنکه از پرداخت مکرر مالیات معاف شوند تظاهر به مسلمان بودن می نمودند. (۹۴)

بعد از فوت شاه عباس دوم، شاه صفی دوم بر تخت سلطنت جلوس کرد. اما مدتی نگذشت که وی بیمار شد و مردم می بایست برای بهبودی وی صدقه دهند به همین دلیل ارامنه مجبور به پرداخت ۵۰ تومان شدند. (۹۵)

در زمان شاه سلیمان به عناوین مختلف بر اهالی جلفا مالیات بسته شد:

از فرمان شاه سلیمان مورخ ۱۰۹۴هـ.ق (۹۶) می توان اقسام مالیاتها را برشمرد: علاوه بر جزیه مقطعی و رسم الوزاره و بهای رسوم داروغگی به میزان ۵۸۰ تومان، مالیات بر رز(شراب)، پیشکش نوروزی، مالیات بر سرشمار و خانه شمار و سایر اخراجات و اوارجات مملکتی به هر اسم و رسم از ارامنه دریافت می شد. طبق همین فرمان، بر مبنای عریضه کلانتر جلفا و تصدیق وزیر ارامنه، از خاندان ثروتمند کاتولیک شهریمانیان، خواجه سرحد و اولاد او که به گفته شاردن «داراترین بازرگان ارمنی مقیم ایران می باشند و دارایی هر یک از آنها چهارصد تا پانصد هزار لیور (۱۰/۰۰۰-۸۰۰۰تومان) می باشد، سالیانه می بایست ۳۵ تومان مالیات گرفته شود» (۹۷)

برای مشخص نمودن میزان و اقسام مالیات در زمان شاه سلیمان، متن فرمان فوق در ذیل آورده می شود:

«حکم جهان مطاع شد آنکه چون خواجه آودیک، کلانتر و کدخدایان و رعایای ارامنه جولاهی ساکن دارالسلطنه اصفهان به عرض رسانیدند که هر ساله پانصد و هشتاد تومان وجه جزیه مقطعی و رسم الوزاره و رسوم داروغگی ارامنه مذکور است [و موازی رسید] (۹۸) خواجه سرحد و اولاد او از مبلغ مزبور موافق تصدیق وزیر ارامنه، هر ساله نوزده هزار و هشتصد و هیجده تومان می شده که معافی مقرر گشته، حال موافق دستور معمول هر ساله سی و پنج تومان وجوه جزیه مقطعی و رسم الوزاره و رسوم داروغگی و [رزکاری] (۹۹) و پیشکش نوروزی و سرشمار و خانه شمار و سایر [اخراجات] (۱۰۰) و [اوارجات] (۱۰۱) مملکتی به [هر اسم] (۱۰۲) و رسم موافق معمول رسید واقعی ایشان باشد، به دستور سایر جماعت ارامنه جولاهی از عهده بیرون آیند. وزیر و ضابط و وجه مزبور، و کلانتر ارامنه حسب المسطور مقرر دانسته، من بعد متوجهات واقعی اولاد مذکور را به دستور سایر رعایا گرفته، بدان سبب چیزی سرشکن و در میان رعایا توجیه نمایند و در عهده شناسند. تحریراً فی رمضان المبارک ۱۰۹۴».

از میان سیاحان اروپایی که در زمان شاه سلیمان به ایران آمده، تونو (Thevenot) اشاره به میزان مالیات سرانه و بهای رسوم داروغگی ارامنه می نماید که منطبق با مقدار مالیات در فرمان فوق می باشد وی مبلغ مالیات سرانه ارامنه را بالغ بر پانصد تومان و بهای رسوم داروغگی را پنجاه تومان (۱۰۳) و در جای دیگر می نویسد که ارامنه همچنین مبلغی به عنوان مالیات شاطران می پردازند که در زمان اقامت وی، سی تومان بوده است. (۱۰۴)

بهای رسوم داروغگی، همان انعام امیر شکار باشی می باشد که ارامنه می بایست هر ساله به وی پرداخت نمایند. (۱۰۵)

در فرامین شماره ۵۳/۵۴/۵۵ و ۵۷ صادره از سوی شاه سلیمان، بهای رسوم داروغگی ارامنه، پنجاه تومان ذکر شده است. در فرمان شماره ۵۸، میزان پیشکش توشقان نیل سنه ۱۰۹۸ ارامنه، موازی یکصد اشرفی طلا می باشد. مالیات دیگری که برای اولین بار در زمان شاه سلیمان بسته شد، مالیات بر کلیساها بود. در سال ۱۰۸۲هـ.ق شاه سلیمان فرمانی صادر کرد که بر مبنای آن کلیساهای نواحی جلفا، فریدن و بربروت در مجموع مشمول ۴۲۴ تومان مالیات شدند. (۱۰۶)

به گفته مؤلف «تاریخ ارامنه جلفا» این مالیات برای جلفا بسیار زیانبار بود. نخست آنکه نه تنها ۴۲۴ تومان می بایست بپردازند، بلکه صدی ده مخارج محصلان مالیه دربار هم بود که در مجموع مبلغ آن ۸۰۰ تومان برآورد می شد. دیگر آنکه مخارج هنگفتی برای لغو این فرمان صرف شد که بعد از گرفتن فرمان لغو باز هم مطالبه می شد و تمام این مخارج به هدر می رفت و سوم آنکه رشوه کلانی به وزیران دادند که از ملغی کردن مالیات جانبداری کنند. (۱۰۷)

شاردن درباره مالیات کلیساها می نویسد: «گروهی از روحانیون ارامنه جلفا به سرپرستی اسقف با صدراعظم دیدار کردند تا از او بخواهند کلیساهای این حدود را از پرداختن مالیات معاف کنند... ارامنه امید بسیار داشتند که صدر اعظم تقاضای آنان را بپذیرد، اما امیدشان برباد رفت، چه صدر اعظم با قاطعیت تمام اظهار داشت کلیسا باید مالیات خود را بپردازد، در غیر اینصورت ویران خواهد شد.

مقدار مالیات سالانه ده باب کلیساهای این محدوده ۱۶۰۰۰ تا ۴۰۰۰ تومان تعیین شده و این مقدار مالیات به تشخیص و دستور صدراعظم کنونی معین شده است.» (۱۰۸)

در گزارش مورخ ۱۶۷۳م/۵۱۰۸۴ه. کار ملیتها چنین آمده: «کلیساهای جلفا مجبورند سالیانه ۴۰۰ تومان مالیات بدهند» (۱۰۹).

همانطور که گفته شد، انواع مختلف مالیاتها در زمان شاه سلیمان بر ارامنه بسته شد، مالیات بر آداب و مناسک مذهبی یکی دیگر از این گونه مالیاتها بود.

کمپفر می نویسد: «شیخ علی خان زنگنه، وزیر اعظم شاه سلیمان، در کار اضافه کردن مالیاتها برای خزانة سلطنتی سختگیر است، بالخصوص اگر یهودیان، مولتانیان هندیان و ارمنیان در میان باشند، او از این هم سختگیرتر است.» (۱۱۰)

«... وزیر اعظم به تازگی در مقابل حقی که به آنها برای پرداختن به آداب و مناسک دینی خود داد، مالیات جدیدی به میزان ۳۴۰۰ تالر [۲۰۰ تومان (۱۱۱)] هر ساله بر ایشان وضع کرد.» (۱۱۲)

افزایش مالیات در زمان شاه سلیمان به حدی بود که شاردن می نویسد: «پس از مرگ شاه عباس دوم که اکنون چهل سال از آن می گذرد، همه چیز دگرگون شده است و این مسیحیان برگشته بخت، ناچارند هر سال ۱۵۰/۰۰۰ کو [۳۳۳ تومان] مالیات در یک دفعه و بدون مهلت بپردازند.» (۱۱۳) و این در حالی است که در جای دیگر می نویسد: «افزون بر این طبق فرمان شاه نباید از چهارصد تومان معادل ۲۰/۰۰۰ لیور، [۱۳۳۳ تومان] مالیات سالیانه به هیچ عنوان چیزی از آنان مطالبه شود.» (۱۱۴)

به دلیل فشار بیش از حد مالیاتی بر ارامنه، افرادی که قادر به پرداخت جزیه سالیانه نبودند، در صدد تغییر مذهب شدند. سانسون به موردی اشاره می کند که مسیحیان لنجان چون چند سال نتوانسته بودند، دیون خود را بپردازند، از سوی اعتمادالدوله، وزیر اعظم شاه سلیمان برای وصول بدهیشان، مقرری سربازان را به آنها حواله کرده بود، اما آن بیچارگان بخت برگشته چون در شرایطی نبودند که بتوانند مقرری سربازان را بدهند، ناگزیر همه آنها به نزد اعتمادالدوله مراجعه نموده و از او خواستند آنها را به دین اسلام بپذیرد. اعتمادالدوله وضع آنها را فوراً به اطلاع شاه رسانید و شاه سلیمان از وضع رقت بار آنها بقدری متأثر گردید که نه تنها بدهی آنها را بخشید، بلکه دستور داد، تقاضای تغییر مذهب آنان، که فقط فقر و احتیاج موجب آن شده بود، نپذیرند...» (۱۱۵)

در بعضی مواقع اطرافیان فرصت طلب شاه که در پی بدست آوردن پول بودند و چون نمی توانستند از ارامنه مستقیماً رشوه بگیرند، با تحریک کردن شاه، آنها را تحت فشار می گذاشتند. از جمله تاورنیه، از یکی از این افراد موسوم به علیقلی خان، گرجی نژاد تازه مسلمان شده، داستانی تعریف می کند که نظر شاه نسبت به اهالی جلفا را طوری برگرداند که شاه مصمم شد همه آنها را مجبور به قبول دین اسلام کند.

سرانجام ارامنه احساس خطر کردند و مجبور شدند پیش فرد مذکور رفته و از او خواستند وساطت کند و برای اصلاح این کار ۱۰/۰۰۰ تومان به شاه و ۵/۰۰۰ تومان به علیقلی خان پیشکش دادند تا آسوده شدند. (۱۱۶) با روی کار آمدن شاه سلطانحسین، مالیات بر کلیساها تمدید شد و مبلغ پانصد تومان از مالیات فوق جهت ساختن مرقد شاه اختصاص یافت.

طولی نکشید در سال ۱۱۱۱ه. فرمان لغو مالیات بر کلیساها صادر شد.

علیرغم صدور فرمان بخشش مالیات کلیساها، محصلین مالیاتی آن را نادیده گرفته، چنانکه شاه چهار فرمان دیگر مبنی بر عدم دریافت مالیات از کلیساها صادر کرد. در قسمتی از فرمان شاه سلطانحسین چنین آمده:

«... هر چند در ایام سلاطین جنت مکین دستور و معمول نبوده که مالیه بر کلیساهای ارامنه قرار داده شود و قبل از این به تحریک اهل غرض و عرض معاندان و شیخ مومن نامی که از عمله اوچ کلیسا بوده و با ایشان معاند داشته، بر کلیساهای ایشان مالیه قرار داده شده بود و بعد از آنکه بر دیوانیان عظام ظاهر گشت که امر مزبور بدعت است، مالیه مذکور به تخفیف مقرر گردیده و ثانی الحال مجدداً مالیه مذکور برقرار و به ایشان حواله و مقرری گردیده که مهم سازی نمایند و اکثری از ایشان از خوف محصلان قرار نموده، روانه روانه بلاد مخلف و بدان سبب کار بر ایشان تنگ گردیده...»

اهالی جلفا و دیگر بلوکات ارمنی نشین به دلیل ناتوانائی در پرداخت مالیات، مجبور شدند اشیاء مقدس و تزئینات کلیساها را بفروشد. اشیاء فوق شامل صلیبها، بخوردان، قندیل و روغن دانه‌های نقره ای به وزن ۱۶/۵ من بود. (۱۱۷)

افزون بر این مالیات، طبق گفته کرنلیوس دی بروین، شاه سلطانحسین جهت ساخت کاخ خود، ۳۰۰ تومان بابت مالیات، از ارامنه گرفت. (۱۱۸)
و در جای دیگر می نویسد:

«بر خلاف دیگر سلاطین صفوی، شاه سلطانحسین نه تنها در مراسم آب پاشان شرکت نمی کرد، بلکه از کلاتر جلفا برای برپایی جشن مزبور ۲۰۰۰ دوکا (۱۱۹) [۲۲۰ تومان] گرفت. (۱۲۰)
فرمان نهائی مالیات بر کلیساها که باعث ناامنی و فرار ارامنه به کشورهای دیگر شد، به دستور اشرف در سال ۱۱۳۷ هـ. لغو گردید و ارامنه، هزینه زیادی جهت لغو مالیات بر کلیساها متحمل شدند. (۱۲۱)
بعد از صدور فرمان نهائی لغو مالیات از سوی اشرف افغان، دیگر، فرمانی مبنی بر پرداخت مالیات از سوی کلیساها در اسناد دوره افشاریه، موجود در کلیسای وانک، دیده نمی شود. (۱۲۲)
نتیجه آنکه کلیساها مدت ۵۵ سال (۱۱۳۷-۱۰۸۲ هـ.) مشمول مالیات شدند و خسارت زیادی بر آنها وارد آمد. (۱۲۳)

پانوشت ها

12- Raphael Du Mans, "Estate de la perse en 1660", p/36.

۱۳- فلسفی، «زندگانی شاه عباس اول»، ج ۳، ص ۱۱۲۰.

۱۴- بایوردیان، نقش ارمنیان ایران در تجارت بین الملل ترجمه ادیک باغداساریان (ا. گرامنیک)، ص ۳۸.

۱۵- ملکم، سرجان، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۳۱۵.

۱۶- سیوری، راجر، «ایران عصر صفوی»، مترجم: کامبیز عزیزی، ج ۱، تهران: مرکز، ۱۳۷۳، ص ۱۷.

17- Thevenot, Cited, p/273.

۱۸- تاورنیه، سفرنامه، ص ۴۰۷.

۱۹- کارری، سفرنامه، ص ۱۰۰.

۲۰- شاردن، سفرنامه، ج ۴، ص ۱۵۷۳.

۲۱- لمبتون، سیری در تاریخ ایران، بعد از اسلام، «ص ۱۷۲ به نقل از:

Hanway, An Historical Account of the British Trade over the Caspian sea..., Vol, London 1753. Vol? P/?

۲۲- مینورسکی، تعلیقات بر تذکره الملوک، ص ۱۵۲.

۲۳- لمبتون، پیشین، ص ۵-۱۶۴.

۲۴- مینورسکی، پیشین، ص ۱۵۲.

۲۵- تذکره الملوک، ص ۸-۴۷.

۲۶- مینورسکی، تعلیقات، ص ۸-۴۷.

۲۷- کمپفر، سفرنامه، ص ۱۶۴.

28- burgomaster.

29- Brune, The travels, p/323.

۱- شاردن، سفرنامه، ج ۵، ص ۱۶۸۶، و نیز Fryer, "A New account...", p/258.

۲- مینورسکی، ولادیمیر، «سازمان اداری حکومت صفوی» یا تعلقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ص ۲۵۴.

۳- شاردن، سفرنامه، همانجا، و نیز رک:

Fryer, "A New account...", p/258, Brun, cornelius de, "The travels of cornelius..", vol I, p/323/4.

4- Brun, Cited, voll, p/232, Carmelites, Vol I, p/474.

۵- تاورنیه، سفرنامه، ص ۲۸۷، و نیز رک: Brun,

Cited vol I, p/258.

۶- شاردن، سفرنامه، ج ۵، ص ۷-۱۶۸۶.

۷- پیتر و دلاواله، سفرنامه، ص ۶۲.

۸- هنوی، جونس، «هجوم افغان و زوال دولت صفوی»، ص ۱۱۳.

9- Hovhannants, PNJ, Vol I, p/78.

۱۰- منصب کلاتر از منصب اداری رایج در تشکیلات حکومتی قبل از صفویه، ایلیخانان و آق قویونلو، بود و صفویان در تشکیلات اداری، مالیاتی خود از آن استفاده کردند.

(لمبتون، ا. ک، «سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام»، مترجم: یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۶۴)

۱۱- لمبتون، پیشین، ص ۱۶۴.

مورکوتون Sir Dod – More Cotton به همراه توماس هربرت، Thomas Herbert و تعدادی دیگر در اوایل سال ۱۶۲۸ م. / ۱۰۳۷ ه. به ایران آمدند.

50- Stodart, Robert, "The Journal of Robert Stodart", ed: Sir. E. Denison Ross. London, 1935, p/72-3.

۵۱- اولتاریوس، سفرنامه، ج ۲، ص ۵۳۶.

۵۲- همانجا، ص ۷-۵۵۶.

۵۳- همانجا، ص ۵۵۹.

54- Hovhanneants, PNJ, P/90-91.

55- Ghougassian, The Emergence of The Armenian dioces of New Julfa, p/61.

۵۶- شاردن، سفرنامه، ج ۲، ص ۶۱۹، شاردن شرح مسلمان شدن آقاپیری را مفصل نوشته است (همانجا، ص ۶۲۴-۶۱۹) در اعتراف نامه یک ارمنی تازه مسلمان در زمان شاه سلیمان، اشاره به مسلمان شدن خواجه پیری، آقا پیری، شده است. (علی اکبر «اعتراف نامه»، نسخه خطی شماره ۶۴۸۷، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، گ ۱۵).

۵۷- شاردن، همانجا.

۵۸- همانجا، ص ۶۲۰.

۵۹- فیدالگو، گرگوریو پریرا، «گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی» ترجمه از پرتغالی به انگلیسی: ژان اوبن، ترجمه از انگلیسی به فارسی: پرویز حکمت، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲، ص ۸۰.

60- Ghougassian, Cited, p/159.

۶۱- گیلاننتز، پطرس دی سرکیس، «سقوط اصفهان»، گزارشهای گیلاننتز در باره حمله افغانان و سقوط اصفهان، مترجم: محمد مهربار، ج ۲، اصفهان: امور فرهنگی شهرداری اصفهان، ۱۳۷۱، ص ۹۶-۹۵.

خواجه خاجیک فرزند آقاسه در راه اصفهان- فریدن در قریه دولت آباد کرون با افغانه در روز ۲۰ مارس ۱۷۲۳ برابر ۲۳ رجب ۱۱۳۵ ه. درگیر می شود و بقتل می رسد. سنگ قبر وی تا چند سال پیش در همان قریه قرار داشته و متن بازنویسی شده کتیبه آن را لئون میناسیان در کتاب خود آورده است.

(Minasean, patmut'iwn p'eriyai Hayeri, p/72).

62- Gergorian, Vartan, "Minioriteis of Isfahan". The Armenian community of Isfahan (1587-1722), Iranion studies, VII/3-4, 1974, p/666.

63- Ghougassian, Cited, p/61 Document 17.

۳۰- فهرست کلاتران جلفا از کتاب ذیل استخراج شده است:

Ghougassian, Vasken, S. "The Emergence of the Armenian dioces of New Julfa", Georgia, Scholar Press, 1998, p/294.

۳۰- در تمامی اسامی، لقب «خواجه» حذف شده است.

۳۱- در فهرست فوق، به «مارکار پسر باغدار ساریغوریان» که توسط محمود افغان در سال ۱۷۲۲ م. / ۱۱۳۵ ه. به مقام کلاتری برگماشته شد، اشاره نشده است (رک: فلور، دیلم، «برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان»، مترجم ابوالقاسم سری، ج ۱، تهران: توس، ۱۳۶۵، ص ۲۳۱).

Hovhanneants, PNJ, Vol I, P/227-9.

33- Arakel, Cited, p/63.

34- Hovhanneants, PNJ, Vol II. P/88.

35- Arakel, Cited, P/64.

36- Hovhanneants, PNJ, Vol I, P/89.

۳۷- تاورنیه، سفرنامه، ص ۶۳.

۳۸- شرلی، رابرت، «سفرنامه برادران شرلی در زمان شاه عباس کبیر»، مترجم: آوانس، با مقدمه و توضیحات: محبت آئین، ج ۲، تهران: منوچهری، ۱۳۵۷، ص ۱۷.

۳۹- همانجا، ص ۱۸.

۴۰- همانجا، و نیز رک: استودارت، رابرت، «سفرنامه استودارت»، مترجم: احمد توکلی مقدمه: سردنیس راس، فرهنگ ایران زمین، ج ۸، دفترهای ۳ و ۴، تهران، پائیز و زمستان ۱۳۳۹، ص ۲۲۰-۱۶۱.

41- Herbert, "Travels in Persia, p/89.

42- Ibid, p/90.

۴۳- تاورنیه، سفرنامه، ص ۴۰۷.

۴۴- رک: فهرست کلاتران جلفا ر عصر صفوی، همین رساله.

45- Hovhanneants, PNJ, Vol I, p/89-90.

و نیز رک: یوزوکچیان، پیشین، ص ۵۴.

۴۶- خواجه اصفهانی، محمد معصوم، «خلاصه السیر» تاریخ روزگار شاه صفی صفوی، به کوشش: ایرج افشار، ج ۱، تهران: علمی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۹.

۴۷- همانجا.

۴۸- همان خواجه سرافراز است.

۴۹- رابرت استودارت "Robert Stodart"، در

هیئت انگلیسی اعزامی به ایران، تحت ریاست سردود

۸۰- شاردن، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۴۸، «دوکا» مسکوک طلای آلمان و ونیز و معادل ۵ فرانک = یک سکه طلا، (تاورنیه، پیشین، ص ۱۳۵).
و یک سکه طلا معادل ۵ عباسی است (تاورنیه، پیشین، ص ۱۳۷).

۸۱- کمپفر، پیشین، ص ۱۱۸، یک مثقال طلا معادل ۵ عباسی است (تاورنیه، همانجا).

۸۲- یک مدیکال برابر مثقال و یا ۴/۶۹ گرم می باشد (Raphael Du Mans, Cited, P/46).

۸۳- مینورسکی، پیشین، ص ۲۲۳.

۸۴- سانسون، پیشین، ص ۱۳۴.

۸۵- ۱ تومان = ۵۰ عباسی = ۴۵/۵ لیور، بنابراین هفت لیور و ده سل حدوداً ۸ عباسی می شود.

۸۶- ۱۵ لیور تقریباً معادل ۱۶ عباسی است.

۸۷- شاردن، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۷۳، شاردن در کتاب خود گاه با «فرانک» و گاه با «لیور» حساب می کند که هر دو مساوی هستند. ۱ تومان = ۴۵/۵ لیور (فرانک) = ۱۵ اکو، ۱ عباسی = ۱۸ سو، ۵۰ عباسی = ۱ تومان بنابراین چهار فرانک یا صد سو معادل ۵ تا ۶ عباسی و هشتاد تا صد اکو معادل ۵ تا ۶ تومان است.
۸۸- همانجا.

89- Arakel, Cited, p/61.

۹۰- دلاواله، سفرنامه، ص ۳-۴۴۲.

۹۱- هر تومان معادل ۴۵/۵ فرانک و ۳/۷۵ پیستول می باشد.

۹۲- اولتاریوس، سفرنامه، ج ۲، ص ۶۱۴.

۹۳- شاردن، سفرنامه، ج ۴، ص ۱۵۷۳.

94- Ghougasian, Cited, p/158.

95- Carmelites, Vol I, p/405.

و نیز رک کارری، سفرنامه، ص ۸۹.

۹۶- فرمان شماره ۱۳ از مجموعه ۳۵ فرمان سلاطین صفوی موجود در موزه بریتانیا به شماره 4935or. متن جهت باز نویسی شده فرمان مزبور رجوع شود به:

جهانپور، فرهنگ، «فرامین شاهان صفوی در موزه بریتانیا»، مجله بررسیهای تاریخی، ۱۳۴۸، ش ۴ و ۵، ص ۶-۲۳۵ و نیز رک: نوائی، عبدالحسین، «مجموعه اسناد و مکاتبات عصر صفوی»، ج ۷، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰، ص (به نقل از جهانپور)، مینورسکی، پیشین، ص ۲۶۵ (بطور اختصار).

نگارنده علی رغم آنکه به تصویر فرمان فوق دسترسی نداشته، اما با مقایسه تطبیقی سه متن بازنویسی شده در مراجع بالا، تصحیح مجدد نموده، در این مقایسه، متن بازنویسی شده توسط دکتر جهانپور با علامت

۶۴- هاگوپجان یکی از شاگردان خاچاطور گسارتسی بنیانگذار صنعت چاپ در ایران می باشد. تاورنیه در باره هاگوپجان می نویسد: «تقش باشی (در ترجمه به فارسی، نجار باشی آمده) رئیس نقاشان (نجاران) است، کسی که فعلاً دارای این شغل است، از ارامنه جلفا و موسوم به یعقوب ژان (هاگوپجان) است و در ایران از لحاظ صنعت، اولین شخص است، چندین اختراع خوب کرده و در سفریکه به اروپا رفت، چنان از صنعت طبع و چاپ سررشته و اطلاع پیدا کرد، که در مراجعت به ایران مطبوعه به راه انداخت و قالبهای آنرا هم خودش می ساخت. چون منصب نقاش باشی (نجار باشی) جز به مسلمانان داده نمی شود و دارای این مقام حتماً باید محمدی (ص) باشد، شاه مکرر به ارمنی اصرار و تشویق می کرد که مسلمان بشود، اما او با کمال ثبات عزم امتناع نمود، ولی بواسطه فرط لیاقت و هنر، شاه در مقابل زمزمه مردم از او حمایت کرد و در سر شغل خود باقی ماند». (تاورنیه، سفرنامه، ص ۵۸۱).

65- Arakel, Cited, p/352.

۶۶- واژه داروغه از لغت درو "darv" مغولی به معنی فشار دادن و مهر کردن است. در سلسله مراتب دیوانی مغولان، منصب مهمی بوده است (لمتیون، سبیری در تاریخ ایران بعد از اسلام ص ۱۵۳) مینورسکی در (تعلیقات بر تذکره الملوک ص ۱۳۶)، واژه داروغه را در زبان مغولی به معنی رئیس می داند.

67- Thevenot, Cited, p/126.

۶۸- شاردن، سفرنامه، ج ۴، ص ۱۵۳۰.

69- Epiphany.

۷۰- فیگوئرا، سفرنامه، ص ۹-۳۱۸.

۷۱- رک: تذکره الملوک، ص ۴۸.

۷۲- همانجا (به تلخیص).

۷۳- مینورسکی، تعلیقات، ص ۱۵۳.

۷۴- کمپفر، سفرنامه، ص ۱۰۴.

۷۵- رک: فیگوئلا، سفرنامه، ص ۳۱۸. مثلاً "داروغه به هنگام جشن تقدیس آب، به جلفا می آمد.

۷۶- رک: کمپفر، سفرنامه، ص ۱۰۴.

۷۷- تذکره الملوک، ص ۵۸، مینورسکی، تعلیقات، ص ۱۵۳.

۷۸- کمپفر، پیشین، ص ۱۱۸، اولتاریوس، پیشین،

ص ۷۴۵، شاردن، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۴۸.

۷۹- اولتاریوس، همانجا. تالر سکه قدیمی آلمان و

معادل ۴ عباسی است (همانجا ص ۶۱۲).

شنیدن خبر ورود وی، اسقف استپانوس دستور بازداشت وی را داد. اما وی بعد از اسارت، فرار کرد و به اصفهان آمد و به خانه شیخ الاسلام رفت و اسلام آورد و سپس نزد شاه سلیمان به افشاگری افترا پرداخت مبنی بر آنکه در کلیساهای ارامنه، طلا و نقره و اشیاء گرانبها وجود دارد. همین امر موجب گردید، شاه سلیمان فرمان مالیات بر کلیساها را صادر کند.

Stepanos Erec, "Patmut'iwn hayot's", p/26-30, Quoted by: Hovhaneants, PNJ, Vol 2, p/239-40.

۱۰۸- شاردن، سفرنامه، ج ۲، ص ۶۰۵ (۱۵ اکتو= اتومان)

109- Carmelites, Vol 1, p/407.

۱۱۰- کمپفر، سفرنامه، ص ۸۳

۱۱۱- ۱۷ تالر = اتومان.

۱۱۲- همانجا، ص ۷-۱۸۶.

۱۱۳- شاردن، سفرنامه، ج ۳، ص ۱۵۷۳.

۱۱۴- همانجا، ج ۵، ص ۱۶۸۵.

۱۱۵- سانسون، سفرنامه، ص ۳۲-۳۱.

۱۱۶- تاورنیه، سفرنامه، ص ۵۶۶ و نیز رک شاردن، پیشین، ج ۵، ص ۹-۱۶۸۳.

117- Hovhaneants, PNJ, vil 2, p/247-8.

۱۱۸- فلسفی، نصراله، «یک سفرنامه سودمند»

«سفرنامه کرنلیوس دو بروین»، مهر، سال چهارم، شماره ۷، آذر ۱۳۱۵، ش ۲، ص ۷۸.

۱۱۹- ۱۰/۰۰۰ فرانک = ۲۰۰۰ دوکا و ۵ فرانک = ادوگا.

120- Brun, Cited, p/262-3.

121- Hovhaneants, PNJ, Vol 2, p/250-1

122- Minasean, Leon, Dewan S. Amena Per'kich Vank'I (1606-1690), New Julfa, 1983, p/60. [

کلیسای وانک].

123- Hovhaneants, PNJ, Vol 2, p/251.

اختصاری، (ج)، دکتر نوائی، (ن) و مینورسکی، (م) می باشد.

۹۷- شاردن، سفرنامه، ج ۴، ص ۱۵۷۳، جهت آگاهی بیشتر از خاندان شهیریمانیان مراجعه شود به نوایی عبدالحسین، «ایران و جهان، از مغول تا قاجاریه»، تهران: هما، ۱۳۶۶، ص ۳۱-۴۲۹.

۹۸- (ج): و میلین رسید (ن): و قبلا" رسید.

۹۹- (ج): تجاری (ن): تجاری؟ (م): زرین کاری؟

۱۰۰- (ج):؟ (ن): وجوهات؟

۱۰۱- (ج): عوارضات (ن): عوارضات؟

۱۰۲- (ج): مراسم (ن): مراسم.

103- Thevenot, travels, p/376.

104- Ibid, p/104.

۱۰۵- مینورسکی، تعلیقات، ص ۱۷۴، در تذکره

الملوک ص ۵۵ رسوم امیر شکاریاشی بابت انعام همه ساله ارامنه جولاهی مبلغ پنجاه تومان ذکر شده است.

۱۰۶- فرمان مورخ ۱۰۸۲/۰۵۰۸۲/۱۶۷۴م. از فارسی به

ارمنی در کتاب «تاریخ ارامنه جلفا» ص ۴۰-۲۳۹ درج شده است. اما اکنون جزء فرامین شاهان صفوی در

کلیسای وانک موجود نمی باشد. دو فرمان دیگر مورخ ۱۰۸۴ه. (شماره ۵۳) و ۱۰۸۶ه. (شماره ۵۴) مشتمل بر

فرمان شاه سلیمان مبنی بر میزان مالیات هر کلیسا و در تأیید فرمان مورخ ۱۰۸۲ه. در کلیسای وانک موجود

است.

۱۰۷- هوهانیانتس به نقل از استپانوس هزار جریبی

می نویسد:

«در سال ۱۱۲۰ ارمنی (۱۶۷۱م./۱۰۸۲ه.) در دیر

آستوازدین واقع در روستای هزار جریب فریدن، اسقف استپانوس و چند خلیفه ارمنی دیگر بودند. یکی از این

خلیفه ها موسوم به «هوهان» در صدد رسیدن به مقام اسقفی شد، اما اسقف استپانوس وی را شایسته این مقام

نمی دانست. خلیفه هوهان با درست کردن یک طومار جعلی و با پیشکشهایی به نزد کاتولیکوس ها کوپ رفت

و درجه اسقفی گرفت و سپس به فریدن برگشت. با

Նոր Ջուղայի կառավարման կազմակերպությունը

, áĪī . D³ B»ŪÇ ¼ñ³ μÇ

² Ū÷á÷áóŪ

Այս հոդվածը մի մասն է կազմում հեղինակի թեկնածուական ատենախոսությանը «Նոր Ջուղան Սեֆյան ժամանակաշրջանում» խորագրով: Նրա առաջին և երկրորդ գլուխներում, հեղինակը աշխատում է մանրամասն պատկերացումներ տալ վարչական ձևերի, քաղաքապետի և այլ պաշտոնյաների նշանակման և այլնի մասին, նաև ներկայացվում է նրանց անունները:

Հոդվածի երրորդ գլուխը նվիրված է Նոր Ջուղայի հարկային համակարգին և նրա տեսակները: Հեղինակը օգտագործել է ճոխ գրականություն, այդ շարքում հայկական, երոպական և պարսկական զանազան աղբյուրներ:

Local administration organization of New Julfa

Dr. Hashemi Erabi

Summary

This article is a section of Dr. Erabi's PHD dissertation. In the first and second part she tries to represent a descriptive picture of the administrative methods, how the authorities were assigned, the level of authorities, their names, In the third part, she gives the taxation system, the amount and different kinds of taxes. The author establishes her statements on the basis of a very rich bibliography containing armenian, european and persian resources.

پیدایش مردم تاجیک*

تألیف پرفسور نعمان نعمت أف
ترجمه دکتر لقمان بایمت أف

بعضی مسائل عمومی

چنانکه پیداست مسأله پیدایش و شکل گیری مردم تاجیک، که در تحقیقات همه جانبه مورخان، باستان شناسان، انسان شناسان و مردم شناسان تاجیک مطرح شده است، یکی از مسائل پیچیده و مهم تاریخ این سرزمین می باشد.

برای جمع آوری اسنادی در این زمینه تلاشهایی به عمل آمده است. در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن حاضر ن. ا. آریستوف در مورد مناسبات مردمی در پامیر و ایالات همجوار آن از روی منابع قدیمی (اساساً ختائی) تحقیقاتی کرده است. دو دهه اول قرن بیستم مقالات تاریخی و. بارتولد در باره «تاجیکان» انتشار یافت که در آن بعضی از مسائل مربوط به پیدایش خلق تاجیک مورد بررسی قرار گرفت.

کنفرانس رسمی علمی که کمیسیون راجع به اتناکنیس و مردم شناسی، شعبه تاریخی و فلسفه آکادمی علوم اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۲ م. دعوت نمود و در تحقیق اتناکنیس تاجیکان و دیگر مردمان آسیای میانه سهمی ارزنده بر جای نهاد (خصوصاً "نطق های علمی ن. گسلیوکف، ک. و- تریویر و دیگران).

شکل گیری مردم تاجیک در حدود ماوراءالنهر بر اساس آموزش مجموع منابع اصلی و اسناد باستان شناسی در آثار ا. م. مانن لشتام و ب. غ. غفوراف مشخص گردیده است. جهت های متفاوت این مسائل را دانشمندان بسیار دیگری مانند - ا. یو. یکوفسکی، ک. و. تریویر، -ن. بیرنشتام، ب. آ. لیتونسکی، ن. ن نعمت اوف، یو. آ. زدنیپ روسکی و دیگران مورد تحقیق قرار داده اند.

انسان شناسانی چون و. وگینز، برگ، ل. و. آشنین، م. م. گیراسیموف، و. ی. زیزین او، ت. پ. کی یت کی نا، و دیگران^۱ در زمینه اسناد جمجمه شناسی که هنگام حفاریات باستان شناسی به دست آمده است و آموزش سیمای جسمانی تاجیکان امروزی در مورد نوع نژاد شناسی، اهالی نواحی جداگانه در عهد قدیم عصرهای میانه و دوره نوین مشاهدات مهمی انجام داده و خلاصه هایی نیز بیان نمودند.

- H. A. Kislyakov, K. V. Trever. A. m. mandel'shtam, B. G. Gafurov, A. N.

Bernshtam, A. Yu: Yakubovskiy, B. A. Litvinskiy, Yu: A. Zadneprovskiy, V. V. Ginzburg, L. V. Oshamin, M. M. Geerasimov, V. YQ. Zezenova, T. P. Kiyatkina.

منطقه تاریخی، مشخصه های یک ملت را، اعم از زبان- حدود جغرافیایی- طرز معیشت اقتصادی و خصیله های روانی و تمدنی، معین می کند. از آنجایی که این عمومیت هنوز در دوره قبل از بورژوازی وجود داشت و این در شکل ابتدایی به مردمان دوره فئودالی نیز اختصاص داشته است، روشن است که نشانه های ملی از قوه به فعل در دوره ثابت شدن کاپیتالیسم یعنی زمانی که بازار ملی، مراکز ملی اقتصادی و مدنی به وجود آوردند تبدیل می گردد. آنها عامل بر هم زدن و پراکندگی حیات اقتصادی و معیشتی می باشند. در اینجا معلوم می شود اگر ملتی خواهان عمومیت اقتصادی باشد، برای مردمان دوره فئودالیسم این عمومیت تنها به صورت مجازی وجود داشته است.

خلاصه آنکه در دوره فئودالیسم عمومیت زبان، حدود جغرافیایی و تمدن، همچنین علایق معین اقتصادی از خصوصیات معین و آشکار مردم بوده است. در عین حال این عمومیت بطور نسبی وجود داشته است. با توجه به دیدگاههای مذکور عقیده بر این است که در قرون ۹-۱۰ م. در حدود دولت سامانیان جریان شکل گیری مردم تاجیک عموماً به پایان رسید. اما این جریان بسیار قبل از دوره مذکور آغاز شده بود.

به دنبال تحقیقات باستان شناسی تمدنهای کهن تر سغدی- خوارزمی- پارتی و خراسانی، باختری، طخارستانی، فرغانگی و استروشنه ای کشف شدند که نشان می دهند اهالی این ایالات دارای دولت، سیستمهای اقتصادی و مدنی بودند. رشد علائق اقتصادی و معیشتی و مدنی دولتهای جداگانه آسیای میانه، وسعت حیات شهری در شرایط پیشرفت مناسبات فئودالی و همچنین تمایل اتحاد بعضی از مردمان آسیای میانه (اساساً ساکنان) آشکارا مشاهده شد. هر یک از این مردم، عضوی از مردم تاجیک شدند، در همه آنچه با شکل گیری مردم تاجیک پدید آمد سهم مخصوص خود را بر جای گذاشت. از اینجاست که در شرایط نوین استقلال دولت سامانیان، که آسیای میانه و خراسان را متحد کرده بود پا می گیرد.

گسترش همه جانبه تمدن را در قرون ۹-۱۰ م. می توان زمان جمع آوری و احیای رسوم تمدنی (بعد از قتل و غارت و سیاست خلافت عرب «اختلاط نژادها») نامید. ثروتهای نوین تمدن از جمله شعر کلاسیک و علم تاجیک پدید آمد، که شهرت جهانی پیدا کرد.

موقعیت جغرافیایی، زبان و تمدن ملت‌هایی که به ملت واحد تاجیک تبدیل شدند، قبل از قرن ۷ م. وقتی که بعضی از نمونه های شکل گیری این ملت به وجود آمده بود، تا اندازه ای آشکار شد. حمله بیگانگان و سیاست درهم آمیختن اشراف نظامی و دینی عرب تا حدودی مانع به وجود آمدن این مسأله شد. اما اعراب نتوانستند تمایل به اتحاد مردم تاجیک را از بین ببرند، بلکه بعکس مبارزه خستگی ناپذیر اهالی آسیای میانه و شورشیهای مداوم آنها در برابر ظلم بیگانگان در جای خود به شکل گیری دولت نسبتاً متمرکزی بنام فئودالیسم سامانی انجامید و به جریان اتحاد مردم نیروی جدیدی بخشید.

مبرهن است که تعمیم زبان، حدود جغرافیایی و تمدن تا قرن دهم م. در میان تعداد زیادی از اهالی کشاورز، اساس دولت سامانیان را، که حدود آن حوزه های سه رود بزرگ آسیای میانه (رودخانه سیحون، زرافشان و آمودریا) و همچنین خراسان را فرا می گرفت، شکل بخشید. آنچه در بالا ذکر شد نشان می دهد که در قرون ۱۰-۸ م. در محدوده نواحی ذکر شده مناسبات فئودالی مستحکمی وجود داشته است. مجمل آنکه شکل گیری مردم تاجیک با ثابت شدن اقتصاد اجتماعی فئودالیسم همراه بوده است.

تحقیقات وسیع تاریخی و باستان شناسی و اطلاعات زیاد به دست آمده این امکان را به وجود می آورد که گزارش عمومی مسائل سه ناحیه تاریخی و حدود جغرافیایی ابتدای سده های میانه را معین می نمایم، که در آنها جریان شکل گیری مردم تاجیک صورت گرفته بود. اولین آنها جنوب می باشد که طخارستان و خراسان و ولایات کوچک همجوار آنها را در بر می گرفت. دومین منطقه نواحی مرکزی می باشد که شامل سغد زرافشان و سغد قشقه دریا می شد و سومین ناحیه مناطق شمالی که ولایات حوزه بالا آب و میان آب سیحون با مرکز اصلی اش استروشن، ولایت خجند و فرغانه را در بر می گرفتند.

آموزش همه جانبه، مخصوص حل مسائل مربوط به جدا نمودن این نواحی، وظیفه تحقیقات بعدی می باشد. تنها در مورد نواحی شمالی در بعضی مقالات علمی قبلی مطالبی بیان شده است. در اینجا بعضی از خصوصیت‌های آنها را ذکر می نمایم.

به عقیده ما می توان حدود ولایات اول سده های میانه را در حوزه بالا آب و میان آب سیحون- مرکز اصلی آن استروشن، ولایت خجند و فرغانه غربی، که اکثر اهالی آن امروز تاجیک هستند، ناحیه شمالی شکل گیری عمومیت تاریخی و حدود جغرافیایی و مردمی و تمدنی به حساب آورد.

واضح است که در اوایل دوران پیشرفت، یعنی در سده های میانه، گروه‌های زیادی از ترک زبانان در مناطقی مانند سیحون، بخصوص در چاچ، فرغانه مرکزی و شرقی ساکن شده اند، که این مهاجرت و سکونت به روند ترک شدن منطقه توسط اهالی فارسی زبان محلی و همراه شدن این ولایات و به نواحی شکل گرفته مردمان ازبک، قرقیز و قزاق کمک نمود.

در رشته تاریخ سیاسی در ابتدای سده های میانه پراکندگی ولایتهای مذکور مشهود بوده است. اما در دوره های بعد نشانه های ترقی در اتحاد سیاسی هر یک از آنها به نظر می آید. اینگونه اتحادها خصوصاً در استروشن با موفقیت دوام یافت. زیرا در اینجا سلسله پر قدرت افشینان حاکم بود. دهقانان و بسیاری از اشراف و همچنین عامه مردم که روحیه ضد بیگانه (ضد خلافت) داشتند به آنها این امکان را داد که در طول یک قرن و نیم با دستگاه خلافت عباسی مبارزه نمایند و به یکی از مراکز قیام علیه خلافت تبدیل شوند. در ولایت خجند نیز تقریباً چنین وضعی حکمفرما بود.

طبیعی است که اتحاد در زمینه تلاش عمومی برای حفظ استقلال سیاسی و مبارزه با دشمنان خارجی قدرت را مضاعف می سازد و این روند تأسیس دولت تاجیک سامانی و طاهریان را آسان نموده در امارت سامانیان تمامی ایالات شمالی تاجیک متحد گردید.

در تاریخ سیاسی ولایتهای داخلی نواحی رودخانه سیحون بعضی از سنتهای متحد کننده به چشم می خورد. این امر مثلاً در همکاری و پیوستگی اقتصادی ولایات خجند، استروشن و فرغانه نمودار بوده است. در مآخذ استفاده خجندیان از غله استریشان فرغانه ثبت شده که خود گواه این مدعاست، دیگر مدارک نیز از پیدایش عمومیت اقتصادی این ولایات خبر می دهند.

مواردی مانند شکل گیری ملی و زبان از سایر موارد آشکارتر است. این موضوع را تعدادی از آثار خطی و زبان سغدی (و شیوه استروشنی آن)، که در سغد، استروشن، ولایت خجند و نواحی اطراف آن حکمران بوده و از جهت نژادشناسی به نژاد خاص اروپایی «ماوراء النهری» (باصطلاح انسان شناسی) تعلق داشته است، تصدیق می کنند.

از روی اصطلاحات جغرافیایی مورد استفاده در منابع دوره اول سده های میانه می توان حدس زد که زبان سغدی و تاجیکی قدیمی نه تنها در استروشن و خجند، بلکه در چاچ، ایلاک و فرغانه کاربرد داشته است. ذکر اسم بسیاری از شهرها و محلات در این آثار گواه این مدعاست.

در پاره ای موارد فراگیر شدن معنوی عقاید دینی و مراسم تدفین مشهود است. منابع و اسناد باستان شناسی در استروشن و ولایات همجوار به برتری مزدکیه، که مناصر آتش پرستی و بت پرستی را در بر داشت، اشاره دارد. این امر در اطلاعات مربوط به جریان محاکم افشین استروشن حیدر به صورت عمیق نمودار است. در حدود زمان مورد بحث، یعنی ابتدای سده های میانه، دو نوع مراسم تدفین را مشاهده می کنیم.

تدفین در خمره و استودان و استفاده از مقابری که دیوارهایش از سنگ و سبقتش از چوب ساخته شده است به چشم می خورد. راه شکل گیری عمومیت مدنی و مادی نواحی شمالی تاجیکستان را بطور عمیق می توان تحقیق کرد. درباره این مسأله اطلاعات زیادی گردآوری شده است. اینگونه عمومیت را در معماری، مصالح ساختمانی، نقشه کشی، اجزای ساختمانی، مانند پله- رواق- طواره، صنعت تولیدات سفالی، شکل و نقش و نگارهای سفالیها و ساخته های بدیع و کاربردی، تولیدات طلاسازان، ریخته گری برنجی، صنعت منبت کاری روی چوب، گچ بری و غیره می توان مشاهده کرد.

مخصوصاً "اسناد به دست آمده از کشفیات منجاق تپه و قبرستان اطراف آن و منطقه حفریاتی شیرین و دخمه های کورکت، مغ تپه - کهندژ کروکده، مجموعه منطقه حفاری و کوشکهای قهقهه در واحه شهرستان، چهاربادگای در ناحیه اشت (توده خرد، توده کلان، قلعه افراسیاب، کوه ارد) گواه این امر است. قلعه بالا در نزدیک اسفهره و تعداد دیگری از اماکن و همچنین تعداد زیادی از مقابر در مکانهای نزدیک به کوههای ترکستان و کوههای قرامزار بسیار جالب توجه اند. اکنون تا حدودی در مورد مکانهای اصلی زندگی و مسأله سالشماری حیات معیشتی و مدنیت اهالی تحقیقاتی انجام شده است.

برای بررسی مجموعه ساختمان ها، به همراه اسناد و سفالهای به دست آمده، کوششهایی انجام پذیرفته است و همچنین بطور تدریجی رواج اشکال اساسی سفالها بررسی شده اند. به نظر ما هم این مسائل به ما امکان می دهد تا تحقیق جامعی را در مورد عمومیت مدنیت مادی شروع کنیم.

مسأله شکل پذیری خلق تاجیک در سه ناحیه تاریخی و تمدنی بدین معنا نیست که این جریان در هر یک از این مناطق بصورت جداگانه صورت گرفته است. برعکس در بسیاری از جهت های گسترش علاقه و ارتباط نزدیکی مشاهده شده است. زمینه های اقتصادی و اجتماعی و مدنی در این جا بر عوامل جغرافیایی برتری داشته اند. عوامل جغرافیایی فقط می توانستند آنها را جدا نموده و مانع این روند شوند چرا که همه این ولایات در سلسله کوههای ترکستان و حصار (بدون خراسان) از هم جدا می نمود. به عنوان مثال می توان رابطه مستحکم و بسیار وسیعی را که بین نواحی مرکزی و شمال، سغد و استروشن، وجود داشته و در نقشه نشان داده شده است ذکر نمود.

برای روشن شدن جهات مردمی مسأله یاد آوری تمام این موارد لازم است. استروشن از قدیم الایام به معنای واقعی جزئی از سغد بود و اهالیش به زبان سغدی (با شیوه و لهجه مخصوص خویش) صحبت می کردند و استروشن عهد قدیم را نمی توان از سغد- در جهت سیاسی و اقتصادی- جدا نمود. خود نام «استروشن» با شکل دیگرش در منابع قدیمی و کهنه شرقی که در دسترس ماست وجود ندارد.

اما تدریجاً به علت پیشرفت نیروهای تولیدی و کشاورزی همه جانبه، وسعت شهرها و کثرت اهالی شهرها و تولیدات هنری، در شرایطی که از جهت جغرافیایی این قسمت از سغد جدا بود برای پیشرفت مستقل این نواحی زمینه های مساعدی به وجود آمد. بنابراین مطرح کردن مسائل مناسبات بین سغد و استروشن در اوایل قرون میانه صحیح است.

در ابتدای قرون میانه در استروشن جریان جدایی و شکل گیری مردم استروشن، که از جهت ریشه و زبان با سغدیان زرافشان نزدیک بودند، اوج گرفت. به دلیل کمبود اطلاعات نسب شناسی صحبت کردن در مورد وضعیت تاجیکی شدن مردم زرافشان و استروشن و درجه تشکیلی آنها دشوار است. مجموعه اطلاعات بیان شده در سالهای اخیر در مورد زبان سغدی و شیوه های آنها، که زبان شناسان و ایران شناسان به دست آورده اند، این موضوع را رد نمی کند.

استروشن و سغد روابط بسیار نزدیک اقتصادی داشتند. در هر دو ولایت تقریباً رشته های عمومی کشاورزی- معادن کوهی و استخراج سنگ و هنرمندی، که عموماً در اوایل قرون میانه وجود داشته، مشاهده می شود.

هر سه رشته نامبرده اقتصادی در هر دو ولایت بسیار گسترش یافته بودند، ولی نحوه قیاسی رشته های جداگانه تولیدات اندکی متفاوت بود. مثلاً در استروشن استخراج معادن و سنگ بطور وسیع رواج یافت. از رشته های مختلف تولیدات کشاورزی استروشن استخراج معادن و سنگ بطور وسیع رواج یافت. از رشته های مختلف تولیدات کشاورزی استروشن غله کاری و دامداری، کوچ نشینی و زندگی قشلاقی و بیلاقی، که موافق شرایط طبیعی و جغرافیایی کشور بود، بیشتر ترقی نمود. در رشته های تولید هنری و در استروشن بخصوص یراق سازی (اسلحه سازی)، استفاده از پشم و هنرمندی رونق یافت. در سغد نیز تقریباً همه این رشته های هنری با زراعت گسترش یافت. بنابراین استروشن و سغد در مناسبات اقتصادی بین یکدیگر و

تجارت عمومی آسیای میانه و همسایگان مساوی حقوق و مکمل همدیگر بودند. آنها در اوایل سده های میانه در درجه بالایی نسبت به یکدیگر در یک رتبه فنی و تولیدی قرار داشتند.

هر دو ولایت ساختار سیاسی مشابهی داشتند. آنها در عمل از گروه های خودمختار داخلی تشکیل می شدند که در واقع همان روستاها بودند. (در استروشن ۱۸ و در سغد ۱۲) با حاکمیت دهقانان (در استروشن) و افشینی ها در سغد بودند که آنها را افیشن مرکزی استرفش و اخشید سغد اداره می کردند.

افشین استروشن و اخشید سغد در یک زمان هم حاکم سیاسی و هم عالم مذهبی به حساب می آمدند. نزدیکی عمومی و اقتصادی سغد و استروشن در اوایل سده های میانه در رابطه های نزدیک در زندگی سیاسی نیز غنی تر گردیدند.

اگر ما با دقت در تاریخ آسیای میانه این زمان را مورد تحقیق قرار دهیم، تقریباً "سرنوشت یک نواخت آنها را مشاهده می کنیم. آنها بصورت یک دولت در آمدند. دشمنان خارجی آنها یکی بود. و عموماً بطور یکسان و متفق در برابر بیگانگان به مبارزه برمی خاستند. استروشن ها و سغدیان در زمان خلافت سیاسی عباسیان هر دو بطور یکسان نقش داشتند.

مناسبات سلسله های سغد و استروشن مستحکم بود. در سالهای مبارزه سخت با خلافت، سغدیان، که از سیاست اخشید خود، ترخون، ناراضی بودند، او را از تخت به زیر کشیده و بجایش یکی از مبارزان ضد خلافت «غوک» را نشانند.

بنابر بعضی از اطلاعات او تا این زمان افشین استروشن بوده است. چنانکه معلوم است استروشن با افشین های غیور خود دهها سال با دستگاه خلافت مبارزه کرده است و حقیقت انتخاب افشین استرفش به اخشیدی سغدیان بسیار جالب توجه است.

می توان بعضی از مشترکات تمدن معنوی را در اعتقادات مذهبی مشاهده کرد. احتمالاً به مانند استروشن خصوصیت های مزدکی سغد نیز با آتش پرستی و بت پرستی یکی بوده در عبادتگاه های پنجه کنت در نقاشیهای روی دیوار تصویری از قربانی بر آتش نقش شده است و در طاقچه های تالار مجسمه های بتها ایستاده اند. مأخذ اطلاعاتی در باب وجود ثبتهای چوبین در میدانهای سمرقند می دهند. در استروشن و سغد تدفین در خمرها و استوآنها بسیار رایج شده بود.

بسیاری از نمونه های اشتراکی تمدن مادی بیش از همه در معماری اوایل عصر میانه سغد و استروشن به نظر می رسد. در آنها مصالح ساختمانی و طرح و عنصر ساخت بنا بسیار و شباهت دارد. محققان بارها شباهت سفالهای سغد و استروشن را ذکر نموده اند. موضوع و اسلوب نقاشی، پیکر تراشی - چوبهای منبت کاری شده پنجه کنت سغد و یادگارهایی که در شهرستان استروشن موجود بوده است به هم شباهت نزدیک دارد. در مزیت مادی سغد و استروشن بسیاری از عناصر سنتی گذشته تاریخ نمایان می شود.

همینطور از جهت ساختار سیاسی و دولتی در رشته گسترش اقتصاد و مناسبات اجتماعی و جلوه های مختلف تمدن در تاریخ مردمی سغد و استروشن بسیار شباهت و درجه یکسان پیشرفت آشکار می گردد. آنها در سرنوشت تاریخ آسیای میانه در شرق نقش مساوی دارند (قبلاً) تنها نسبت سغد شده بود) و در اول جریانهای تاریخی اوایل قرون میانه قرار می گرفتند.

تحقیق مفصل و همه جانبه مسائل و حدود جغرافیایی مردم و شکل گیری مردم تاجیک و راههای متحد کننده گسترش این نواحی در برابر دیگر مشکلات نسبت شناسی مردم تاجیک به نظر تصویر کامل از جریان مهمترین مسائل تاریخی مردم را نشان می دهد.

اصطلاح «تاجیک» در مأخذ کمی دیرتر در نیمه اول قرن ۱۱م. پیدا شده است. این نام از بیرون نیاصه بلکه خود مردم همان نواحی آن را اینگونه نامیده اند در مأخذ قرن دهم این اصطلاح به معنای کنونی دیده نمی شود. مثلاً در «حدود العالم» نیز اصطلاح «تازی» در نظر وی بوده اند.

از این رو محققان حدس می زنند که اصطلاح «تاجیک» تا میانه قرن ۱۱م. نام اصلی مردمان کشاورز ساکن ماوآالنهر، خراسان و شمال افغانستان بوده است.

در مسئله پیدایش این اصطلاح عقاید مختلفی وجود دارد، از جمله تعبیر مردمی کلمه «تاجیک» چون «شخص تاجدار» (از کلمه تاجیکی «تاج») موجود است. ک. دیترا، معنای «تاجیک» کاشغر را چون شهرنشین معنی کرده بود.

و. بارتولد بر این نظر بود که این اصطلاح از نام قبیله عربی «طی» پیدا شده است. او می نویسد که در زبانهای فارسی میانه و ارمنی، این کلمه به «تاجیک» (به معنی «عرب») تبدیل گشته است و این نام به آسیای میانه و ختای (در تلفظ ختای ده شی) راه یافت. قبلاً «شکل» «تازیک» (و «تازی») به وجود آمد که آن را مردمان ترک زبان آسیای میانه به «تی جیک» تبدیل کردند. به مفهوم آن زمان هر فردی که مسلمان می شد عرب نام می گرفت.

و. بارتولد بر این نظر است که ترکان نه تنها عربها را بلکه نمایندگان اسلام و تمدن «اسلامی» را که بیشتر آنها آسیای میانه ای و ایرانی بودند «تاجیک» می نامیدند. مؤلفان ترک قرن یازده، محمود کاشغری و یوسف بالاسغنائی با این اصطلاح تاجیکان محلی را بیان می نمودند. یعنی این اصطلاح را به معنای مردی جداگانه می فهمیدند. زبان «تاجیکی» هم برخلاف زبان ترکی و عربی بکار برده می شد. همینطور در اوایل تنها عربها و بعداً عربها و ایرانیان را مسلمان می دانستند و بالاخره ایرانیان را به تنهایی (مخصوصاً ایرانیان آسیای میانه) تاجیکان نامیده شدند.

س. مسلاوسکی (Moslovskiy S.) که تنها به مسائل مردم شناسی می پرداخته است و. بارتولد را مورد تأیید قرار داده است. او می نویسد: «کلمه تاجیک» چه معنا دارد؟ راجع به این موضوع فرضیه های بسیاری بیان شده است که ما از بیان آنها در اینجا صرفنظر می کنیم. زیرا اکنون معنی ارائه شده توسط جناب و. بارتولد قطعی می باشد. و. بارتولد بیان می کند که در ابتدا فارسیها عربهای مهاجم را تاجیک می نامیدند و بعد از آن این اصطلاح به قبایل مسلمان شده اطلاق گردید. ترکان هم اهالی محلی مسلمان را قطع نظر از نسبتشان تاجیک می نامیدند. وقتی که عربها با مردمان بومی آمیزش کردند «تاجیک» اصطلاح عام گردید. تحت تأثیر ترکها، فارسیها به جای عربها به این عنوان خوانده شدند. در این تفسیر برای ما عبارت «بدون تفاوت نسب» بسیار مهم است. تاجیک اصطلاحی جامع می باشد. یعنی در ابتدا احتمالاً یک سری قبایل مختلف نژادی بودند که تحت دین یگانه متحد گردیدند و این نام تنها معنای مذهبی داشت و بعد از آن در اثر آمیزش این مردم تیپ نو و عمومی این قبایل بوجود آمده اند که ما آنها را اکنون در سرزمینهای ترکستان می یابیم و آنها اکنون به معنای مخصوص قبیله «تاجیکان» نام برده می شوند.

اندیشه های س. مسلاوسکی غیر از تفکر «این تنها معنای مذهبی داشت» و استفاده از کلمه «قبیله» به جای مردم اساساً درست می باشد.

نظر و. بارتولد را همچنین ۱- یو- یکوفسکی نیز تأیید می کند. او می نویسد که اکنون نمی توان درستی پیدایش اصطلاح «تاجیکان» را از نام قبیله عربی «طی»، و «تازیک» که ترکان در ابتدا تمام عربها را و بعداً مسلمانها را که سغدیان را نیز شامل می شد می نامیدند، رد کرد. ا. ک. باراوکاو (Borovkov A. K.) نظرات و. بارتولد را هم از جهت تاریخی و هم از جهت زبان شناسی رد کرد. او بر این باور بود که در منابع قرون ۱۵-۱۰ م. نامهای «تازی» و «تاجیک» هرگز آمیخته نشدند. کلمه «تازی» عادتاً معنای «عرب زبان» و «عرب» را بیان می نمود.

اصطلاح دیگر که نسبت به کلمه تازی خیلی زودتر بیان شده است «تازیک» است. در کتیبه های ازخانی قرن هشتم میلادی نمایان است. دانشمندان بر این باورند که این سخن تنها در مورد اعراب صحیح است اما متن کتیبه های ازخانی درباره عینیت داشتن «تازیک» با عربها چیزی بیان نمی کند.

بنابراین ا. ک- باراوکاو فرضیه ای در برابر به آسیای میانه آمدن اعراب و همچنین پیدایش اصطلاح نو در تریک یا «تویک» در بین مردمان ترک زبان (از کلمه «تازی» یا «تازیق») به معنای عرب و عدم فرق گذاری بین اعراب و ایرانیان ساکن آسیای میانه (با آنها از قدیم رابطه مستقیم داشتند) رد کرده است. بنا به گفته ا. ک.

باراوکاو در یکی از سالنامه های قدیمی تبتی که در سال ۷۳۲م. تألیف شده است تاجیکان همانند ساکنان ایرانی آسیای میانه، همسایگان نزدیک ختائیان در غرب بحساب آمده اند.

این مسئله بیشتر باعث باور این امر می شود که «تازی» و «تاجیک» دو کلمه مجزا می باشند. او بر این باور است که کلمه «تازی» در حقیقت در بین قبیله عرب ایرانی «طی» بوجود آمده است. به عقیده او پیدایش این کلمه که به حقیقت نزدیک است، تعبیر مردمی آن به معنای «تاجدار» از شکل کلاه قدیمی از کلمه تاجیکی «تاج» است.

ا. ن. بیرنشتام (Bernshtam A. N.) دیگر نظرات را قوت بخشید. یکی از مؤلفان ختائی، که در سالهای ۶۹۵-۶۷۵م. اثر خود را تألیف نموده است، اهالی آن طخارستان را با اصطلاح «داشی» بیان کرده است. ناشر متون خطائی. سی. شون بدون چون و چرا ذکر می کند که با این اصطلاح تاجیکان را مد نظر داشته اند. ا. ن. بیرنشتام چنین فکر می کند که گسترش نام اعراب مهاجم (در شکل «دشی») در بین اهالی محلی در اینجا اصطلاح «تاجیک» (به خقای «داشی») وجود داشت. پس او بیان می کند که عربهای آسیای میانه با تاجیکان این کشور آمیزش یافته و نام دوم «دشی» را گرفته اند که نوعی اسم «تیزیک» (ریشه اش «تازی») می باشد «داشی» اصطلاح حدود جغرافیایی و مردمی است.

خلاصه ختائیان با اصطلاح «داشی» هنوز نه تنها عربها بلکه تاجیکان محلی آسیای میانه و شرقی ایران را نیز بحساب می آوردند. و «فارسی» را «باسی» می نامیدند. نهایتاً ا. ن. بیرنشتام به این نتیجه می رسد که نام «تاجیک» (در ابتدا ختائی و «دشی») در دوره ای تا استیلای اعراب در اواخر قرن ۷م. معلوم بوده است. در زمینه زبان قدیمی تاجیکی اهالی طخارستان پدیدار شده است. او بر این باور است که اصطلاح «تاجیک» ریشه قبل از عرب دارد و هزاره اول قبل از میلاد پیدا شده است، ریشه «تژی» به وسکایی قدیمی ایرانی منسوب است. به عقیده ما نظر ا. ک باراوکو و خلاصه ا. ن. بیرنشتام همدیگر را کامل می کنند و هر دو به حقیقت نزدیک هستند. و. ا. لیوشتن پیدایش اصطلاح تاجیک را از جهت زبان شناسی تحلیل کرد. او این اصطلاح را «انعکاس شکل پارتی و سغدی» به حساب می آورد. یعنی از پارتی این شکل به سغدی و بالاخره به زبانهای ترکی و فارسی ویژه تاجیکی گذشته است.

ب. غ- غفوراف نظرات مختلف مربوط به این قضیه را جمع آوری نموده، چنین می نویسد:
 «به عقیده اکثر زبان شناسان این کلمه به نام «طی» نام قبیله عربی وابستگی دارد. همسایگان اعراب و بعداً دیگر مردمان را نیز به همین نام بیان می کردند و تنها این اسم را با تلفظ خود صحیح می دانستند. هنوز در قرن اول میلادی اطلاق این نام (یعنی تاجیکان) به ختائیان آشکار بوده، بعد از حمله اعراب به آسیای میانه و مسلمان شدن مردم آن سامان اصطلاح پارتی و سغدی «تاجیک» را به اهالی مسلمان ایران زبان آسیای میانه نسبت داده اند. احتمالاً مسئله پیدایش اصطلاح «تاجیک» را تنها بعد از کسب اطلاعات بسیار زیاد و مطمئن می توان بطور کامل حل نمود.

ترکیب منسجم خلق تاجیک

به شهادت همه مدارک ترکیبی منسجم خلق تاجیک که اکنون ملت واحدی را تشکیل داده است، عبارت است از اقوام ایرانی زبان، سغدیان (وادی زرافشان- استروشن و کناره های قشقه دریا)، باختریان و طخاریان (جنوب تاجیکستان و ازبکستان و شمال افغانستان)، فرغانیان (وادی فرغانه) پارتیان و خراسانیان (حوضه مرغاب و دامنه کپه داغ)، خوارزمیان (انتهای آمودریا) همچنین یک عده قبائل سکائی (ساکن دشتهای پهناور آسیای میانه و نواحی کوهستانی حوالی ناحیه غربی پامیر و سلسله جبال فرغانه را احاطه می کردند) بودند. در دوران مختلف به آنها گروههای دیگر یعنی نژادی خبیوئیها- هیاطله، ترکان (در حدود ۸-۴م.) به حدود سرزمین شکل گیری تاجیکان آمدند بعداً اعراب (عده ای در آسیای میانه ساکن شدند) داخل شدند.

از لحاظ تعداد و از لحاظ صفت، نقش هر یک از گروههای ترکیبی اصلی و غیر اصلی در شکل گیری مردم تاجیک مختلف بود. بخصوص از این لحاظ مشخص نمودن نقش صحرائشینان در این جریان دشوار می باشد و در این جا ظاهراً "یک مورد را باید در نظر گرفت.

مناطقی که در آنجا شکل گیری مردم تاجیک ادامه پیدا کرد تقریباً "از هر طرف توسط ولایات ترک نشین احاطه شده بود و گروههای جداگانه آنها به عضویت اهالی نواحی حاشیه ای و نواحی دور دست داخل می شدند. اما عوامل طبیعی مثلاً "کمبود و نبود اراضی برای دامداری ایلی و ورود قبایل ترک را به داخل سرزمینهای تاجیک محدود می کرد.

گروههای دیگر صحرائنوردان که در کنار نواحی که اهالی آنجا به کشاورزی مشغول بودند نتوانستند در این جریان نقشی داشته باشند. اولین گروه نژادی غیر اصلی که بیشتر جذب جامعه تاجیک گردیدند همانا هیاطله-خیانیان بودند.

چنانکه مشهود است این گروههای صحرائگرد در نیمه قرن ۴ به ماوراء النهر وارد شدند و تا اوایل قرن ۶ میلادی محدود بزرگی از ختن را تا ایران و از هفت ورود تا هندوستان را تحت تصرف خویش درآوردند. بسیاری از مدارک شهادت می دهند که آنها ایرانی زبان بودند و از جهت نژادی به مردم آسیای میانه نزدیک بودند. در آثار مؤلفان ختائی، غرب و عرب در مورد نواحی که خلق تاجیک شکل گرفتند و ساکن شدند هیاطله-خیانیان بعضی از اشارات شده است.

گروههای زیادی از آنها ساکن شده و با بومیان منطقه آمیزش یافتند که این جریان تا قرن ۸ به آخر رسید. خیانیان-هیاطله در تشکیل مردم تاجیک از نظر تعداد سهم عمده ای داشتند. در این جریان خیانیان-هیاطله نقش معین دیگری نیز بازی کردند. آنها بمدت کوتاهی ماوراءالنهر و شمال افغانستان را در داخل یک دولت متحد کردند که این برای رشد علاقه های اقتصادی و فرهنگی بین اهالی این نواحی شرایط مساعد فراهم آورد. غیر از این به تلاشهایی سامانیان برای تصرف ماوراءالنهر خاتمه دادند و با این راه استقلال رشد اقتصادی سیاسی این کشور را تأمین نمود.

نقش گروههای غیر اصلی یعنی ترکان را آ-م-مندل اشتام (Mandelishtam A. M.) اینگونه بیان می کند: طی قرنهای ۱۰-۷م. در حدود سغد، استروشن، فرغانه جنوبی-کش و نخشب اهالی ترک زبان زیادی وجود نداشت. ترکان احتمالاً "در نواحی دور دست آسیای میانه و طخارستان سکونت داشته اند. یک مسئله مهم را باید در نظر داشته باشیم. مشاهده های مردم شناسی نشان می دهند که گروههای صحرائشین ترک زبان عموماً "در مسکن نزدیک به هم زندگی می کردند و از اقوام غیر ترک دوری می جستند. بنابراین نقش قبایل ترک زبان در تشکیل مردم تاجیک تا قرن دهم زیاد نبود و آنها نمی توانستند گروه جداگانه بزرگی را تشکیل دهند. آنها در جریان اوج گیری ترک زبان شدن مردم ایران، یعنی زبان مردم انتهای رودخانه آمودریا-سیردریا و خراسان(خوارزمیان-خراسانیان و گروههای صحرائشین ایران زبان دشتهای اطراف)، اغوزها و ترکمنها نقش اساسی بازی کردند.

سهم اعراب نیز در این جریان زیاد نبوده است. تعداد کمی از آنها طی قرون ۸-۷م. در خراسان و ماوراءالنهر (در قرن ۷ نسبت به قرن ۸ بیشتر) سکنی گزیدند. آنها عموماً "در شهرها و همچنین در روستاها ساکن گردیدند. زبان عربی که آن را حاکمان و والی ها به هر طریق گسترش می دادند، تنها به عنوان زبان اداری باقی ماند و بصورت عمومی انتشار نیافت اما با این وجود در ترکیب لغوی زبان تاجیک تأثیری عمیق بر جای گذاشت. تا قرن ۱۰م. خراسان و ماوراءالنهر به عنوان محدوده ساکنین مسلمان محسوب می شد. غلبه اسلام بر تمدن مردمان محلی تغییراتی معین(عموماً منفی) را در برداشت. بطو مثال تنزل یافتن یک سری تولیدات هنرهای زیبای تصویری که قبلاً "با موفقیت رشد می کردند.

شکل گیری و رواج زبان

راه تشکیل زبان واحد مردم تاجیک دشوار بود. در قرون ۶-۴م. در سغد، کش، نخشب و استروشن زبان حاکم زبان سغدی بود(با این زبان ظاهراً "اهالی چاج و فرغانه نیز صحبت می کردند). در دشتهای آسیای میانه کوههای

تیا نشان، پامیر و آلائی و نواحی غربی پامیر مردم با زبان گروه‌های سکائی صحبت می‌کردند. در صحاری طخارستان زبان باختری انتشار یافت. در خراسان چنانکه زبان شناسان بیان می‌کنند در قرون ۶-۵م. جریان تحول زبان فارسی با شیوه‌های که اساس زبان تاجیک شده است ادامه پیدا کرد. در خوارزم زبان خوارزم حکمران بود. در قرون ۸-۷م. در سغد، کش، نخشب و استروشن ظاهراً "در چاچ و فرغانه بمانند قبل بر سایر زبانها برتری داشت. در طخارستان به زبان ویژه طخاری صحبت می‌کردند که آن زبان با سغدی تفاوت داشت. بعضی مآخذ (اطلاعات خای چه آ، المقفّع - مقدسی) در آن رابطه اطلاعات می‌دهند که در شهرهای مرکزی طخارستان و بلخ ابتدای قرن ۸م. به اندازه زبان تاجیکی (فارسی دری) پهن شد.

کتیبه‌های منصوب به قرن ۸-۷م. گواهی می‌دهند که در مرو نیز زبان تاجیکی دری را استفاده می‌کردند. از مرو، بلخ، عموماً "خراسان و طخارستان زبان تاجیکی دری در ماوراءالنهر انتشار یافته و زبان سغدی و باختری را تدریجاً از میان برداشت. بنابراین اطلاعات نرشخی و طبری در نیمه اول قرن هشت در بخارا و سمرقند دین اسلام را به زبان تاجیکی (دری-فارسی) تبلیغ می‌کردند.

در قرن ۱۰م. در خراسان، طخارستان، بخارا، سمرقند، فرغانه، عموماً "به زبان تاجیکی صحبت می‌کردند. این زبان در ایالات دیگر به لهجه‌های دیگر (طبق اطلاعات مقدسی) به کار برده می‌شد. یعنی تبدیل زبان مردم سغد به زبان تاجیکی جریان طولانی داشت.

روشن است که هنوز در قرن ۱۰م. در بعضی از روستاهای سرزمین زرافشان از جمله در نواحی بخارا شیوه‌های سغدی باقیمانده بود (بنابر اطلاعات مقدسی و استخری).

در سرچشمه‌های زرافشان زبانهای سغدی تا اندازه‌ای تاکنون باقی مانده است. وجود این زبان این عقیده را بیان می‌کند که زبان تاجیکی به ماوراءالنهر وارد شده و زبان سغدی را تحت فشار قرار داده است. در مدت طولانی اختلاف بین این دو زبان و فشار بر زبان سغدی و برآمدن زبان در انتهای نقش مهمی گذاشت. بعضی از کلمات سغدی و غیره در داخل زبان تاجیکی باقی ماند. محققان قبل از قرن ۷م. بیان می‌کنند که اوایل انتشار زبان تاجیکی در ماوراءالنهر این زبان در خراسان و طخارستان نسبت به ولایات شمالی زودتر پایدار گردید. ظاهراً "از قرن ۱۰م. زبان تاجیک در قرانگین و درواز انتشار یافته و زبان سکائی را تحت فشار قرار داده و آنرا از میان برکند.

مسأله مکان و زمان انتشار زبان تاجیکی فارسی-دری بحث انگیز است. به عقیده یک گروه از دانشمندان زبان تاجیکی فارسی-دری را از آن رو فارسی نو می‌نامند که اساس آن را شیوه فارسی-جنوب غربی ایران تشکیل داد و از آنجا با شیوه‌های شمالی و غربی آمیزش یافته و با کمک پیروان مانی، همچنین موالی (خراسانیان مسلمان) فراوانی که به همراه سپاه اعراب به ماوراءالنهر آمدند در آسیای میانه گسترش یافته است.

گروهی از دانشمندان بدین باورند که زبان تاجیکی در نواحی جنوب آسیای میانه و خراسان شکل گرفته است و تدریجاً "در ایران گسترش یافته است. به نظر ما نظریه پیدایش زبان تاجیکی فارسی-دری در خراسان و طخارستان از جهت تاریخی قابل قبولند.

در برابر پایدار شدن زبان تاجیک در آسیای میانه در قرن ۹-۸م. جریان شکل‌گیری از زبان بصورت‌های محلی ادامه داشت که آنها از یک سری عوام و حروف بدست آمده با شیوه فارسی غربی ایران تفاوت داشت. در قرون ۱۰-۹م. تفاوت لهجه‌های ماوراءالنهر و خراسان از لهجه‌های غربی ایران بیشتر گردید و بنابراین موجب پیدایش اصطلاحات متفاوت گردید. شیوه‌های شرقی «فارسی» و «غربی» عجمی نام گرفتند و بعداً "اصطلاح «فارسی» برای بیان شیوه‌های غربی بکار برده می‌شد. شیوه‌های ماوراءالنهر و خراسان اساس زبان خطی و ادبی را تشکیل دادند که در قرون میانه برای تاجیکان و فارسها عمومی بود. قوانین اصولی این زبان ادبی در قرن ۱۰-۹م. بوجود آمدند. این زبان آن وقت «فارسی دری» و بعداً "پارسی یا فارسی نامیده شد.

زبان فارسی آن دوره ساده بود و از شاه تا به گدا آن را می‌فهمیدند و عاری از هر گونه لغات عربی بود. در رشته ادبیات خطی، زبان تاجیکی بیشتر در شعر (قرون ۱۰-۸م.) استوار گردید و در قرن ۱۰ میلادی یکسری از برجسته‌ترین شاعران هویدا شدند. بعد از مدتی زبان عربی از نثر بدیع و ادبیات علمی کنار گذاشته شد و تا نیمه

قرن ۱۰م. ادبیات فقهی اسلامی به زبان تاجیک ترجمه می گردید. سلسله محلی سامانیان که در بین طوایف خویش بدنال یک تکیه گاه بود زبان و ادبیات مادی را گسترش داد. این ادبیات را شرق شناسی غربی تنها «فارسی» اعلام کردند که زبان فارسی- دری از این به بعد زبان ادبی فارسیها نیز گردید. به زبان دری- فارسی نویسندگان برجسته ای از میان مردمان تاجیک و فارس در طول قرون میانه پیدا شدند و بعضی نویسندگان دیگر مردمان شرق (آذربایجان- هند- ازبک، ترکمن و غیره) تألیف کرده اند، ما معتقدیم که تا قرن دهم م. جریان شکل گیری عمومی زبان مردم تاجیک در مرحله به انجام رسیدن بود.

تشکیل حدود جغرافیایی

شکل گیری حدود جغرافیایی مردم تاجیک روند دشوار در اتحاد دولتها بود که از قرن ۱۰م. در حدود سرزمینهای مردم تاجیک در آنجا تشکیل یافته بودند. شکل گیری حدود جغرافیایی با تأسیس دولت نسبتاً متمرکز سامانیان کامل شد. ما در این باب نمی توانیم جریان را بطور مفصل بیان کنیم، چرا که تغییرات صورت گرفته از نظر وضعیت جغرافیایی آسیای میانه از دوران بحران برده داری تا قرن دهم باید مورد بررسی کامل قرار گیرد. این جریان در شرایط تقسیم طبقاتی، یعنی در دوره تضاد اقتصادی و اجتماعی فتودالیسم، ادامه داشت.

در قرون ۴-۵ م. در زمان فروپاشی مناسبات برده داری سه دولت عظیم زمان قدیم- امپراتوری کوشانیان، کانگ یوی دوان (دوَن) از هم پاشیده شدند و یک سری پادشاهی های نه چندان بزرگ تأسیس شدند. در اواخر قرن ۵ میلادی و اوایل قرن ۶ میلادی عده زیادی از این پادشاهی ها با دولت هیاطله متحد شدند. این دولت اتحادی از قبایل و مردمان محلی و یکجانشین بود که به استحکام روابط بین این پادشاهی ها کمک کرد و برای به خلافت ضربه سختی وارد کردند. این نهضت های قوی مردمی تمام آسیای میانه را فراگرفت و بنیاد حکومت عباسیان را سست نمود و با تأسیس دولتهای نسبتاً متمرکز محلی کمک نمود، در نتیجه سلسله های محلی، در ابتدای طاهریان و سپس سامانیان، تشکیل یافتند.

تاریخ قدرتمندی آنها تاریخ اتحاد این ولایات می باشد که در آن مردم تاجیک شکل گرفته و زندگی می کردند. مرکز این اتحاد خراسان و ماوراءالنهر بود و در این جاست که نیروی لازمه پدیدار گشت که آنها در گذشته تاریخ احیاء نموده بود.

لازم به تذکر است که استوار شدن سلسله سامانیان و پیش از همه غلبه قطعی اسماعیل سامانی بر عمر صفاری (سال ۹۰۰م.) در اثر یاری عامه مردم به دست آمد. این موضوع را اطلاعات طبری و ابن مسکویه و نرشخی تصدیق می کنند. سیاست اولین نمایندگان سامانی برای نزدیکی با عموم مردم زنده کردن سنتهای محلی باستانی و آمیزش آنها با تمدن عربی اسلامی طرح ریزی شده بود. ذکر این موضوع لازم است که تنها در دوران سامانیان اندیشه متحد کردن کلیه مردم ایران، اندیشه ای که در شاهنامه کلاسیک فردوسی بیان شده است: عملی می گردد. دولت سامانی محدودده ای را که در آن از قدیم مردمان شرق ایران، اجداد تاجیکان می زیسته اند، متحد نمودند. نخستین دولت فتودالی تاجیکان- دولت سامانیان در طول بیش از یک و نیم قرن دوام یافت و پایدار ماند و به درجه عالی رشد و ترقی رسید و در اقتصاد و تمدن نقش مهمی را بر جای گذاشت شاعران و مورخان، دولت سامانیان را به شاهنشاهی ساسانیان، که آن را فردریک انگلس «پادشاهی منظم فارسی» عینیت می دهند.

تشکیل عمومیت تمدن

همان طور که تفسیر حیات تمدنی، در فصل مخصوص آورده شده، نشان می دهد تشکل عمومیت تمدنی حتی در زمان گسترش پراوج این جریان، یعنی در قرون ۱۰-۹م. بی شک غامض و نابرابر بود. ما تنها قسمتی از لحظه های عمومی را که در مرحله نوین تحقیقاتی روشن شده اند ذکر می کنیم.

در تشکل عمومیت مدنی سه ناحیه تمدنی و تاریخی بنظر می رسد که با گروههای مرکزی، جنوبی و شمالی حدود ولایات شکل گیری مردم تاجیک موافق است. وضعیت کنونی تحقیقات آثار مادی و تا اندازه ای مآخذ و همچنین مشاهدات مردم شناسی (مثلاً از روی مراسم جشن عروسی) امکان می دهند جهت های عمومی ذیل این جریان را در ناحیه مرکزی تاریخی و تمدنی سغد نشان دهیم. در نتیجه حفاریات افراسیاب، مکان های باستانی تل بروز و یک سلسله آثار اطراف سمرقند، یک خط عمومی و یگانه گسترش تمدن محلی غنی سغد و سمرقند از

زمان هخامنشیان تا قرن ۱۲م. کشف گردید. این تصورات عمومی در مورد خصوصیت گسترش تمدن سغد و سمرقند از زمان هخامنشیان تا قرن ۱۲م. کشف گردید. این تصورات عمومی در مورد خصوصیت گسترش تمدن سغد در طول دوره مذکور را همچنین اسناد باستانی شناسی از واحه های بخارا (ورخشه؛ پیکند) و قشقه دریا (سلسله آثار جداگانه) سغد پنجه کند (پنجکنت) تقویت می نمایند. عمومیت تمدن مادی شکل یافته سغد در سالهای اخیر برای مثال تراوتیکا و بافندگی بسیار خوب پدید می آید.

اسناد باستان شناسی طخارستان و خراسان و ولایتهای همجوار، که ما آنها را تابع تاریخی و مدنی نواحی جنوبی کردیم، هر چند جهت های عمومی گسترش تمدن مادی خود را دارند، از نقطه نظر بیان شده مورد تحقیق قرار نگرفته اند. برای دوره های قدیمی تر آسیای میانه جنوبی اینگونه جهت ها در مرغاب ظاهر شده اند. برای زمانهای بعد از این، آنها را بر اساس حفاریات ترمه، نساء مرو و بسیاری دیگر از آثار می توان روشن نمود. آثار صنعتی و خطی - اساساً "آخذ ختائی" - بر وجود علاقه های نزدیک مدنی و تاریخی مرو و اطراف آن با سغد گواهند.

عمومیت مدنیت مادی در دوره های کوتاه تاریخی قرون میانه به همه نواحی تمدنی و تاریخی ارتباط دارد که این را اطلاعات بدست آمده از یک سری آثار باستانی شناسی ولایات مختلف آسیای میانه تصدیق می کند: پنجه کنت قدیم و رخشه در ناحیه بخارا، کافر قلعه در ناحیه سمرقند، کولدرتپه در دشت درغام، منجق تپه در نزدیکی بیک آباد، قلعه قهقهه در شهرستان، کوشکهای آق تپه در نزدیکی تاشکند، قلعه بالا در نزدیکی اسفهره، ابنیه دوره کاسانی فرغانه، قلعه مغ (کوشک ابرگر) در بالا آب زرافشان، آثار باستانی واحه غروشه (مودین تپه، کافر تپه، دغای تپه و غیره) بالالیک تپه، خیرآباد، ترمذ منجاق تپه در پایین آب کافر نهان، آثار باستانی ازبکان تپه در نزدیکی یخته آباد، کافر قلعه در نزدیکی کلخوز آباد، خرابه بلخ قلعه های ناحیه چارچودسرت (چاروادار تپه)، اوله هزارک تپه، غاتپه و غیره) آثار باستانی واحه مرو - لایه های قرون ۸-۶م. در آثار باستانی ارک قلعه و کافر قلعه مرو کهن، منان تپه (در ۲۵ کیلومتری شمال غربی کافر قلعه) کوک تپه، ترکمن تپه دیگر در نزدیکی تقاطع شماره ۶۶ راه آهن بین شهرهای ماری (مرو کنونی ترکمنستان) و بیرم علی، کشمن تپه در ۳۰ کیلومتری شمال ایستگاه راه آهن مرو همچنین آثار معماری اوایل قرون میانه این محدوده سرخس کهنه (لایه های قرون ۸-۶ و ۱۰-۹م.)، آثار باستانی خسرو قلعه (لایه های خسرو قلعه ۴ و ۵ متعلق است به قرون ۸-۶م. کهنه قهقهه و پیشطاق (ناحیه ابرود - ایبورد) آثار جزء جزء اطراف عشق آباد و بالاخره آثار باستانی و ابنیه دهستان متعلق به قرون ۸-۵م. و ۱۰-۹م. (همجواری مصریان در جنوب غربی ترکمنستان، شمال دریای اتلاک). اسناد باستانشناسان نشان می دهد که هنوز در قرون ۸-۷م. در سغد، تخارستان، خراسان و یک سری ولایات دیگر (اتپه در برابر وجود خصوصیتهای محلی در ولایات جداگانه) یعنی عمومیت های تمدن مادی، از جمله در همانندی شکل و فن آماده سازی سفالها در نمونه های بسیار و اصول بناکاری، مصالح و اشکال معماری در انتشار (هر چند در زمانهای مختلف) تدفین، داد ستد آنها و خمره ها تا حدودی بوجود آمد.

وجود عمومیت آشکار مدنیت مادی و معنوی در حدود نامبرده را مأخذ نیز تصدیق می کنند. طبق اطلاعات مأخذ ختای سوی شو. ابتدای قرن ۷م. عرف و عادات مردم سرزمینهای زرافشان و قشقه دریا هم نو بوده است. مؤلف ختائی سیوان تزن (قرن هفتم) به یگانگی عرف و عادات و زبان و خط اهالی سغد اشاره کرده است. خروای چا (قرن هشتم) نیز از خصوصیت یگانگی عادات و زبان و لباس ساکنان سرزمینهای زرافشان و قشقه دریا سخن رانده است.

همچنین لازم به تذکر است که تا قرن ۸م. کدام دین برتری داشته است؟ در این دوره ظاهراً "شکل آسیای میانه ای زرتشت (مزدکیه) رشد کرده بود. برای تدفین استخوان اجساد (بعد از جدا شدن گوشت و پوست) در استوان و خمره ها و همچنین پرستش هم زمان آتش و بتها مشخص بود.

در تشکل عمومیت مدنی ضدیت مدنی و سیاسی با حکمرانی اعراب تحت عنوان «شعوبیه» نقش مهمی بازی کرد. عمومیت نسبی مدنیت مادی و معنوی در کلیه جنبه های شکل گیری مردمی تاجیک تنها در قرن ۱۰ در جلوه های مختلف بطور روشن مشخص گردید.

در رشته عمومیت مدنی مثلاً" در شکل و فن ساختن سفالهای سرامیکی (با رنگهای سیر و نقش های تزئینی) مشاهده می شود. در معماری افزودن نقش خشت پخته چون مصالح بناکاری در اندازه های یکسان بکار برده شده است. یکی از نشانه های باشکوه و بی نظیر گنبد دار بود. روابط اجزاء ساختمانها با تزئیناتشان یک جهت خاص معماری گردید. در قرن ۱۰م. نیز زبان واحد تاجیک وجود داشت که اکثر اهالی بدان تکلم می کردند و این زبان رسمی بود و با این زبان اثرهای بلند مضمون بدیع و علمی آفریده شدند. زبان عربی که در گذشته آن را چون زبان رسمی و ادبی عنوان می کردند تنها موقعیتش را در ادبیات دینی و علمی نگه داشت. قرون ۱۰-۹ دین اسلام در آسیای میانه حکمران شد.

بخارا، سمرقند، بلخ، مرو، نیشابور، خجند، هلبک، ترمذ و دیگر شهرها در دوره تشکیل عمومیت تمدن مردم تاجیک مراکز اصلی بودند، اما در این جریان سرزمین زرافشان نقش فعالتری داشته است.

خلاصه این که زمان شکل گیری مردم تاجیک با زمان شکل گیری فتودالیسم در ابتدای قرون میانه (قرنهای ۱۰-۵م.) یکی است. قسمتهای ترکیب اصلی نسب شناسی مردم تاجیک سغدیان، استروشنها، فرغانیان، باختریها، طخارستانها، خراسانها و خوارزمها و قبایل سکائی بودند. جهت اصلی این جریان تدریجاً "آمیزش یافتن مردمان و قبایل مذکور، آمیخته شدن گروههای مخالف مردمی به حساب می رفته. عمومیت زبان در نتیجه زبان های گروه شرقی ایرانی عوض کردن زبان تاجیکی شکل یافته است. عمومیت حدود جغرافیایی در نتیجه جریان طولانی و پیچیده متحد شدن املاک جداگانه، که با تأثیر دولت سامانیان به آخر رسید، به وجود آمد. این ظاهراً" در نتیجه بر هم زدن تفاوتهای محلی تحت تأثیر نواحی و شهر از جهت ترقی اقتصادی تشکیل یافته است.

مردم شکل یافته تاجیک از نظر انسان شناسی اینگونه توصیف می شوند: مردمان باختر، سغد، استروشن، چاج و فرغانه و بعضی ایالات همجوار اساساً" به شاخه نژاد، برخی کرانی-(brakhikrany)* - اروپایی- ینام تیره ماوراءالنهری، منسوب است. چنین تیره نژادی در اسناد پالوآنتراپولوژی (paleanthropology)، انسانشناسی دوره قدیم که متعلق است به اوایل قرون میلادی، بیان شده است.

-تیره داخلاسيفالي(dokhilocefaly)- کله درازها دریای مدیترانه که قبلاً" در عصر برنجی و ابتدای عصر آهن، که بسیار گسترش یافته بود، اکنون در هر جا مشاهده می شود. چنانکه اسناد پالوآنتراپولوژی نشان می دهد تیره نژادی تاجیکان خیلی قدیمی و محلی است و در طول هزار سال اخیر کلاً" تغییر نیافته است، تنها در بعضی جاها در تیره اروپایی بعضی اختلاط نژادی مغول مشاهده می شود، که اندام تعدادی از مردمان شمالی تا اندازه ای صورت پهن و خمیده بودند. چانه بینی و پیشانی گویا در یک سطح قرار گرفته اند در بین اهالی نواحی جنوبی و کوهستانی علامتهای نژادی مغولی عموماً" مشاهده نگردیده است.

خلاصه اساس نژادی انسان شناسی تاجیکان را تیره اروپایی سبز رنگ براخکرائی ماوراءالنهری تشکیل می دهد در نوشته مختصر ملاحظاتی اصلی شکل گیری مردم تاجیک را در همان دوره که این موضوع وسعت یافته بود و اساساً" به پایان می رسید تحقیق کردیم، و عمده اسناد نیز راجع به ماوراءالنهر و هنوز جزئیات دقیق اشتراکی خراسان و نواحی شمالی افغانستان در این جریان و راههای تشکل مردمان سرزمین آسیای میانه در دوره قدیم که ترکیب نژادی مردم تاجیک را تشکیل داده اند اجداد غیر مستقیم آنها- سغدیان، باختریان، خراسانیان و غیره مورد بررسی قرار نگرفته است: در مورد استروشن و وادی فرغانه از این بابت بعضی کارها به پایان رسیده است تحقیق همه جانبه در مورد تمام مسائل نژادی سه ناحیه مردم تاجیک ضروری است. در مورد گسترش نژاد تاجیک بعد از شکل گیری، یعنی بعد از قرن دهم، در هزار ساله اخیر بسیار اندک تحقیق گردیده است.

نقش و اهمیت کلیه گروههای ترک زبان که در هزار سال اخیر با مردم تاجیک آمیخته شده است، بصورت عمیق مورد تحقیق قرار نگرفته اند و نقش بخش عمده ای از ترکیب تاجیکان در شکل گیری و دیگر مردمان آسیای میانه مخصوصاً" ازبکان که از نظر زندگی اجتماعی و اقتصادی و مدنی به تاجیکان بسیار نزدیک می باشند تاکنون مورد تحقیق قرار نگرفته است بنابراین محققان عمیق در مورد جریان، شکل گیری و گسترش اجداد و خود مردم تاجیک (باتمام جزئیاتش) باید کار عمده ای را به پایان رسانند.

اکنون ما تاریخ ماواراء النهر و خراسان زمان سامانیان و پایان یافتن شکل گیری نژادی مردم تاجیک را در متنی بسیار مختصر و تا حدودی سطحی و در بعضی موارد تنها با نشان دادن موضوع و در صورت لزوم بصورت مفصل تر بیان کردیم. در تاریخ آسیای میانه سده های (۱۰-۹م)، سده های بسیار پررونق و با اعتباری به شمار می رود. لذا استفاده یکسان از تمام ادبیات موجود این دوران (بخصوص نوشته های دانشمندان خارجی) برای حل تمامی مسائل امری محال است، ولی اگر خواننده این مطلب را بخوبی مطالعه کرده باشد، یک دوره تاریخ قدیم مردم تاجیکستان می آموزد و اگر در دلش اندکی حس حرمت و افتخار نسبت به این تاریخ تمدن قدیمی داشته باشد مؤلف بسیار شاد خواهد شد که زحمت چندین ساله اش ضایع نشده است.

منابع و مأخذ

++ این مطلب ترجمه بخشی از کتاب «دولت سامانیان» پرفسور نعمان نعمت أف (دوشنبه: ۱۹۷۷، به زبان روسی) می باشد. راجع به اهمیت این اثر ر. ک. به: بایمت أف، لقمان. بررسی و نقد دو کتاب تاریخ سامانیان در ایران و تاجیکستان- کتاب ماه، تاریخ و جغرافیا، ۱۳۷۸، شهریور، شماره ۲۳، ص ۹-۱۱.
* - از نظر انسان شناسی یک نوع نژاد اروپایی است. (م)

Տաջիկ ժողովրդի ծագման մասին

ä nãü. Ü»Û³ Ý Ü»Û³ Äáí
(ä³ nãË. Ä³ ñ. Ü³ ÝáóÄËóÝÁ, ñ. ÉáÖÛ³ Ý´³ ÜÛ³ Äáí Ç)

≈ Ü÷á÷áöÛ

Չեղինակը հողվածում փաստեր է ներկայացնում Տաջիկ ժողովրդի ծագման, նշակույթի եւ պատմության վերաբերյալ կատարված հետազոտությունների մասին, որոնք կատարվել են տարբեր պատմաբանների, մարդաբանների եւ հնագետների միջոցով: Նա եզրակացնում է, որ այս ժողովուրդը լինելով կանաչ եվրոպացի ցեղից, ժամանակի ընթացքում իր մեջ է ձուլել զանազան ազգեր մասնավորաբար թուրքերին, վերջին հազարամյակի ընթացքում, ապա համառոտակի ներկայացվում են այդ ժողովրդի ձևավորման պրոցեսի եւ նրա ավարտի որպիսությունն ու Միջին Ասիայի եւ Խորասանի պատմությունը Սամանյան թագավորության ժամանակաշրջանում: Չեղինակը շեշտավորում է նյութի մանրամասն ուսումնասիրության անհրաժեշտությունը:

Origination of Tajic People

Professor Neman Nematov
(Persian translation by Dr. Loghman Baymatov)

Summary

The author discusses and represents some facts about the researches done by different historians, archeologists and anthropologists on recognising the origin of Tajic people, its culture and history. As a conclusion, he states that Tajics are of a green european race in Transoxiana, but during the time this people are assimilated with some others (specially the turks, during last millenium) then the process of formation of this people together with the history of Transoxiana and Khorasan in the Samanid era are given briefly and the need to make detailed researches on this subject is emphasized.

بنیاد و پیدایش خط زیبا شناختی و انسان شناسی حروف ارمنی

نوشته فرشاد صفایی

“برای من بس حزن آور است و دردها و غم هایم در قبال برادران و هم میهنانم بسیار است.”

کور یون (اعمال ماشتوتس)

“نمی دانم این فکر از کجا به مغز من راه یافت که داشتن خط خوب بخش مهمی از تحصیل نیست تا هنگامیکه به انگلستان رفتم این تصور در من قوی بود اما سالها بعد بخصوص در آفریقایی جنوبی، هنگامی که خط زیبایی و کلاسی دادگستری و جوانانی که در آنجا بودند دیدم از خویش شرمنده گشتم زیرا فهمیدم خط بد را بعنوان تعلیمات ناقص تلقی می کنند. بعدها کوشیدم خطم را خوب کنم اما دیگر دیر شده بود و من نتوانستم این غفلت را جبران کنم. هر زن و مرد باید از این بال که سر من آمد درس بگیرد و بلداند که خط خوب بخشی از تحصیلات است.”

مهاتما گاندی

زمینه پیدایی خط

خط در آغاز یک نیاز بوده و امری زیبا شناسانه بدیده نمی آمده است. با گذشت ۵۰۰ تا ۶۰۰ سال پس از ابداع خط، هیچ متن پادشاهی یا دینی بچشم نمی خورد و این متون از ۲۵۰۰ ق.م. آغاز می شوند که بسیار کوتاه و مختصرند. خط بیشتر در خدمت اقتصاد بوده و جالب آنکه امروزه نیز ۹۸٪ نوشته های دنیا اقتصادی و تنها ۲٪ از آن دیگر علوم است. بنابراین خط برای انتقال پیام از یکی به دیگری و برای ثبت کالا و جنس و اینگونه چیزها پدید آمده است. کهنترین گل نوشته های دنیای قدیم که امروزه در دست است، ورود و خروج کالا (مانند گندم و گوسفند) به انبار شهر و یا میزان مالیات را نشان می دهند. بعدها شکل گوسفند یا گندم و دیگر نقشها رفته رفته بخت شکل واژه ای تبدیل می گردد که هر شکل، واژه خاصی را معنا می بخشند. در یکی دو قرن قبل از ۲۰۰۰ ق.م. در سده های ۲۰، ۲۱ و ۲۲ ق.م. خط از دید زیبا شناسی به اوج هنر خویش می رسد.

بنیاد و آغاز خط

۴۲۰ سال است که پژوهندگان و دانشمندان بدنبال پی بردن به راز منشاء و زمان پیدایش خط بوده اند ولی تاکنون بطور روشن از گمانه زنی در مانده اند. پیدایش بیشتر خطوط آغاز روشنی ندارد و با بررسی در خطوط مللی که سابقه تمدن دارند اینطور بدیده می آید که هیچیک به یکباره و ناگهانی خودنمایی نکرده اند. از اینرو تعیین تاریخی روشن برای هر یک چندان آسان نیست و بیشتر بدیده می آید که این امر تدریجی و در طی سالها و سده ها و همراه با آزمون و تجربه بوده که امروزه در قالب الفبا و حرف تبلور یافته است. بجز گل و سنگ

مواد دیگری نیز در روزگاران باستان بکار می برده اند که سست و بی دوام بوده از میان رفته و بدین ترتیب گام نخستین در هنر نوشتاری را نیز با خود در تاریکی تاریخ فرو برده است. از اینرو سنگ نوشته ها و الواح بدست آمده پرتوی برای روشن ساختن راهی است که بتوان به یاری آن به اسرار تمدن روزگاران باستان، فرهنگ، اندیشه، هنر، صنعت، تجارت و بازرگانی ایشان پی برد. پیدایی خط و الفبا گامهای نخستین بشر بسوی تمدن و پیشرفت بوده است و از مهمترین کلیدهای دانش انسان بشمار می رود.

برخی گمان برده اند منشأ خط بخشی از سرزمین عراق باشد یعنی بخش جنوبی سرزمین عراق و اکنون برخی باور دارند، ممکن است آغاز خط از شوش (با نام شوشیان یا سوسیانا بروزگار هخامنشیان) و دشت خوزستان باشد. در اینجا گل نوشته های قدیمی یافت شده که به آن ایلامی متقدم (proto-Elamian) می گویند. ایلام نام قوم و تمدنی قدیم (۴۰۰ سال ق.م.) در محل خوزستان کنونی بوده و بخش وسیعی از خوزستان و لرستان و کوههای بختیاری را شامل می شده و شهر شوش مرکز آن بوده است. می گویند قومی ساکن عراق بوده اند که امروزه آنها را نمی شناسیم و نوشته هایی از آنان برجاست که خوانده می شود ولی معنایی از آن درک نمی گردد، شاید پیش از سومر (=سرزمین خدا، سرور) قومی بر عراق حاکم بوده باشد که این خط را برای نیازهای خویش ابداع کردند و بعدها سومریها از این قوم خط را اقتباس کردند تا نیازهای زبان خویش را برطرف سازند اما نتوانستند از آن خط به تمامی بپردازند، این است که می بینیم بیشتر شهرهای سومر در سومری به شکل هزوارش نوشته می شوند. مانند خود واژه سومر که **ki.en.gi** نوشته اما سومر یا شومیر خوانده می شود. بیشتر شواهد کفه جنوب بین النهرین را سنگین می کند در ضمن باید گفت: بین النهرین ناحیه ای میان دو رود دجله و فرات را در بر می گیرد یعنی جایی در حدود شمال بغداد و تکریت ایندو رود به کمینه فاصله می رسند و سپس از هم دور می شوند این بخش به معنی اخص بین النهرین است و خورها و باتلاق ها و شهرهای باستانی عراق در آن هستند که آزمان سومری نشین بوده و ناحیه بالای آن را آشور و در دوران اسلامی جزیره می گفته اند. اما اکنون بین النهرین، به معنی اعم، بخشی است که کمابیش دربر دارنده خاک عراق، بخشی از سوریه و پاره ای از جنوب ترکیه است. از منشأ سومریان آگاهی درستی در دست نیست و نمی توان با اطمینان گفت آنان خود بومیان زاده بین النهرین بوده اند و یا مردمانی بیگانه و تازنده بر آن ملک. در هر حال سومریها و اکدیها، قدیمی ترین مردمان ساکن بین النهرین بوده اند. سومریها در نواحی خلیج فارس و اکدیها در شمال شرقی فرات سکنی داشته اند. سومریها حدود ۳۲۰۰ سال ق.م. نشان هایی را شبیه به میخ عمودی، مایل و افقی که بالغ بر ۶۰۰ علامت بود بکار می برده اند که مانند خط هیروگلیف (=مقدس) ابتدا نقش بوده است. بعدها که آشوریها و ایلامیها و بابلیها بر آنان تاختند و خط را از ایشان اقتباس کردند، خط میخی اندک اندک میان اقوام ایلامی و آشوری و بابلی رسوخ کرد تا در دوران دولت های ماد و هخامنشی به کمال و ایجاز رسید. مادیهها خط میخی را از آشوریها و ایلامی ها فرا گرفتند و به شکل الفبایی در آوردند. کتیبه های میخی هخامنشی در تخت جمشید و نقش رستم به سه زبان پارسی و ایلامی و آشوری نوشته شده است. خط میخی فارسی با داشتن ۴۲ حرف بسیار آسانتر از میخی آشوری و بابلی (با بیش از ۳۰۰ علامت) بوده است. دوران میخی پارسی دو سده بیشتر دوام نمی آورد و با آغاز و فرجام امپراتوری هخامنشی سیر تکامل و سقوط خویش را می پیماید.

برخی بر این باورند که خط تصویری چنین با خط تصویری سوری هم ریشه بوده است و سپس هر یک جداگانه راه پیشرفت و کمال را پیموده اند. بابلیها در غرب آسیا شیوه تصویری را رها کردند و شیوه هجائی را برگزیدند و چنینها به اسلوب پیشین وفادار ماندند و آنرا متکامل ساختند. حدود ۱۸۰۰ ق.م. این خط به طوایف سامی نژاد و سامی زبان سرایت کرد که از ۶۰۰ تا ۷۰۰ علامت به ۱۵۰ تا ۱۰۰ علامت کاهش یافت. برخی می گویند منشأ خط، میخی بابلی و یا خط کرتی منسوب به جزیره کرت واقع در دریای مدیترانه و محل قوم مینوئیها بوده است. سپس این حروف از کرت به فلسطین رفت و فنیقیها آنرا اقتباس کردند و آنگاه به یونان بازگشته است.

پاره ای بر این باورند که کتابت ۳۲۰۰ سال ق.م. از وادی نیل برخاسته و خط هیروگلیفی منشأ خطوط شرقی است. مصریان، مانند خط میخی، در پی روش تقطیع کلمات نرفتند بلکه شکل مرسوم را توسعه دادند و پس از تعدیات پیاپی، خطی را که حروفی پیوسته و ساده تر داشت پدید آوردند. بعدها هیروگلیفی - بدلیل کتابت دشوار و پیچیده اش و رموزی که گاه به اصوات و زمانی به افکار تعبیر می شد، تنها به نگارش در معابد - ویژه کاهنان و کارگزاران دینی - اختصاص یافت. و نوع دیگر آن یعنی هیراتیکی، برای کارگزاران دیوانی و منشیان معابد بکار گرفته شد.

هنگامی که تمدن عهد برنز بر پا شد، دولت های مصر و بابل و آشور و حتیان به کار آمدند و سامیها در سوریه و یمن پدید آمدند و دولت سبا تجارت بین شرق دور و دریای سپید را در دست گرفت و در هر دو سو

الفبا دگرگونی یافت. سامیها را به سام بن نوح نسبت می دهند و نژاد آن شعبه و شاخه هایی چون عربی، عبرانی، سریانی، حبشی، کنعانی، فنیقی، آشوری و کلدانی دارد. کلمه نام یونانی اکد است و به ناحیه ای گفته می شود که در شمال بابل بوده و تا سواحل فرات ادامه داشته و از شرق به کوههای کردستان و ارمنستان می رسیده است. مرکز کلمه، اور نام داشته و در کتاب مقدس عهد عتیق آمده که شهر باستانی اور در سرزمین شنعار و تحت فرمانروایی نمرود بوده است (سفر پیدایش ۱۰/۱۰). عبری و آرامی و خطوط آسیای صغیر از الفبای سامیهای شمال یا کنعانیان دگرگونی یافته است. سامیهای جنوب جزیره العرب خط مُسند را که سبائیهها ابداع کرده بودند گرفته و با دگرگونی در شمال شبه جزیره سینا و اردن و سوریه رواج دادند.

هنگامی که مصر و بابل و آشور و کرت نفوذ خویش را از دست دادند اقوام بنی اسرائیل و فنیقی و آرامی سر برداشتند و دو شاخه ممتاز سامیهای شمال را پدید آوردند. یکی شاخه کنعانی که عبری قدیم و فنیقی و آرامی از آنست و نفوذ خویش را روی الفبای پهلوی و عربی نشان می دهد و دیگری آرامی سامی که نفوذ خویش را روی الفبای ارمنی و هندی نشان می دهد. فنیقیها پیش از استقلال، مستعمره مصر و سومر بودند و در سده ۱۱ ق.م. که بابل و آشور و ایلام سرگرم زد و خورد بودند و از اقتدارشان کاسته می شد، از زیر نفوذ آنها در آمدند و چون سر راه آنان ملل شرق میانه و مصر و یونان قرار داشت موقعیت تجاری و اقتصادی بس مهمی یافتند. آنان برای تنظیم و ثبت دفاتر و اسناد داد و ستد تجاری، الفبایی پدید آوردند که از راست به چپ نوشته می شد. فنیقیها ۲۲ تا ۲۵ حرف را با کاهش از مصریان گرفته و باقی حروف را به آن افزوده، از دشواری و صعوبت آن کاسته و در مراسلات و نامه نگاریهای بازرگانی خویش، کتابت آسانتری را در پیش گرفتند. این الفبا به سایر ممالک رفت و مورد اقتباس قرار گرفت و به سبب سهولت پذیرفته شد. فنیقی بر سه نوع بوده است یکم فنیقی که در فنیقیه بکار می رفته است دوم فنیقی که در مستعمرات آن چون قبرس و ساردنی و کارتاژ کاربرد داشته است و سوم شاخه تحریری در شمال آفریقای غربی. کهنترین خط بدست آمده از آنها، روی تابوتی است که حدود سده ۱۳ ق.م. نوشته شده و همروزگار رامسس دوم می باشد. در ۳۰۰۰ سال ق.م. تمامی اقوام کنعانی یا فنیقی در کنار سومریان مدنیت و جامعه ای را که از سومریان آموخته بودند ایجاد کردند و سپس بجاناب سوریه و فلسطین رفته و در سواحل دریای سپید دولتی را پدید آوردند. رومیان مردم کارتاژ را **Poenicus** می نامیدند و از این رو جنگها رم و کارتاژ به پونیک شهرت یافته است. واژه **Phoenicia** (=فنیقی) از واژه یونانی **Phoinikus** گرفته شده و شاید به معنی نوعی رنگ قرمز یا ارغوانی باشد که دریانوردان فنیقی از صدف نرم تنان آبهای گرم و شور مدیترانه بدست می آوردند. نام فنیقی در کتب عهد عتیق، در انجیلها چهارگانه و در اعمال رسولان آمده است. از شهرهای معروف فنیقیها صور، صیدا و بوبلوس (**Byblos**) است که در شمال بیروت با نام کنونی جبیل واقع شده و آثار تاریخی فراوان از ویرانه هایش برجا مانده است که نشان از تمدنی به عمر هزاره سوم ق.م. دارد. واژه بیبلیون (**Biblion**) یونانی و جمع آن **Biblia** به معنی پاپیروس، طومار و کتاب است. یونانیها پاپیروس را از جبیل می خریدند و از اینرو برخی زبان شناسان، بوبلوس را تحریف شده پاپیروس می دانند. بوبلوس قدیم مرکز بازرگانی مهم مصریها و پلی بوده که دو تمدن مصر و بابل را بهم پیوند می زده است. خط فنیقی به سبب بازرگانی با بابل تقریباً در سده ۸ ق.م. از راه اقیانوس هند و خلیج فارس به هندوستان رفت و به سانسکریت شهرت یافت. با این همه در نوشته های سانسکریت ابداع خط را سرزمین هند دانسته اند و الفبای آنرا دوناگری (الفبای خدایی=**Devenagri**) نامیده اند. امروزه تقریباً مورد قبول همه است که بیشتر خطوط (منهای ژاپنی و چینی و کره اس) چون خطوط آرامی، عبری قدیم، یونانی، لاتین، سریانی، قبطی، عربی، حبشی، مُسند، دوناگری، پهلوی و اویغوری (**Uyghuri**) مقتبس از فنیقی هستند.

خط یونانی که منشأ خطوط اروپایی است، در سده ۷ یا ۸ ق.م. به سبب روابط تجاری و آمد و رفت سوداگران فنیقی، به یونان وارد می شود و در آغاز از راست به چپ نگاشته می شده، اما از قرن پنجم ق.م. از چپ بر راست معمول شده است. این خط در سالهای ۵۰۰ و ۶۰۰ م. توسط بازرگانان به ایتالیا راه می یابد و نخست در شهر لاتئوم (**Latiun**) بکار برده می شود که به لاتین آوازه یافته است و بعدها بدست امپراتوری رم در سراسر اروپا گسترش می یابد. بین فنیقی و یونانی قدیم ماندگی بسیار است. حروف یونانی چون $\gamma, \delta, \beta, \alpha$ منشأ سامی دارند و از اینرو منشأ خط یونانی را می توان بیش و کم سامی دانست و از قدیمی ترین آثار آن تخته سنگ موآبی را نام برد (قرن ۹ ق.م.). الفبای اتروسکیان که قومی ساکن شبه جزیره ایتالیا بوده اند یک مرحله میانی بین الفبای رومی و یونانی است. که پیشینه آن به قرن ۸ ق.م. می رسد در جدول دایرة المعارف آمریکانا ترتیب تحول حروف الفبا، از هیروگلیفی و فنیقی تا لاتین نشان داده شده است. پنج حرف فنیقی و ۳ حرف لاتین در فنیقی و مصری منشائی ندارند. الفبای یونانی به آن دسته از الفباها تعلق دارد که حروف آن مجزا از هم نوشته می شود و هجا و مصوت قرا گرفته بین حروف نوشته می شود و به آسانی به گویش در می آید ولی در پارسی و سایر زبانها

که حروف به هم می چسبند و با گذاردن زیر و زبر تلفظ می شوند دشواریها و اشکالاتی را در نگارش و گویش سبب می شوند.

آرامیان از نسل ارم بن سام، قبائلی سامی نژاد و از اعراب باده (اعراب پیش از اسلام) و نخست قبائلی وحشی بوده اند که در جنوب فلسطین و اردن و بحرالمت می زیسته اند. کلمه ارم هم نام جد قبیله و هم نام پیشین دمشق است که شاید با آرامیان مهاجر به شام مناسبتی داشته باشد. نام این قوم در کتیبه آشور آمده است. آرامیها از سده ۴ق.م. اندک اندک نفوذ خویش را گسترش داده اند و پس از فنیقیها توانستند نینوا و بابل را- که دو بازار تجاری مهم و مرکز آشور و کلدی بودند- بدست گیرند. آرامیها خط خویش را- که ۲۲ حرف داشت- از فنیقی اقتباس کردند و در هر مرز و بوم آنرا رواج دادند. سکه های هخامنشی، مهرها، لبه های تخت و هاوونها همگی با این خط نوشته شده اند. در زمان اسکندر و جانشینانش و اوائل پادشاهی اشکانیان به سبب گرایش دربار به آداب و رسوم و زبان و خط یونانی و در شمال و شرق کشور، خط یونانی جایگزین آرامی شده بود. ولی همان زمان در فارس و جنوب غربی کشور خط آرامی رواج داشت. خط میخی در بابل و کلدی و ایلام و ماد و پارس رو بسوی تکامل داشت اما آرامی نیز اندک اندک بوسیله بازرگانان به این کشورها وارد و به سبب آسانی جایگزین خط میخی می شد. خط آرامی در کشورهای متمول و متنفذ آشور و فنیقی و کشورهای زیر فرمانروائی هخامنشی گسترش یافت. خط پهلوی نیز از آرامی گرفته شد که تا پایان دوران ساسانیان معمول بوده است. این خط که ابتدا ابزار کار تجاری و مبادلات بازرگانی بوده، بعداً در انتقال ادب و زبان بکار می رود. در حفاریهای پایتخت قدیم گرجستان در نزدیکی تفلیس و نیز در ارمنستان، کتیبه های آرامی متعلق به قرن دوم مسیحی بدست آمده و در آسیای صغیر، ساردنی و کاپادوکیه و در سر حد شمال شرق مرز هندوستان نیز کتیبه های آرامی- متعلق بروزگار آشوکا- پیدا شده است. خطوط هندی، فارسی (پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی)، عبری قدیم، سریانی، تدمری (Tadmori)، نبطی و عبری قدیم، از آرامی برگرفته شده اند.

اسحق تیلور (۱۸۸۳م.) قدیمی ترین خط را آثار الفبایی ایران در استانهای هندی شاهنشاهی داریوش ذکر کرده است. هرودت منشأ الفبا را سرزمین پارس و کناره های خلیج فارس می داند. دسته ای الفبا را به زردشت نسبت داده اند، از آنجمله مسعودی در کتاب تنبیه الاشراف- که بسال ۳۴۵ه.ق.- نگاشته می گوید: "زردشت کتاب اوستای خویش را آورد که عدد سوره های آن ۲۱ و هر سوره در دویست ورق و عدد حروف و اصواتش ۶۰ حرف و صوت بوده که هر یک شکلی جداگانه داشته است و خط ابداعی زردشت را دین دبیره (ویسپ دبیره=خط کامل) می نامد که می توان صدای حیوانات و طیور و لغات دیگر امم را با آن نوشت."

خط از آغاز پیدایی و در پس سالیان دراز و قرون متمادی کم کم تحولات و دگرگونیهای تاریخی بشری را پشت سر گذاشت و راه دشواری را پیموده تا به صورت کنونی در آمده و ظهور و سقوط تمدنها، به روی کار آمدن سلسله ها، مهاجرتها و روابط بنی آدمیان، پیدایش و ظهور ادیان و کتب مذهبی و مقدس در آن بی تأثیر نبوده است. با این حال برخی، منشأ آریایی- سومری و برخی منشأ مصری و پاره ای به منشأ سامی- بابلی باور دارند و حتی برخی نیز به وحی و الهام غیبی قائل گشته اند (مانند خط مسند که می گویند به هود پیامبر عاد وحی شد).

به دور از هر تعصب نژادی، سیاسی و یا مذهبی، به دیده می آید که همگی خطوط اصل و منشأ مشترکی داشته باشند و در هر صورت دشوار است که مسلم و صریح بگوئیم نخستین گام انسان در راه دشوار خط کی و کجا برداشته شده است. اما باور بیشتر دانشمندان و زبان شناسان بر اینست که پیدایش الفبا در مشرق زمین و ۵ تا ۶ هزار سال پیش از میلاد رخ داده و با اندک درنگ زمانی، نمادهای نگارشی در مصر و بین النهرین و دره سند به عرصه روزگار، پا نهاده است.

سیر دگرگونی و پیشرفت خط

انسان در آغاز نقش و یا شکل اشیاء را می کشیده و معنی را می فهمانده است. در این مرحله آدمی نیازمند نقاشی و کشیدن چیزهای محسوس بوده و از بیان حالات روحی و روحانی خویش و مفاهیم عالی ذهنی ناتوان بوده است. نخستین نقش و صورتی که انسان خلق کرده یا به قصد کتابت و یا صرفاً "زائیده قریحه هنری ابتدائی او بوده است. بشر با رسم نقشها و پیکره های گوناگون می خواسته پیامهای مفصل و پیچیده را به دیگران القا کند. اینگونه خطوط را خطوط تصویری (Pictography) می گویند که در بسیاری موارد سودمند است. مانند استخوان و مجسمه که امروزه هر کس آنرا پیام مرگ و هلاکت می داند، مانند سر انسان که نشان دهنده انسان، پا نشان راه رفتن، خورشید معنای روز، خطوط موجدار نماینده آب، شاخه نخل نشان دهنده سال، چشم رمز نگاه و کبوتر نشان دهنده مهر و مار نماد دشمنی است و آدمی هر زبان و گویشی که داشته باشد مفهوم آن را در می

یابد. در گیتی علائم و نمادها و نشانه های فراوانی پراکنده هستند. امروزه نیز بسیاری از مسائل فکری و چیستانها تا شمایل رایانه ای (Icon) از نماد و نشانه تشکیل شده است.

در آغاز شکل را روی گل می کشیده اند اما آرایش و نگاریدن ریزه کاریهای نقش، زمان می برده، پس مهمترین پیشامد روی داده و بر خلاف نگارگری قدیم که کاتب در هر سو دست خویش را حرکت می داد و خسته کننده هم می نمود، بعدها دیده اند که با سه حالت دست می توانند هر چیزی را بنویسند، پس به فکر افتادند از حداقل ضرباهنگ قلم استفاده کنند. قلم سه گوش را روی گل نمناک می فشردند و با هر ضربت قلم، نقش ها را ایجاد می کردند. به این ترتیب شکلهای قوس دار از میان رفته و دایره به چند خط راست و منکسر تبدیل شده است. از این پس نقشها بخش بزرگی از زیبایی خویش را از دست دادند و تنها بخشهایی از آنها بر جای ماند که مفهوم را برسانند. در این تصاویر نقشها انگار خوابیده اند و یا نقش درخت وارونه شده و بن و ریشه آن در بالا قرار گرفته است. حیوانات و پرندگان از سوی خویش بدور افتاده اند. کم کم نقش های میخ مانند و یا گوه سه گوش به سه نوع عمودی از پائین به بالا، افقی از چپ به راست و اریب محدود می شود و علامت پیکان یا تیر نیز بعدها به آن افزوده می گردد و از این چهار نشانه تمام خط میخی پدید می آید و به کار بردن نشانه دیگری مجاز نبوده است. دیگر آن ذوق و هنر پیشین به چشم نمی خورد و نقشها و پیکره ها بیشتر راز آمیز و نماد گونه جلوه می کند و چون نقش نویسندگان نخستین به اصل خویش وفادار نمی باشد. از این پس بشر هر چه می نویسد بر گل و خشت است زیرا نوشتن بر آن از حکاکی آسانتر و از سایر مواد ماندنی تر است. با این همه عده اندکی به نوشتن توانا بودند و برخی هم کاتبینی را برای خویش اجیر می کردند. تعداد هنرمندان ماهر در این فن زیاد نبود و خط، هنری محسوب می شد که دارنده آن به داشتن مباحثات و فخر بسیار می کرد. کاتب باید از قشر توانگری می بود تا بتواند سالها وقت خویش را در معابد و مدرسه بگذراند و هنر نگارش را بیاموزد. بر خلاف کاتبان امروزی در دست کاتبان آن دوران- به جای کاغذ- توده ای گل و قلمی چوبی و یا نئنی نوک تیز بوده است. به موجب قوانین باید سند هر معامله را کاتب می نوشت و به امضای دو طرف معامله و شهود می رسانید. (جالب اینکه در انگلستان تنها پس از ۱۵۰ سال قانون ثبت معاملات به تصویب رسیده است.) امضای هر کس، قطعه سنگی کوچک و استوانه ای بود که روی آن نقش های مذهبی و یا اجتماعی رسم شده بود و به گردن آویخته می شد. هر چند عقود معامله توانا به خواندن نوشته کاتب نبودند، به اعتماد کاتب سند را مهر می کردند. لوح گلی بسیار مورد اطمینان بود، هر چند دست بردن در گل و افزودن و یا کم کردن یکی دو نقش میخی (مانند تقلب در چک بانکی و اسناد امروزی) نیز امکان پذیر می بود. در روزگاران باستان سند را در لفافه ای گلی (مانند پاکت) می گذاشتند تا از هر گونه تقلب در امان باشد. کاتب مشتکی گل را گرفته و با کف دست پهن می کرده و سند گلی را در لفافه می گذاشته و آنرا تا می کرده است. روی لفافه نیز متن سند را تکرار و از نوطرفین معامله آنرا مهر می کردند. اگر بعدها لفافه گشوده می شد و نوشته رو و درون آن با هم هماهنگ نمی نمود آشکارا تقلبی روی داده بود. همچنین گل پس از خشک شدن آب خویش را از دست می دهد و چنانچه پوشش بعداً روی آن قرار گیرد- با بودن پوشش خشک داخلی- ترک می خورد. از اینرو گل و خشت ابزاری مطمئن بدیده می آمده است.

خط میخی یک دوره ۳۰۰۰ ساله را پشت سر گذاشته و بعدها با رواج آرامی مرکب نویسی که آسانتر از نوشتن روی گل بوده است، به کناری نهاده می شود. بیشتر خطوط میخی هجایی و کلمه ای هستند که به آن واژه نگاری (Logogaphy) گفته می شود که هر علامت در برابر یک واژه یا واحد کوچک دستوری (مانند خط چینی) می باشد و این برخلاف سیر دگرگونی هیروگلیفی است که جنبه نگارگری آن تا پایان نزد مصریان باقی می ماند.

دشواری اساسی در خط اندیشه نگاری (Ideography)، برداشت و فهم پیام بوسیله خوانندگان مختلف است که نیروی تصور و خیالشان در آن بسیار مؤثر می افتد. بنابراین شکلها جزمیت و قطعیت الفبا را ندارند. علاوه بر این برای بسیاری مفاهیم عالی چون انسان دوستی، امانت داری و نیز نام افراد نمی توان نقش و یا نگاره ای رسم کرد. از این پس بشر رفته رفته گام بزرگی را برای بیان افکار بلند و مفاهیم عالی خویش برمی دارد و خط اندیشه نگاری کم کم جای خویش را به سبک هجانگاری (Phonography) می دهد. دوره هجایی الفبایی که گامهای سریع انسان بسوی تمدن است، نیاز او به یافتن راهی برای نگارشی ساده و سهل تر بوده که در این روند تکاملی، دیگر نشانی از نقشها به چشم نمی خورد و تنها نشانه های صوتی که دیگر کمترین اشاره ای به منشأ خویش داشتند بر جا مانده اند.

خط اصولاً از بالا به پایین و از راست به چپ نوشته می شده است. در دنیای پیشین- که شکل نگاری مرسوم بوده- در آغاز نویسندگان از گوشه راست لوح شروع می کردند و سپس عمودی رو به پائین می آمدند و بعد به

ستون دیگر می رفتند (مانند چینپها) و تمام نقشها از راست به سوی چپ بوده است. بدلالی که هنوز بر ما آشکار نشده، همگی نقشها چرخیده و در سوی وارونه قرار گرفته اند. یعنی خط میخی گردشی ۹۰ درجه داشته است. شاید به این سبب بوده که در هنگام کتابت دست کاتب روی گل می رفته و نقش را پاک می ساخته و یا نوشتن با دست راست از راست به چپ، جلوی دید کاتب را می گرفته است. کتیبه های بسیاری داریم که جای پاک شدگی در آن دیده می شود. یعنی کاتب با انگشت لوح را پاک کرده و دوباره روی پاک شدگی نوشته است. در برخی کتیبه های تخت جمشید گاه یک سطر کامل پاک شده است و گاهی در یک کتیبه دهها جای پاک شدگی به چشم می خورد. همه ما بویژه آنها که خوشنویس می کنند در هنگام نوشتن فارسی بسیار مراقبند تا دستشان به حروف نوشته شده پیشین- که هنوز مرکبش خشک نشده- نگیرد و خط را تباہ ن سازد و یا هنگام نوشتن فارسی مدام دستمان را بر می داریم تا واژه های نوشته شده را ببینیم و این از سرعت نگارش نمی کاهد. ظاهراً افراد چپ دستی که فارسی می نویسند (به گفته خودشان و ملاحظه نگارنده) چنین مشکلی ندارند! البته بنظر نمی رسد از راست یا چپ نوشتن در روند آموزش و یا سیر پیشرفت و یا رسیدن به تمدن تأثیر داشته باشد چه ژاپنیها و یا چینپها را- که حروف الفبای بسیار دارند و به اسلوب میخی می نویسند- نمی توان ملی متمدن بشمار نی آورد و یا کشوری که خط پیشین خویش را دگرگون ساخت و از چپ بر راست نوشت- متمدن انگاشت! اینکه بیشتر ملل از چپ بر راست می نویسند این است که اروپائپها خط خویش را از یونان و رم برگرفته اند که از چپ بر راست نوشته می شده است. تمامی مشتقات لاتین و یونانی از فنیقیها برگرفته شده و نشان می دهد که همان سیستم باستانی بر آن حاکم است که آنها ناشی از تجارت و اقتصاد بوده اما ملل شرق که سنت قدیم آرامی را نگاهداشته اند، از راست به چپ می نویسند.

زمینه پیدایی خط ارمنی

در توفان حوادث قرن ۵م. که ملت ارمنی با خطر جدی از دست دادن هویت ملی و نابودی ریشه های فرهنگی خویش مواجه بود. سلاحی برنده پدید می آید تا هویت ملی- فرهنگی ارمنی را از گزند حوادث روزگار مصون بدارد و آن ابداع الفبای ارمنی- توسط مسروپ ماشتوتس- است. پیش از پیدایش الفبای ارمنی چه در دوران بت پرستی و چه در روزگار مسیحیت- دو گونه خط نوشتاری در ارمنستان وجود داشته است. بنابر کتیبه های آشوری، نام بنیانگذار پادشاهی اورارتو آرامه بود و بر بسیاری از شکسته ظرف های بدست آمده در حین کاوش در توپاق قلعه (در ترکیه کنونی) خطوطی دیده شده که نشانه های گوناگونی مانند سه گوشه، نیمدایره و دایره داشته است که نشان می دهد که اورارتوئیان نوعی خط تصویری داشته اند ولی بعدها خط میخی را از آشوریان برگرفتند و تا حدودی ساده و کامل ساختند. خط ارمنی رایج در معابد و در خدمت مکاتبات راهبان و امور دیوانی آنان، کارکرد خویش را در چالش با مسیحیت از دست می دهد. این خط منسوب به اسقف دانیل آشوری و فاقد مصوت بود و چون از جاهای گوناگون گرد آمده بود، قادر نبود همگی واکها و ظرایف زبان ارمنی را بیان کند. برخی پژوهندگان حروف دانیلی را، به دلیل شباهت لفظی آرام، آرامه و آرمن از گروه زبانهای سامی می دانند. در بخشهای زیر نفوذ ساسانیان از خط و زبان پارسیگ یا گویش پهلوی جنوب استفاده می شد و انجیل مجاز به برگرداندن به پارسی نبود و به کلیسا اجازه انجام مراسم به یونانی داده نمی شد و مراسم بایستی به آشوری برگزار می شد. همچنین در بخشهای زیر نفوذ بیزانس خط و زبان یونانی رواج داشت. باید اشاره کرد که کاربرد خط و زبان یونانی در ارمنستان سابقه ای طولانی داشته است و به ۸۰۰ ق.م. باز می گردد. از شاهان ارمنی کتیبه هایی به زبان و خط یونانی بر جا مانده است. از روزگار تیگران دوم (آغاز پذیرش یونانی) تا هنگام پیدایش خط ارمنی تاریخی ۵۰۰ ساله گذشته است.

استاد آجاریان بر این باور است که حروف دانیلی از قرن ۲ تا ۴ میلادی (تا هنگام گریگور روشنگر) در ارمنستان کاربرد داشته و پس از پیروزی مسیحیت ممنوع شده و آنگاه حروف یونانی و آشوری جای آن را گرفته است. بهر حال ماشتوتس به مدت دو سال این حروف را آموزش داده و چشم و دستش با آنها آشنا بوده و شاید به هنگام آفرینش حروف ارمنی، آنها را از دیده نینداخته است. سبک و اسلوب حروف ارمنی، الفبای گرجی و آقوانها که مسروپ آنها را ابداع کرده است شباهت های بسیاری به حروف سامی جنوبی، گیوویز، اقسوم، سبا و آمخار (آمهرا) دارد که آنها نیز از الفبای فنیقی برگرفته شده اند. امروزه تنها الفبای آمهرا در اتیوپی کاربرد دارد که بیگمان ماشتوتس در کتابخانه ادسا (Edessa)، مرکز علمی آن روزگار، با آنها آشنا شده است.

آفرینش و پیدایش حروف نوشتاری مستقل را باید در شرایط روزگار قرن ۵م. جستجو کرد. فنودالیسم سیر تاریخی خویش را گذرانده بود و مسیحیت نیز می رفت تا با نیرومندی، جهان بینی ویژه خویش را در ارمنستان بر پا کند و بر همه نمادها و سمبلهای بت پرستی و نشانه های خرافه خط بطلان کشد و از این رو خط نوشتاری در

خدمت کاتبان و معابد اندک اندک نابود می شد و برای ترویج مسیحیت به خطی نو نیاز بود. از هنگام تقسیم ارمنستان بین بیزانس و ساسانیان تا زمان ابداع حروف ۲۵ سال طول کشیده است و میان قرار گرفتن ارمنستان بین دو نیروی سیاسی متخاصم نیز این ضرورت را ایجاد می کرد که ارمنستان با تکیه بر زبان و ادب خویش، هویت ملی و فرهنگی اش را پاسداری کند و از مستحیل شدن در سایر ملل بپرهیزد. به گفته بارویر سواگ "طی قرن‌ها مبارزه برای بقا، زبان ارمنی پناهگاهی بوده که اندیشه و احساسات ملی ارمنیان در آن محافظت شده است". ایجاد حروف و زبان نوشتاری امری الهی، انسانی و میهن پرستانه بود که به دست توانای ماشتوتس به فرجام رسید. او می دید که یک صد سال پس از پذیرش مسیحیت هنوز بخش قابل توجهی از مردم به آن غریب و نا آشنا هستند زیرا بیشتر سخنرانیهای مذهبی به زبانهای یونانی و آشوری برگزار می شد که برای مردم قابل درک نبود. مراسم مذهبی در بخشهای شرقی به زبان آشوری و در بخشهای غربی به زبان یونانی انجام می گرفت. دریایی از غم و اندوه سرپای ماشتوتس را فرا می گیرد تا به گفته موسی خورنی، در تلاطم این اندیشه ها، ایجاد حروف ارمنی به مغزش خطور می کند. ساهاک پارتو نیز چنین اندیشه هایی در سر داشت و از این رو هر دو با اراده ای راسخ به امید آفرینش حروف ارمنی شورایی بر پا می کنند. ورام شاپوه حروف دانیلی را برای ایشان فراهم می آورد اما این حروف از عهده نیازهای سامانه هجایی ارمنی بر نمی آیند تا اینکه مسروپ با گروهی از جوانان به ادسا رفته و کتابهای گوناگون الفبایی را یکایک از دیده می گذراند و ساختمان و شکل و اصول نوشتاری آنها را- که برای آفرینش هر الفبایی لازم است- می آموزد و به آفرینش الفبا می آغازد. اصول اساسی الفبای او یک حروف در برابر یک واک آوایی و ترتیب آن مانند الفبای یونانی است و تنها حرف **nl** است که از الفبای یونانی پیروی نکرده است. الفبای او با **ll** شروع و به **p** ختم می شود و به این گفته مسیح اشاره دارد که "من **α** و **ω** هستم" (مکاشفات یوحنا ۱-۸) او شیوه نگارش از چپ به راست را برمی گزیند. حرکات و نشانه های تشخیص و مهمتر از همه نقطه در الفبای او به چشم نمی خورد. الفبای ابداعی ماشتوتس در همه مناطق و برای همگی لهجه ها یکسان بوده است و از آنزمان تا کنون نیز کمابیش همانها بکار رفته و تنها حروف **Ճ** و **օ** بعدها- در قرون ۱۱ و ۱۲م- افزوده شده اند. مسروپ پس از پایان کار نزد خوشنویس و ادیب ماهری به نام روفینوس یا هرپانوس می رود تا امور خوشنویسی را از دیدگاه زیباشناسانه و فنی و نوشتاری و به شکل مناسبی در آورد. و یک جمله از امثال سلیمان نبی را با آن کتابت می کند تا آنرا نه تنها از جهت سازگاری با آواشناسی بلکه از جهت خوشنویسی و زیبا شناسی بررسی کند. روفینوس شکل نهایی را به حروف ارمنی می بخشد و آنها را از دید نازکی و کلفتی و بلندی و کوتاهی مصوتهای تک صدایی و صامت ها پرداخت می کند. پژوهشگر ارجمند استپان مالخاسیانتس بر این باور است که نقش روفینوس را در تکمیل الفبای ارمنی نباید کمتر از ماشتوتس دانست و این که او پس از ماشتوتس بیشترین و اساسی ترین نقش را در زیبا شناسی حروف داشته است. حروف ارمنی را یرگاتسگیر یا حروف آهنی نیز گفته اند که بدلیل نگارش با قلم آهنی بر الواح سنگی و یا جوهر و مرکبی است که از زنگ آهن می گرفتند و حروف را با آن می نوشتند.

در باره منشأ حروف ماشتوتس زبان شناسان ارمنی و غیر ارمنی، دیدگاههای بسیاری را بیان داشته اند. اما آنچه از بررسی گفته های ایشان بر می آید این است که بسیاری از آنان منبع اقتباس ماشتوتس را حروف یونانی، پهلوی و آرامی دانسته اند.

زیباشناختی و انسان شناسی حروف ارمنی

نخستین معنای هنر به زیبایی باز می گردد و در این مفهوم زیباشناسانه، جدا از محیط فرهنگی که در آن قرار گرفته ایم میان جهان بیرونی و حواس انسان پیوندی برقرار است و در واقع معنای ریشه ای آن حس کردن است. در اینجا معنای هنر بخشی از شناخت و تفسیر جهان محسوس و انتقال پدیده های این جهان به ذهن انسانی و تأثیر پذیری این ذهنیت و احساس ناشی از آن بر کنش و رفتارهای انسانی است که در آفرینش مادی و معنوی او تبلور می یابد. از دید متافیزیکی رد پای آنرا در تفکرات یونان باستان- بویژه افلاطون- و هم در انسان نگاری و ادیان یکتا پرست که همه موجودات و بویژه انسان را تجسم یا جلوه ای از زیبایی پروردگار می دانند، توان یافت. زیبایی در جهان متافیزیک هست و پایای انسان بازنمایی آنست و کنش میان انسان و طبیعت و رابطه چند سویه آن به زایش فرهنگ و جنبه های گوناگون آن می انجامد. زیبایی زاده تناسب است و از کارکردهای اجتماعی و روانی بری نمی باشد. مفهوم دیگر هنر به صنعت و قابلیت و توانایی شناخت شیء دلالت دارد و از این دید هنرمند صنعتگر است که با یایش نوعی انطباق با ذات طبیعت می باشد. در این معنا هنر جنبه ای تفکیک ناپذیر از زندگی انسان است و جنبه دیگر آن این است که آن را نوعی زبان رابطه می سازد که بر حواس انسان تأکید دارد و در این معنا شاید کتب سورئالیسم تنها مکتبی باشد که در آفرینش هنری، به طبیعت هنرمند و جوامعی که هنرمند از میان آن برخاسته تأکید دارد. بنابراین کار ماشتوتس را می توان از دو جنبه نگریست: یک از جنبه های

روانی و طبیعت درونی ماستوتس و دیگری از جنبه مردم شناسی که ماستوتس را در قبال فرهنگ و ملت ارمنی در دریایی از غم و اندوه فرو می برد. در اینجا هنر در کاربردها اجتماعی و فرهنگی کارکرد دارد و پی آمد ذهنی هنرمند استحاله در فرهنگ و اجزای آن و در پیوند و ارتباط بین قومیتها و فرهنگ های گوناگون بازتات می یابد. و اینها پدیده هایی است که معمولاً در بررسی کارکردهای هنری و مطالعات قومی به دیده نمی آید و گاه واژه هنر هم به آن اطلاق نمی شود. در بینش مردم شناسانه هر چه پیش می رویم انسان شناسی چیره می شود و در می یابیم که شخصی چون ماستوتس بینش شاعرانه و قریحه هنری خویش را با دیدگاههای انسان شناسانه در می آمیزد و به آفرینش حروف ارمنی نائل می گردد و اهمیت جامعه شناسی و انسان شناسی هنرش را آشکار می سازد. حتی امروزه نیز هنر مدرن رابطه مستقیمی با کار و فضا و زمان جامعه خویش دارد. ما این رویکرد جامعه شناسانه و انسان شناسانه ماستوتس را به دیده هنر می گیریم. شرایط اجتماعی آفرینش حروف و الفبای ارمنی گاه ذوق و خلاقیت هنری ماستوتس را- به دلیل ارزشهای گرانبار انسانی واجتماعیش- در سایه می برد. از این رو ارزش کار ماستوتس را، در آفرینش الفبا، نباید از آثار نقاشان و پیکره سازان کمتر انگاشت. کار ماستوتس با لایه های زیرین اجتماعیش پیوند و گره محکمی خورده و هنرش را باین چنین مردمی ساخته است. هنر ماستوتس تمامی زمینه های تاریخی و فرهنگی، زمانی و مکانی، ساختارهای ذهنی و باورهای عامیانه و مذهبی را در خویش بازتاب داده است. کار گروهی و همفکری او با ساهاک پارتو و رفینوس، سبب فرهنگ سازی و پیدایش زیبایی در الفبای ارمنی شده و میان کاربرد و زیبایی آن پیوندی ناگسستنی برقرار ساخته است. دیدگاه پروفیسور مانووک آغبیان این است که مسروپ که خط یونانی را می شناخته و به آن مسلط بوده است رسم الخط خویش را با آن سازگاری داده و مصوتهایی را که در ارمنی هستند و در یونانی وجود ندارند، تکمیل و به الفبا خویش افزوده است. و شاید ماندگی با حروف یونانی از آن رو باشد که یونانیان حاکم بر ارمنستان غربی جلوی رشد آن را نگیرند و ماندگی آن به خطوط اوستایی و پهلوی هم از این رو است که ایرانیان حاکم بر ارمنستان شرقی مانع ترویج آن نشوند. زیرا حروف ماستوتس در همگی بخشها چه ارمنستان تحت حاکمیت بیزانس (رواج خط یونانی) و چه ارمنستان تحت استیلای ساسانیان (رواج خط آشوری و اوستایی) گسترش یافته است و اگر مسروپ از هر سامانه جداگانه استفاده می کرد اینگونه الفبایش رواج نمی یافت و هدف اصلی او- یعنی یکپارچگی ملی و فرهنگی ارمنی- جامه حقیقت نیم پوشیده است. ماستوتس در زیر نفوذ فرهنگ پارسی و یونانی نمی توانسته خویشتن را در بندهای تعصب آمیز اسیر سازد و در برج عاج خویش زندانی گردد. چه با دوری کردن از این دو فرهنگ زمینه نفوذ کامل آنها را فراهم می ساخته، چون می دانسته است عناصر منفی و زیانبارشان فرآیند نفوذ فرهنگی آنها را بیشتر می کند که آزمونهای تاریخی گواهی بر این مدعا بوده اند. بنابراین او خود نیازمند فرآیند قدرتمند فرهنگ سازی بوده تا راه مبارزه و مقابله و خنثی سازی آنها را بیابد از این رو با آفرینش و زیباسازی آنها، به نوعی، دست به خنثی سازی یورش فرهنگی زده، بی آنکه آنها را متعصبانه ممنوع سازد.

رژه باستید جامعه شناس و مردم شناس مشهور فرانسوی (۱۸۹۸-۱۹۷۴م). انسان را تنها آفریننده زیبایی نمی داند و ریشه آن را در کنش های محیط اجتماعی و واکنشهای هنرمند می جوید. در سرچشمه های هنری از یکسو انسان هنرمند و شگردهای او و از سوی جامعه و محیط اجتماعی وجود دارد. بنابراین زیبایی از جامعه تأثیر پذیر است و اینجاست که می بینیم حروف ابداعی ماستوتس کاملاً با فرهنگ و محیط اجتماعی و جامعه ارمنی سازگار و رنگ و بوی و انگ آن را به همراه دارد. در اینجا برخلاف باورهای روانکاوان، منشأ هنری تعارض درونی و یا عقده های ناشی از آن نیست بلکه هنرمند از تعارض های درونی می گذرد و ذوق و قریحه خویش را میدان می دهد. کار ماستوتس نه تنها به نهادهای اجتماع ارمنی وابسته است بلکه خود در آن نهادها تأثیرش را گذاشته و سبب رشد کتابت و زبان نوشتاری، ادبیات مکتوب ارمنی، مدارس ارمنی، آموزگاران ارمنی، ترجمان از دیگر زبانها، برپایی انجمنها و دانشگاهها گردیده است که در سایه آن متفکران و مورخان و دانشمندان پا به عرصه روزگار گذاشتند و با خلاقیت و سازندگی خویش، قرن ۵ را به قرن طلائی تبدیل کردند.

در کار ماستوتس، حروف کمتر دارای خطوط هندسی خشک و بی روح هستند و در هر نظر زاییده قوه خیال و نظم آفرینی ماستوتس و ناشی از واقعیتهای طبیعی و اجتماعی ارمنستان قرن ۵م. می باشند. حروف ارمنی از استواری و قدرت ارزشها و سنت های فرهنگ ارمنی سخن می گویند و میان همگی آنها یکسانی و همسانی اندیشه وجود دارد که خطوطی با نرمش و لطافت فوق العاده ایجاد کرده و بر گیرایی آنها افزوده است. الفبای او رسا و خواندن آن سهل می باشد. در این میانه به نظر می رسد حرف **Տ** (قرینه &) که ماستوتس آن را شخصاً ابداع کرده و **ϕh** (مانند یونانی) را به جای آن بکار می برده، از گیرایی کمتری برخوردار است و چندان با دیگر حروف هماهنگ نیست. نگارنده در یک سنجش، حروف ارمنی را به تعداد بسیاری (حتی آنها که الفبای ارمنی را نمی دانستند) نشان داده است و از آنها خواسته حرف و یا حرفی را که با دیگران شباهت کمتری دارند

چند همانندی زبانشناسی ایرانی - ارمنی

نوشته: آکادمیسین گ. جاهوکیان

ترجمه: ادیک مهربانی

گارشاپار

گارش + ا + پار. این کلمه در متون ادبی سالهای اولیه قرن پنجم دیده می شود و تا به امروز هم در زبان ادبی ارمنی کاربرد دارد، و بمعنی پاشنه و اثر پا بوده است.

در مورد ریشه یابی این واژه کوششهای در خور و شایسته صورت نگرفته است. این واژه به روشنی هیئتیی ایرانی دارد. به ویژه پار، بخش دوم آن دقیقاً با منابع ایرانی تفسیر می گردد.

آن از ریشه pad پارتی (ایرانی میانه) p'd است که به pad ایرانی ختم می گردد. مقایسه کنید اوستایی pa'd، پارسی باستان Pada=پا. برای گسترش معنی به اثر پا، مقایسه کنید اوستایی pada قدم. اثر پا یا ردپا.

بخش نخست آن گارش تا به امروز بدون ریشه یابی باقی مانده است.

تسوار

در باره منشاء ایرانی این واژه تردیدی نیست.

این واژه در آثار هانریخ هوبشمان و هراچیا آجاریان آمده است و در تاریخ زبان ارمنی پیش از اختراع خط ثبت است. (۱)

امروز ما می توانیم (dwshfr)dushfarr) مانده در پارتی را به معنی بدبخت - آواره را یادآور شویم، که هم در معنا و هم در آهنگ کاملاً با صورت ارمنی برابری دارد.

(۱) تاریخ زبان ارمنی قبل از اختراع خط، آجاریان.

خاوس KHAVS

این واژه که در زبان ادبی و محاوره با پیشوندها و پسوندهای زیاد گسترش دارد تفسیر دقیق و قابل قبولی ندارد. کوششهایی که در فرهنگ ریشه شناسی ارمنی تألیف ه. آجاریان انجام گرفته است به دور از دقت و درستی است. آجاریان ج ۲، ص ۴۳۴.

این ریشه به احتمال قوی از منشاء ایرانی vakhsha سخن و اوستایی vakhsha سخن - فرمان و پارسی میانه vakhsh به همین معنی می آید. با بدل شده s < sh در سکایی؟ و جا به جایی kh-v < kh-v.

جالب اینکه چنین جا به جایی نیز دیده می شود. در زبان اوموری ایرانی. Ghwosh/ghush. سخن گفتن (۱).

خوران

به این واژه از دوران کهن برمی خوریم و معنی اولیه آن خیمه، چادر و کلبه بوده است. پس از آن معانی هلال و سالن با طاق گنبدی شکل، نمازخانه- بتکده و قربانگاه و طبقه و گودی را استخراج کرده اند. هراچیا آجاریان در فرهنگ ریشه شناسی خویش علیرغم کوششهای قابل قبول پیل. د. لاگارد آن را جزو کلمات تبیین نشده می گذارد.

آجاریان ج ۲، ص ۴۰۶.

این واژه را آجاریان در کتاب زبان ارمنی قبل از اختراع خط در لیست واژگان عاریتی قرار نداده است. اکنون می توان **xvaran** را از پارسی میانه با معنی سرای شادی و چادر جشن را برابر دقیق آن دانست.

بدین ترتیب، واژه خوران از منشاء ایرانی **xvaran** است. همان طور که در واژگان **axvar** (آخور) **axvarzh** (در آخورژ ارمنی = اشتها، لذت بردن از خوراک- نگارنده) و **xvarak**= خوراک این تغییر آوایی عینیت دارد.

کارشن **karshn**

این کلمه با معنی زور- توانایی از کلمات مهجور است که در قدیم و در مشتقات دیده می شود و بدون حرف -ر- به صورتهای کاشنل و کاشمبورن و بدون حرف -ن- در ترکیب کاراشپیند در فرهنگها در فهرست کلمات تاریخی می آیند.

کوششهایی که آجاریان (اساس اشتقاق ارمنی ج ۲، ص ۵۵۹) انجام داده است قابل قبول نیستند.

این ریشه از **karishn** ایرانی یا حتی **kadishn** یا یکی از صورتهای ترکیبی با پسوند **ishn** که بنیاد آن نیز می بایست ریشه ایرانی کار- فعال بودن- و **kar** پارسی میانه نیرو داشتن. در وضعیت قوی بودن و یا **kad** (مقایسه کنید سغدی **kdy** کاری- نیرومند، دانست.)

کویس **kuys**

این کلمه با معنای (طرف- جانب) در متون کهن بسیار بکار رفته و امروز هم در ترکیبات چندی، از لغات رایج ارمنی بشمار می آید. اگرچه ن، آدونتس و ه. مارکوارت در کوششهایشان پیرامون این واژه آن را به **patkos** و ریشه (**kos**) مربوط می کنند اما آجاریان رد فرهنگ خویش ج ۲، ص ۶۳۰ شواهد ارائه شده را ناکافی دانسته و واژه را در فهرست تفسیر نشده ها قرار می دهد.

امروزه که صورت و ریشه پارسی میانه و پارتی با شکل فوق بر ما مسجل است. در یکی بودن آنان تردیدی راه ندارد.

هاوان- هاواست

کاربرد رایج این کلمات با معانی اعتقاد داشتن، هم صدا و قبول داشتن که از قرن ۵م. در تاریخ ادبیات ارمنی چشمگیر است، تفسیر و تبیین قابل اعتمادی ندارند. آنتوان میه زبان شناس سعی در ارتباط آن با کلمه مرغ دارد. همانطور که **lomai** یونانی باور داشتن و تصور کردن و **ionos** پرنده (۱) که این نظر از طرف هوبشمان- زبان شناس نامی آلمانی- رد می شود (۲).

دیگر تلاشها نیز قابل قبول نیستند. آجاریان ج ۳، ص ۳۸ و ۷۰.

کلید تفسیر این واژه، تفسیر ه. بیلی، زیر واژه هاوات و در ارتباط با واژه **not** ختنی- سکایی بمعنی توانستن، توانا بودن است. (۳) بیلی آن را از ریشه **vat** و پیشوند **fra** می داند.

fra-vat > haut > Hot که صورت سغدی (**wt**) = ایمان و برابر آن می داند و هاوات مانده در ارمنی را نتیجه این چنین سیری می داند طبق بیلی **fra** و هم **ha** در آید. در این صورت **hot** صورت **hauva** (نیرو) سپس با پسوند **-asta** و **hauvani** (در حالت صفت) می توانند ریشه هاوان و هاواست ارمنی بدست آید.

1) Meillet MSL. 8. 165.

۲) زیرا omen= loioymai > lomai لاتین، طالع و فال معنی می دهد.
 رجوع کنید به: Solmson, studien zur lat. Lautgeschichte 93 walde 539
 3) H. Baylley. Op. Cit.. p. 498.

موز moz

این ریشه که در ترکیبات موزانال و موزاتوسانل دیده می شود. دارای معنی بزرگ- زیاد و نیرومند است. آجاریان در فرهنگ خود (ج ۲، ص ۸-۳۳۷) و آن را در لیست تفسیر نشده ها قرار داده است. زیرا که در متون دست نوشته بجای حرف Z به L هم برمی خورد.
 اگر، این ریشه (موز) اصل و دقیق باشد. آنگاه می تواند منشاء ایرانی داشته باشد.
 مقایسه شود با Maz اوستایی و mzgh سغدی و mazin کردی. ضمن پذیرش تفاوت آوایی حرف صدادار اما در همه حال توجیه پذیر است.

هراشاکرت

هراش + آ + کرت. آجاریان در فرهنگ ریشه شناسی خود ج ۳، ص ۱۳۱ و ۱۳۲، هراش را عاریتی از آشوری می داند و هم زمان اضافه می کند که قایل شدن معانی درخشان- فوق العاده- بسیار زیبا برای frasha اوستایی و پهلوی frash به یکباره نشان می دهد که این واژه منشاء ایرانی دارد.
 در صحت این تفسیر تردیدی نیست.

اکنون بخشهای دوم ترکیبات هراشادات (هراش + آ + دت = دیدن و هراش + ا + زان = گونه و شکل) و هراشاکرت هراش + آ + کرت = ساختن را که ایرانی هستند، به نفع این نظر خودنمایی می کنند و محتمل است که یکجا از ایرانی آمده باشد و frashagird پیدا شده در اوراق مانوی می تواند دلیل دیگری در اثبات این بحث باشد که برابر هراشاکرت ارمنی است.

ناواکاتیک

کابرد این واژه در متون قرن ۵م. به بعد بطور کل افتتاح یا اختتام جشنها بوده است. این واژه یک مفهوم مذهبی داشته است و دارد و بمعنی وضعیت قبل از جشن است. این واژه در برابر کلمه یونانی Eghkenia، جشن نوسازی خانه و تازه کردن درون ترجمه شده است.

تردیدی نیست که با واژه ای عاریتی روبرو هستیم که بخش نخست nava به روشنی کلمه تازه (نو) فارسی است. اما کاتی + ک، طبق آجاریان ج ۳، ص ۴۳۴ تاکنون تفسیر خاصی نشده است.

ایشان تفسیر بخش دوم را با کاتارل ارمنی (انجام دادن- مترجم) و کرتل (ساختن- مترجم) را منتفی می داند. همچنین با پیشنهاد هوبشمان که آن را با kata (خانه) ایرانی می سنجد نیز موافقت نمی کند.

حرف آخر ترکیب K در گویشهای ارمنیان وان و وزم vozm به k (ک حلقی تلفظ شود). در وان (گویش ارمنیان اطراف دریاچه وان- ارمنستان غربی- مترجم) ترکیب آواگ کاتیک (شب قبل از آغاز پرهیز ۴۹ روزه) به دور از منطق نیست اگر دانسته گردد که kati از ریشه kati ایرانی باشد که بمعنی آرزو و خواست باشد. آن تشکیل شده است از اصل هند و اروپایی ka مایل بودن، دوست داشتن و از خویشاوندان آن ka با معانی کشیده شدن خواستن با پسوند ti (اسم فعل) از همین ریشه است کام ایرانی، همین صورت کاتی در هندی باستان. بخش دوم ترکیبات با معنی عشق، آرزو و خواستن دیده می شود.
 بدین ترتیب ناواکاتیک دقیقاً "بمعنی نواخواهی تفسیر می گردد.

شوک shuk

از دوران قدیم تاکنون کلمه شوک دو مفهوم متضاد سایه و عظمت را در متون و نوشته ها به خود گرفته است. مقایسه شود با shkegh و shkal (بمعنی غنی- عظمت، چشمگیر- بسیار زیبا- مترجم).
 از میان کلیه کوششهای ریشه شناسی این واژه هیچکدام کامل و بی خطا نیستند.

-
- Mog + big, much, powerful, in avesta= maz, kurdish mezin (big)
 - Nava katik= nava (iranian, meaning "new") kati= in iranian kati (willing, desire)
 - shuk (shadow, luxure) in persian shukoh
 - sand(dish, mortar), in persian "sandan"